

به نام خداوند جان و خرد

فارسی ۱

پایه دهم

۱۴۹۹ - ۱۴۹۸

ستایش

۱- به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

قلمرو زبانی: افلاک: جمع فلک سپهر، آسمان (قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری، زحل) / پیدا کرد: آفرید

قلمرو ادبی: کردگار هفت افلاک: کنایه از خداوند هفت: عددی مقدس است. / بیت تلمیحی دارد به آفرینش جهان و خلقت انسان.

قلمرو فکری: سختم را با نام خداوند آفریننده هفت آسمان (جهان) که آدم را از مشتی خاک آفرید، آغاز می‌کنم.

۲- الهی، فضل خود را یار ما کن ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

قلمرو ادبی: تلمیح به عبارت «الهی عاملنا بفضلک»

قلمرو فکری: خدایا، بخشش خود را نصیب ما کن و از روی لطف و رحمت به ما بنگر.

۳- تویی رزاق هر پیدا و پنهان تویی خلاق هر دانا و نادان

قلمرو ادبی:

رزاق و خلاق: از صفت‌های خدا (تناسب / مراعات نظیر) پیدا و پنهان: تضاد و مجازاً همه موجودات / دانا و نادان: مجاز از همه انسان

ها / تلمیح: به بخشی از آیه ۱۱ سوره جمعه: «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»

قلمرو فکری: خدایا، تو روزی دهنده همه هستی و تو آفریننده همه انسان‌ها هستی.

۴- زهی گویا ز تو، کام و زبانم تویی هم آشکارا، هم نهانم

قلمرو زبانی: زهی: خوشا، چه زیباست، (شبه جمله) / گویا: وندی

قلمرو ادبی: کام و زبان: سقف دهان (مجازاً دهان) / تلمیح به آیه قرآن: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ

قلمرو فکری: چه خوش است، که دهانم گویا به حمد و ستایش تو است؛ تو تمام وجود من هستی.

۵- چو در وقت بهار آبی پدیدار حقیقت، پرده برداری ز رخسار

قلمرو زبانی: آبی: شوی / رخسار: چهره

قلمرو ادبی: پرده برداشتن: کنایه از آشکار کردن

قلمرو فکری: وقتی در وقت بهار نمایان می‌شوی؛ بدون شک، حقایق خداوندی را آشکار می‌سازی.

۶- فروغ رویت اندازی سوی خاک عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

قلمرو زبانی: عجایب نقش‌ها: تصویرهای جالب و زیبا

قلمرو ادبی: استعاره: فروغ رویت (روی تو مانند خورشیدی است که نور دارد) / عجایب نقش‌ها: استعاره از پدیده‌ها و تصویرهای زیبا

قلمرو فکری: وقتی نور چهره‌ات را بر خاک می‌اندازی، تصویرهای زیبا و تازه‌ای به وجود می‌آوری.

۷- گل از شوق تو خندان در بهار است از آتش رنگ‌های بی‌شمار است

قلمرو زبانی: ش: مضاف‌الیه (نظر بعضی از همکاران این است که «ش» متمم است).

قلمرو ادبی: خندان شدن گل: کنایه از شکوفا شدن. / تشخیص: این که گل خندان باشد

قلمرو فکری: گل از شوق دیدار تو در بهار شکوفا شده است / به آن دلیل است که رنگ‌های آن گل، زیاد است.

۸- هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی یقین دانم که بی شک، جانِ جانی

قلمرو فکری: هر جور بخواهم تو را توصیف کنم تو بالاتر از توصیف من هستی / اما یقین می‌دانم تو اصل همه وجود هستی.

۹- نمی‌دانم، نمی‌دانم، الهی تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی

قلمرو فکری: خداوندا من چیزی نمی‌دانم، فقط تو نسبت به آنچه اراده فرموده‌ای، آگاهی داری. الهی نامه، عطار نیشابوری

چشمه و سنگدرس یکم

۱- گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا

قلمرو زبانی: مصراع دوم قید است. وندی: یکی، چشمه، سنگی مرکب: غلغله زن، چهره نما، تیز پا

قلمرو فکری: یک چشمه، با شور و غوغا، زلال و تند از سنگی جدا شد.

۲- گه به دهان ، بر زده کف ، چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف
 قلمرو ادبی: تشبیه: چشمه مانند صدف کف‌های سفیدی بر روی خود داشت. / چشمه مانند تیری به سرعت می‌رفت. / چون تیر بر هدف
 رفتن: کنایه از سریع و مستقیم رفتن. کف بر دهان زدن: کنایه از سفیدی / جناس: هدف، صدف
 قلمرو فکری: گاه چشمه همانند صدف که کفی بر دهان زده باشد، پرشور و هیجان‌زده پیش می‌رفت و گاه به سرعت تیری که به سمت
 هدف روانه شود، شتاب می‌گرفت.

۳- گفت: درین معرکه ، یکتا منم تاج سر گلبن و صحرا ، منم
 قلمرو زبانی: گلبن: بوته گل. / معرکه: میدان

قلمرو ادبی: تشبیه: چشمه همانند تاج سر عزیز است. / گلبن و صحرا: تناسب (مراعات نظیر) /
 تشخیص: گلبن و صحرا تاج سر داشته باشند. / کنایه: تاج سر بودن (عزیز بودن)

قلمرو فکری: چشمه گفت در این میدان (زمین سبزه زار) من یگانه هستم، عزیز همه ، من هستم.

۴- چون بدوَم ، سبزه در آغوش من بوسه زند بر سر و بردوش من
 قلمرو زبانی: بدوَم: جاری می‌شوم

قلمرو ادبی: تشخیص: سبزه در آغوش چشمه قرار بگیرد. / بوسه زدن سبزه / مراعات نظیر: سر و دوش (شانه / کتف)

قلمرو فکری: وقتی جاری می‌شوم سبزه در آغوش من قرار می‌گیرد و بر سر و کتف من بوسه می‌زند.

۵- چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من
 قلمرو زبانی: شکن: پیچ و خم زلف

قلمرو ادبی: کنایه: «شکن از زلف گشودن» کنایه از «آرام و زلال شدن آب چشمه» / تشخیص: ماه چهره داشته باشد و چهره خود را در
 چشمه ببیند. / تشبیه: چشمه، خود را به آینه‌ای تشبیه کرده که ماه چهره خود را در آن می‌بیند. / شکن: استعاره از موج / مو: استعاره از
 آب چشمه

قلمرو فکری: وقتی آرام و زلال می‌شوم (از جوش و خروش می‌افتم) ماه چهره خودش را در من می‌بیند.

۶- قطره باران که در افتد به خاک زو بدمد بس گهر تابناک
 قلمرو زبانی: گهر: گوهر / تابناک: درخشان / گهر تابناک: گل‌ها و سبزه‌ها

قلمرو ادبی: استعاره: گهر تابناک (گل‌ها و گیاهان زیبا و رنگارنگ)

قلمرو فکری: قطره بارانی که وقتی در خاک می‌افتد و از آن قطره، گل‌ها و سبزه‌های بسیاری رشد می‌کند ...

۷- در بر من ، ره چو به پایان برد از خجلی سر به گریبان برد
 قلمرو زبانی: خجلی: خجالت زدگی / گریبان: یقه

قلمرو ادبی: کنایه: «سر به گریبان بردن» کنایه از «شرمنده شدن، خود را به کنار کشیدن» / جناس: در، بر.

قلمرو فکری: قطره باران در آغوش من وقتی به انتهای راه خود می‌رسد از شدت شرمندگی خود را به کنار می‌کشد.

۸- ابر ز من ، حامل سرمایه شد باغ ز من صاحب پیرایه شد
 قلمرو زبانی: حامل: حمل کننده / پیرایه: زینت و زیور

قلمرو ادبی: استعاره: «سرمایه» استعاره از «باران» تشخیص: باغ صاحب زینت بشود

قلمرو فکری: ابر با وجود من است که باران دارد و باغ به خاطر من است که آراسته و زیبا است.

۹- گل به همه رنگ و برازندگی می‌کند از پرتو من زندگی
 قلمرو زبانی: برازندگی: شایستگی

قلمرو ادبی: از پرتو کسی زیستن: کنایه از نیازمند او بودن

قلمرو فکری: گل با تمام زیبایی و شایستگی از نور وجود من است که زندگی می‌کند.

۱۰- در بن این پردۀ نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟
 قلمرو زبانی: بُن: ته ، انتها و در این بیت «زیر» / همسری: برابری کردن، برتری یافتن

قلمرو ادبی: کنایه: « پرده نیلوفری» کنایه از «آسمان» / «همسری کردن» کنایه از برابری و رقابت

قلمرو فکری: در زیر این آسمان نیلوفری هیچ کس نمی تواند با من برابری کند (استفهام انکاری).

۱۱- زین نمط آن مست شده از غرور رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

قلمرو زبانی: نمط: روش

قلمرو فکری: آن چشمه مست از غرور، با این تصورات وقتی کمی حرکت کرد و از آغاز مسیر فاصله گرفت ...

۱۲- دید یکی بحر خروشنده ای سهمگنی ، نادره جوشنده ای

قلمرو زبانی: بحر: دریا / خروشنده: خروشان / سهمگن: ترس آور / نادره جوشنده: جوشنده عجیب و کمیاب

قلمرو فکری: چشمه، دریایی خروشان، ترس آور و جوشان را دید.

۱۳- نعره بر آورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در

قلمرو زبانی: نعره: فریاد / زهره در: وحشتناک، زهره درنده (صفت فاعلی مرکب مرخم)

قلمرو ادبی: کنایه: « دیده سیه کردن» کنایه از « چشم دوختن، عصبانی شدن» / زهره در بودن: کنایه از ترسناک و وحشتناک بودن

قلمرو فکری: دریا، فریادی برکشیده که گوش فلک را کر کرده است و غضبناک و طمع آلود، برای بلعیدن چشمه، به او نگاهی کرده است.

۱۴- راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل، یله

قلمرو زبانی: راست: درست، دقیقاً (قید است) / یله: رها / یله دادن: رها شدن، تکیه دادن به چیزی به نحوی که بدن در حال استراحت

کامل قرار بگیرد.

قلمرو ادبی: تن ساحل و دریا: تشخیص / مانند زلزله: تشبیه

قلمرو فکری: درست مانند زلزله بدنش را به ساحل تکیه داده بود.

۱۵- چشمه کوچک چو به آنجا رسید وان همه هنگامه دریا بدید

قلمرو زبانی: هنگامه: شور و غوغا

قلمرو ادبی: دیدن برای چشمه: تشخیص

قلمرو فکری: وقتی چشمه کوچک به کنار دریا رسید و آن همه شور و غوغای دریا را دید، ...

۱۶- خواست کزان ورطه، قدم در کشد خویشتن از حادثه برتر کشد

قلمرو زبانی: ورطه: گرداب، زمین پست / قدم در کشد: دور شود

قلمرو ادبی: قدم در کشیدن چشمه: تشخیص و کنایه از عقب نشینی و دور شدن

قلمرو فکری: خواست که از آن گرداب هلاکت، خودش را دور کند و خود را از آن حادثه نجات دهد.

۱۷- لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی گوش ماند

قلمرو ادبی: حس آمیزی: شیرین سخنی (سخن را می شنویم اما شیرینی را می چشیم) / گوش ماند: کنایه از سکوت / خاموش ماندن:

کنایه از ساکت شدن

قلمرو فکری: اما چشمه آن چنان تعجب کرد و ساکت شد که از آن همه خوش زبانی، چیزی جز سکوت باقی نماند.

نیما یوشیج (علی اسفندیاری)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱) معنای واژه های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید:

در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟

امروزه در معنی ازدواج و زناشویی است اما در گذشته و نیز در این شعر در معنی « برابری و رقابت » به کار رفته است.

راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله

امروزه در معانی مستقیم، مقابل چپ، متناسب و متضاد دروغ به کار می رود اما در گذشته و نیز در این شعر در معنی قیدی یعنی «درست و بعینه» به کار رفته است.

۲) بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید و نام اجزای اصلی آن را مشخص نمایید:

«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا»

یکی چشمه (نهاد)، غلغله زن، چهره نما، تیزپا (قید) از سنگی (متمم قیدی) جدا (مسند) گشت (فعل اسنادی).

قلمرو ادبی:

۱) هر یک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

– چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من

کنایه: شکن از مو گشادن: «آرام گرفتن و صاف شدن چشمه» مراعات نظیر: سر، مو، رخ. تشخیص: ماه رخ داشته باشد و عمل خود را ببیند/ چشمه مو داشته باشد و مویش را بگشاید/ تشبیه: چشمه مانند آینه است.

– گه به دهان، بر زده کف چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف

کف به دهان برزدن: کنایه از خشم و این‌جا هیجان / تشخیص: کف بر دهان زدن صدف / تشبیه: چشمه یکبار به صدف و بار دیگر به تیر تشبیه شده است / مراعات نظیر: تیر و هدف / جناس ناهمسان (ناقص اختلافی): صدف، هدف

۲) با توجه به شعر نیمای، «چشمه» نماد چه کسانی است؟ انسان‌های ضعیف و ناتوان اما پر هیاهو و مغرور و خود شیفته

۳) آمیختن دو یا چند حس و یک حس با پدیده‌ای ذهنی (انتزاعی) در کلام را «حس آمیزی» می‌گویند.

نمونه: «حرف هایم مثل یک تکه چمن روشن بود»

در این نمونه، سپهری از «روشن بودن حرف» سخن گفته است. «روشن بودن» امری دیدنی و «حرف»، شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است.

نمونه‌ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیمای بیابید. شیرین سخنی

۴- هر واژه، یک معنای اصلی و یک یا چند معنای غیر اصلی دارد؛ به معنای اصلی واژه، معنای حقیقی و به معنای غیر اصلی آن، معنای «مجازی» می‌گویند؛ کلمه‌ای که در معنای غیر حقیقی به کار رفته باشد، «مجاز» نامیده می‌شود؛ مثال:

پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار تا نباشد در پس دیوار، گوش

همانطور که می‌دانید «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، «حقیقت» است و نمی‌تواند در پس دیوار بیاید؛ شاعر در این بیت، به مفهوم مجازی «گوش»، یعنی: «انسان سخن چین» تأکید دارد.

اکنون به این بیت توجه نمایید:

ما را سرِ باغ و بوستان نیست هر جا که تویی تفرج آن جاست

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت فتنه انگیز جهان نرگس جادوی تو بود

در بیت اول، واژه «سر» در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» به کار رفته است. «سر» محل و جایگاه «اندیشه» است.

در بیت دوم، مقصود شاعر از واژه «نرگس» معنایی غیر حقیقی، یعنی «چشم» است. آنچه که «گل نرگس» و «چشم» را به هم می‌پیوندد و اجازه می‌دهد تا یکی به جای دیگری به کار رود، شباهت میان آن دو است.

در شعر این درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید. بوسه زند بر سر و بر دوش من / پرده نیلوفری

قلمرو فکری:

۱- پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟ چشمه غرور خود را کنار گذاشت.

۲- معنای بیت زیر را به نثر روان بنویسید:

«نعره بر آورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در»

دریا، فریادی برکشیده که گوش فلک را کر کرده است و غضبک و طمع آلود برای بلعیدن چشمه نگاهی کرده است.

۳- سروده زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیمای مقایسه کنید:

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم؟ گر او هست حقاً من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید

بلندی از آن یافت کاو پست شد

در نیستی کوفت تا هست شد

هر دو در قالب مثنوی هستند/ موضوع هر دو پرهیز از خودبینی است / تعداد ابیات نیما بیشتر از شعر سعدی است/ در شعر نیما ، چشمه فقط تغییر می‌یابد و غرورش را از دست می‌دهد اما در شعر سعدی، قطره علاوه بر تغییر پیدا کردن به گوهری گرانبها تبدیل می‌شود. چشمه ، در آغاز شعر نیما، نماد افراد مغرور و خود خواه بود، آن چنان که خود را برتر از همه پدیده ها می دانست؛ ولی در شعر سعدی قطره باران، از همان ابتدا با دیدن دریا، فروتنی و تواضع اختیار کرد. در شعر سعدی، قطره باران در مقابل عظمت دریا، فروتنی می کند و چون خودش را پست و بی ارزش می بیند، به مقام ارزشمند می رسد؛ اما در شعر نیما، چشمه، مغرور است و خودش را برتر از دیگران می بیند و زمانی که با دریای طوفانی و سهمگین رویارو می شود، می خواهد از دریا دوری کند و خود را نجات دهد؛ اما چنان در برابر عظمت دریا مبهوت و حیران می ماند که چاره ای جز سکوت و تسلیم شدن ندارد. قطره باران، نماد انسان های خاکسار و رشد یافته است .چشمه، در پایان در برابر عظمت دریا، مبهوت ماند و به جای اظهار وجود، به ناچار سکوت کرد و غرور را کنار گذاشت.

۴- دوست دارید جای کدام یک از شخصیت های شعر نیما (چشمه ، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.

گنج حکمت

پیرایه خرد

در آگیری سه ماهی بود: دو حازم ، یکی عاجز . از قضا، روزی دو صیاد بر آن گذشتند و با یکدیگر میعاد نهادند که

قلمرو زبانی: حازم : محتاط ، دور اندیش / عاجز: ناتوان / میعاد : وعده ، قرار ؛ میعاد نهادن : قرار گذاشتن / حزم : دور اندیشی / دست بُرد : هجوم و حمله ؛ دست برد دیدن: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن / جافی: ستمگر ، ظالم / سبک : تند ، سریع / روی به کار آورد : دست به کار شد / آب در می آمد : آب وارد می شد / برفور : سریع / در این میان : در این زمان ؛ در این حین / آبگیر : تالاب / پیرایه : زینت / فرجام : عاقبت / حیل: چاره / مکاید : کیدها ، نیرنگ ها / صواب نبیند : درست نمی داند، جایز نمی شمارد / صورت شد : تصور شد ، به نظر آمد / افعال : کارها / پای کشان : لنگان لنگان ، ناتوان /

قلمرو ادبی: تشبیه : پیرایه خرد (خرد مانند پیرایه است) / تشبیه : ذخیرت تجربت (تجربه مانند یک ذخیره است) (استعاره : تجربه مانند چیزی است که ذخیره می شود) /

درس دوم

از آموختن ، ننگ مدار

تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکو کاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده مباش. به زبان ، دیگرمگو و به دل دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نباشی ؛ و اندر همه کاری داد از خویشتن بده ، که هر که داد از خویشتن بدهد ، از داور مستغنی باشد، و اگر غم و شادیت بود، به آنکس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد ، و اثر غم و شادی پیش مردمان ، بر خود پیدا مکن. و به هر نیک و بد ، زود شادان و زود اندوهگین مشو ، که این فعل کودکان باشد.

قلمرو زبانی:

- میاسا: آسوده و فارغ نباش -/ نمای / نمودی/ نموده: از مصدر نمودن به معنی نشان دادن، ارائه دادن و واضح ساختن است.

- داد : حق ، انصاف / مستغنی: بی نیاز / تیمار داشتن: مراقبت کردن محافظت نمودن/ پیدا مکن: نشان نده - فعل: کار، عمل /

گندم نما : مرکب (گندم نماینده) / جو فروش : مرکب (جو فروشنده)

قلمرو ادبی: کنایه : به زبان دیگر گفتن و به دل دیگر داشتن: کنایه از دورویی / گندم نمای جو فروش (کنایه و تمثیل از ریا کار و دو رو

داد از چیزی دادن: کنایه از حق آن را ادا کردن (غم و شادی)،(نیک و بد)،(شادان و اندوهگین): تضاد

قلمرو فکری:

- چون نمودی به خلاف نموده مباش: وقتی خود را نشان دادی بر خلاف آن رفتار مکن.

- گندم نمای جو فروش: ظاهر درست و باطن نادرست. (دو رو و ریاکار)

- و اندر همه کاری داد از خویشتن بده: در همه کارها عدالت را از خود آغاز کن. (حاسبوا نفسک قبل ان تحاسبوا)

بدان کوش که به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند. و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمر، و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را؛ چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن و پیران قبیلۀ خویش را حرمت دار، و لیکن به ایشان موع مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید؛ و اگر از بیگانه ناایمن شوی، زود به مقدار ناایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی. قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاووس

قلمرو زبانی: بنگردی: تغییر نکنی / مُحال: غیر ممکن / بسته دان: وابسته بدان / ضایع: باطل / حقیقتاً: حق شناس همه کس باش. (را: فک اضافه، جانشین نقش نمای اضافه) / خاصه قرابت: مخصوصاً خویشاوندان / حرمت دارد: احترام بگذار / موع: حریص / رستن: رها شدن قلمرو ادبی: از جای شدن: کنایه از عصبانی شدن، تغییر حالت دادن / حال، محال: جناس افزایشی / هنر و عیب: تضاد قلمرو فکری: بدان کوش که به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند: تلاش کن با هر کار بی اساسی تغییر نکنی چرا که، بزرگان با هر کار (چه حق و چه باطل) عصبانی نمی شوند و صبوری می کنند. و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی: نومیدی وابسته امید است و امید به ناامیدی (وابسته است).

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معنی واژه های مشخص شده را بنویسید.

- کتابی که در او داد سخن آرای توان داد. سعدالدین وراوینی

حق ادا کرد

- عشق، شوری در نهاد ما نهاد فخرالدین عراقی

وجود قرار داد

۲- در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید. غم، شادی / نیک، بد / حق، باطل / ایمن، ناایمن

۳- عبارت های زیر توجه کنید:

الف) هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم نشین بد.

ب) آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می تواند به فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته است. در عبارت «ب»، جای فعل «داری» یا «دارید» در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود فعل راهنمایی نمی کند. تنها از مفهوم عبارت می توان دریافت که فعل «داری» یا «دارید» از جمله دوم حذف شده است؛ در این جمله، حذف به «قرینه معنوی» صورت گرفته است.

هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند. اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنایی» است.

در کدام جمله متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید

۵- جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص)

فعل	امر	ساخت منفی	مضارع اخباری
شنیده بودی	بشنو	نشنو	می شنوی
داری می روی	برو	نمی روی	می روی

خواهید پرسید	پرسید	نخواهید پرسید	می پرسید
--------------	-------	---------------	----------

قلمرو ادبی

- ۱- بهره‌گیری از «مَثَل» چه تأثیری در سخن دارد؟ نوشته را زیبا می‌سازد و بر تأثیر سخن می‌افزاید.
- ۲- دو عبارت کنایی را از متن بیابید و بنویسید.

قلمرو فکری

- ۱- نویسنده، چه کاری را کودکانه می‌شمارد؟ زود شاد و اندوهگین شدن را.
- ۲- در جمله زیر، نویسنده بر کدام ویژگی‌های اخلاقی تأکید می‌کند؟
« اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن». راز دارد بودن
- ۳- مفهوم عبارت « گندم نمای جو فروش مباش » را بنویسید؟ پرهیز از دو رویی و ریا
- ۴- برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید.
«شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم
زودی آیند و زود می‌گذرند» ابن حسام خوشفی
- بزی: زندگی کن (مصدر: زیستن)
- هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مَشْمُر، و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.
- ۵- حدیث « حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا » با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟ هر که داد از خویشان بدهد از داور مستغنی باشد

روان خوانیدیواردرک و دریافت

- ۱- اگر این متن را داستانی نمادین بدانیم، هر یک از عناصر زیر نماد چه چیزی است؟
بنا: عامل یا مسبب جدایی، برهم زنده‌ی تفاهم. / دیوار: جدایی انسان‌ها و مانع تفاهم جوامع بشری. / همسایه: نماد آدم‌هایی که با هم زندگی می‌کنند (نماد دوست و هم‌نوع)
- ۲- در باره « زاویه دید » و « شخصیت اصلی » داستان توضیح دهید. زاویه دید: سوم شخص
شخصیت اصلی « ناصر » است؛ دیوار را به شکل یک دیو می‌بیند که مانع دوستی و روابط انسانی میان آن‌ها می‌شود.

فصل (۲) ادبیات پایداریدرس سوم پاسداری از حقیقت

درختان را دوست می‌دارم/ که به احترام تو قیام کرده‌اند/ و آب را / که مهر مادر توست/ خون تو شرف را
سرخگون کرده است/ شفق، آینه دار نجابت/ و فلق، محرابی/ که تو در آن / نماز صبح شهادت گزارده‌ای
قلمرو زبانی: مهر: مهریه / شرف: آبرو، بزرگواری / سرخگون: مانند سرخ، سرخ رنگ / شفق: سرخی خورشید در هنگام غروب. / فلق: سرخی خورشید هنگام صبحدم، فجر / نجابت: اصالت، پاک منشی، بزرگواری / محراب: شریف ترین جای مسجد. طاق درون مسجد که به طرف قبله باشد چون طاق مذکور وسیله جنگ با شیطان است آن را محراب نامیده اند.

قلمرو ادبی: تشخیص: درختان قیام کرده اند(درختان مانند انسان هایی تصور شده اند که قیام کرده اند) / تلمیح: آب مهریه حضرت فاطمه زهرا است. کنایه: سرخ گون کردن کنایه از « شرمندگی کردن » تشخیص: خون تو شرف را سرخگون کرده است. تشخیص: آینه دار بودن شفق. تشبیه: فلق مانند محرابی است درخت نماد استواری و قیام و آب نماد پاکی است. تلمیح در عبارت «و آب را که مهر مادر توست» تضاد شفق و فلق / تناسب: محراب و نماز / فلق و صبح و خون و شهادت

قلمرو فکری : تو: منظور امام حسین (ع) به این دلیل درختان را دوست می دارم که به احترام تو(امام حسین«ع») به پا خاسته اند./ و آب را دوست دارم که مهریه مادر تو حضرت فاطمه زهرا است/ خون تو به شرافت و بزرگواری ، اعتبار بخشیده است (تو با شهادت خودت ، شرافت را شرمگین و خجالت زده کردی) / سرخی غروب پرتوی از نجابت تو را بازتاب می دهد/ و سرخی سپیده دم گویی محرابی است که تو در آن نماز صبح شهادت خواندی و آماده شدی برای شهید شدن (آغاز و پایان هر روز یادآور نجابت و جانفشانی تو در راه برپاداشتن دین خداست).

در فکر آن /گودالم/ که خون تو را مکیده است/ هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم/ در حضيض هم می توان عزیز بود/ از گودال پیرس

قلمرو زبانی: گودال: زمین پست ، در اینجا (محل شهادت امام حسین(ع) است ، قتلگاه)/ مکیده است : ماضی نقلی / رفیع : بلند، مرتفع / حضيض: جای پست در زمین یا پایین کوه ، فرود/

قلمرو ادبی: تلمیح : شهادت امام حسین (ع) تشخیص : گودال خون را بمکد. تناقض (پارادوکس): رفیع بودن گودال تشخیص: از گودال چیزی را بپرسیم.

قلمرو فکری: در فکر آن گودالی هستم که در آن به شهادت رسیده ای / تا کنون هیچ گودالی به چنین مقام بلندی دست نیافته بود / از گودال پیرس که حتی می توان در زمین پست باشی و مقامت بسیار بالا مرتبه باشد/

شمشیری که بر گلوی تو آمد/ هر چیز و همه چیز را در کاینات به دو پاره کرد:/ هر چه در سوی تو ، حسینی شد/ دیگر سو یزیدی.../ آه ، ای مرگِ تو معیار!/ مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت/ و آن را بی قدر کرد/ که مردنی چنان /عبطه بزرگ زندگانی شد

خونت / با خون بهایت حقیقت / در یک تراز ایستاد/ و عزم ، ضامن دوام جهان شد/ - که جهان با دروغ می پاشد- / و خون تو امضای « راستی » است...

قلمرو زبانی: کاینات : بودنی ها ، موجودات، جهان / سُخره : مسخره کردن ، ریشخند / غبطه : رشک بردن ، حال و روز کسی را آرزو داشتن بی آنکه خواهان زوال آن باشیم./ تراز : سطح . / خون بها: بهای خون ، قصاص/ عزم : قصد ، اراده / ضامن : ضمانت کننده، کفیل ، به عهده گیرنده غرامت/

قلمرو ادبی : مجاز : شمشیر منظور تیغه شمشیر است./ تضاد : حسینی / یزیدی./ تشبیه : مرگ تو مانند معیاری است./ تشخیص: مرگ چیزی را به مسخره بگیرد./ زندگی بی قرار باشد./ عزم تو ضامن باشد/ / تشبیه : خون تو مانند امضا است.

قلمرو فکری: شهادت تو همه دنیا را به دو بخش تقسیم کرد/ آنان که طرفدار تو و حق بودند ؛ شدند حسینی و طرفدار ستمکار و باطل ، شدند یزیدی. / ای کسی که شهادت تو، معیار حق و ناحق است/ شهادت تو ، آنچنان زندگی را به ریشخند گرفت و آن را بی ارزش کرد / که مرگی مثل مرگ تو ، آرزوی همه زندگان شده است/ خون تو ، با حقیقت که خونبهای تو است در یک ردیف قرار دارد(تو حقیقت محض هستی)/ و اراده تو باعث تداوم دنیا شد - چراکه جهان با دروغ پایدار نمی ماند- / خون تو بود که راستی و حقیقت را در جهان پایدار نمود و به آن استمرار بخشید.

تو تنها تر از شجاعت/ در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده ای/ به پاسداری از حقیقت و صداقت / شیرین ترین لبخند/ بر لبان اراده توست/ چندان تناوری و بلند / که به هنگام تماشا/ کلاه از سر کودک عقل می افتد

قلمرو زبانی : تناور: تنومند ، فربه ، قوی جثه /

قلمرو ادبی: تشخیص: وجدان تاریخ، لبان اراده / تشبیه: صداقت مانند لبخند. / حس آمیزی: لبخند شیرین/ تشخیص: لبان اراده (اراده مانند انسانی است که لب دارد) / تشبیه: کودک عقل (عقل مانند کودکی است) / کنایه: کلاه از سر افتادن کنایه از شدت تحیر.

قلمرو فکری: شجاعت در تاریخ تنها و بی مانند است. تو تنها تر از شجاعت در گوشه ای از وجدان بیدار بشریت برای پاسداری از حق همواره حاضری (هرجا وجدان بیداری هست که از حق پاسداری کند، تو آنجا حضور داری)/ و راستی زیباترین لبخندی است که بر لبان اراده محکم تو می درخشد (تو با اراده ای محکم در راه حقیقت زیبایی آفریدی). / تو آنقدر بلند مرتبه و باشکوه هستی که عقل نوپای بشر نمی تواند مقام تو را درک کند.

بر تالابی از خون خویش/ در گذر گه تاریخ ایستاده ای/ با جامی از فرهنگ/ و بشریت رهگذار را می آشامانی
- هر کس را که تشنه شهادت است- ...

قلمرو زبانی: تالاب: آبگیر، برکه

قلمرو ادبی: اغراق: خورش مانند تالابی زیاد بود. / تشبیه: گذرگاه تاریخ / جامی از فرهنگ

قلمرو فکری: تو در طول تاریخ همواره با خون جوشان خود محکم و استوار حضور داشته ای / با فرهنگ عاشورایی خود / به انسانها راه و رسم شهادت را می آموزی.

گوشواره عرش، مجموعه کامل شعرهای آیینی، سید علی موسوی گرمارودی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو ادبی:

۱- مترادف و متضاد واژه « رفیع » را از متن درس بیابید.

مترادف: بلند متضاد: حسیض

۲- از متن درس، برای نمودار زیر، گروه اسمی مناسب بیابید؛ سپس به کمک آن جاهای خالی را پر کنید.

فکر آن گودال - غبطه بزرگ زندگانی -

گروه اسمی	وابسته	وابسته
هسته	وابسته	وابسته
اسم	صفت	مضاف الیه
.....		

قلمرو ادبی:

۱- دو نمونه از کاربرد « تشخیص » در متن درس مشخص کنید.

۲- شعر سپید، گونه ای از شعر معاصر است که آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه ها در آن مشخص نیست.

شعر « پاسداری از حقیقت » را از این دید بررسی کنید.

۳- به بیت زیر توجه کنید:

« بید مجنون در تمام عمر سر بالا نکرد حاصل بی حاصلی نبود به جز شرمندگی » صائب

در این بیت شاعر برای شکل ظاهری و آویزان بودن شاخه ها و برگ های درخت بید، علتی شاعرانه اما غیر واقعی آورده است و آن، سرافکنندگی بید، به سبب بی ثمر و بی حاصل بودن است.

وقتی شاعر یا نویسنده، دلیلی غیر واقعی اما ادبی برای موضوعی بیان کند به گونه ای که بتواند خواننده را قانع کند، آرایه « حُسن تعلیل » پدید می آید.

« حسن تعلیل » در لغت به معنای دلیل و برهان نیکو آوردن است ؛ اگر چه این دلیل و برهان ، واقعی ، علمی یا عقلی نیست اما مخاطب آن را از علت اصلی دلپذیرتر می یابد.

به نمونه های دیگر توجه کنید:

- چو سرو از راستی بر زد علم را ندید اندر جهان تاراج غم را
- هنگام سپیده دم خروس سحری دانی ز چه رو همی کند نوحه گری ؟
یعنی که نمودند در آیین صبح از عمر شبی گذشت و توبی خبری
در کدام قسمت از متن درس « حسن تعلیل » به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید. و عزمت ، ضامن دوام جهان شد
قلمرو فکری:

۱- با توجه به متن درس ، شاعر چه نوع مرگی را غبطه بزرگ زندگانی می داند؟ شهادت در راه خدا

۲- در متن درس ، « عقل » با چه ویژگی هایی وصف شده است ؟ چرا ؟

عقل چون کودکی از درک مقام والای امام حسین (ع) ناتوان است

۳- هر یک از موارد زیر ، با کدام قسمت از شعر « پاسداری از حقیقت » ارتباط معنایی دارد؟

شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ. (ارزش هر جای و جایگاهی به کسی است که در آن قرار گرفته است.)

در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / در حضيض هم می توان عزیز بود / از گودال بپرس
وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فَيَكُ لَيْسَتَنْقَدَ عِبَادُكَ مِنْ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ.

(او ، حسین (ع) ، خونس را در راه تو داد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد.)

بر تالابی از خون خویش / در گذرگاه تاریخ ایستاده ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذار را می آشامانی / هر کس را که تشنه شهادت است

گنج حکمت: دیوار عدل عامل شهری به خلیفه نشست که دیوار شهر، خراب شده است، آن را عمارت باید کردن . جواب نشست که شهر را از عدل، دیوار کن و راهها از ظلم و خوف پاک کن ، که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ و گچ . سیاست نامه، خواجه نظام الملک توسی
قلمرو زبانی: عمارت : آبادانی نشست : نوشت خوف : ترس حاجت نیست : نیاز نیست

درس چهارم

درس آزاد

بیداد ظالمان

درس پنجم

۱- هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد

قلمرو ادبی: جهان: مجاز از زندگی / رونق زمان: کنایه از رونق و شکوه دوران

قلمرو فکری: مرگ به سراغ شما نیز خواهد آمد / رواج و گرمی بازار شما هم با آمدن مرگ به پایان می رسد.

۲- وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب بر دولت آشیان شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی: بوم : جغد / محنت : رنج / از پی: به خاطر / دولت آشیان : آشیان دولت ، خانه خوشبختی (مرکب)

- قلمرو ادبی: بوم محنت: اضافه تشبیهی / بوم (جغد): نماد شومی / بوم محنت بر آشیان کسی گذشتن: کنایه از نابودی قدرت و اعتبار قلمرو فکری: رنج و سختی، جغد شوم و ویرانگری است که به ما بسنده نمی‌کند؛ شما را نیز خانه خراب خواهد کرد.
- ۳- آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام / بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد قلمرو زبانی: اجل: مرگ / گلوگیر: مرکب / خاص و عام: همه مردم
- قلمرو ادبی: آب اجل: اضافه تشبیهی / مصرع اول: تشخیص / خاص و عام: مجاز از همه / تلمیح به آیه «کل نفس ذائقة الموت» / آب اجل بر حلق کسی گذشتن کنایه از: مرگ و نابودی
- قلمرو فکری: مرگ که به هیچ کس رحم نمی‌کند و دامنگیر همه می‌شود به سراغ شما نیز خواهد آمد.
- ۴- چون دادِ عادلان به جهان در، بقا نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد قلمرو زبانی: چون: حرف ربط وابسته ساز / داد: عدالت و انصاف / بقا: باقی / بیداد: بی عدالتی، ظلم آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم از نشانه های سبک قدیم است؛ به جهان در.
- قلمرو فکری: وقتی عدالت و دادپرووری عادلان، در جهان باقی نماند / پس ظلم و ستم شما ظالمان نیز پایدار نخواهد ماند.
- *ارتباط معنایی دارد با:
- ۱- ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما / بر قصر ستم کاران تا خود چه رسد خذلان (خاقانی)
- ۲- نماند همی نیک و بد پایدار
- ۵- در مملکت چو غرّش شیران گذشت و رفت این عوعو سگان شما نیز بگذرد قلمرو ادبی: شیران: مبارزان، انسان های بزرگ و شجاع / سگان: افراد پست
- قلمرو ادبی: استعاره: شیران، سگان
- قلمرو فکری: وقتی فریاد و غرّش شیرمردان و انسان های دلیر باقی نماند پس این پارس کردن های شما فرومایگان نیز از بین خواهد رفت.
- زوال پذیری شکوه و قدرت ظاهری انسان های پست و فرومایه
- ۶- بادی که در زمانه بسی شمع ها بکشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد قلمرو زبانی: چراغدان: وندی
- قلمرو ادبی: استعاره: باد، استعاره از مرگ، شمع، استعاره از وجود انسان های بزرگ / چراغدان: استعاره از زندگی / باد بکشد: تشخیص / باد بر شمع و چراغدان وزیدن: کنایه از مرگ و نابودی / تلمیح به آیه: «کل نفس ذائقة الموت»
- قلمرو فکری: حوادث روزگار که قدرت های زیادی را از بین برد، روزی شکوه و رونق شما را نیز از بین خواهد برد. (این باد مرگ، چراغ زندگی شما را نیز خاموش خواهد کرد.)
- ۷- زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت ناچار، کاروان شما نیز بگذرد قلمرو زبانی: کاروانسرا: دنیا / کاروان: زندگی، انسان ها
- قلمرو ادبی: استعاره: کاروانسرا (دنیا) / کاروان در مصرع اول استعاره از انسان ها. کاروان دوم استعاره از عمر زندگی و حکومت قلمرو فکری: به این دنیا که همانند کاروانسرا است افراد زیادی آمدند و از آن رفته اند پس شما نیز به ناچار دنیا را ترک خواهید کرد.
- ۸- ای مُفتخر به طالع مسعود خویشان تأثیر اختران شما نیز بگذرد قلمرو زبانی: مفتخر: صاحب افتخار / مسعود: فرخنده، نیکو / اختران: ستارگان (وندی) / خویشان: ضمیر مشترک
- قلمرو ادبی: تلمیح: اعتقاد قدما بر این بود که ستارگان بر سرنوشت ما تأثیر دارند.
- مصرع دوم کنایه از: بخت نیک شما نیز به پایان خواهد رسید.
- قلمرو فکری: ای کسی که به بخت و اقبال خود می نازی و به آن افتخار می کنی، این خوشبختی و خوش اقبالی شما نیز سپری خواهد شد.
- ۹- بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم تا سختی کمان شما نیز بگذرد قلمرو زبانی: جور: ستم / سپر کردن: دفاع کردن / سختی کمان: قدرت
- قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: تیر جور (جور مانند تیر است) / تشبیه: ز تحمل سپر کنیم «تحمل مانند سپری است»
- کنایه: سپر کردن: دفاع کردن / سختی کمان شما نیز بگذرد: سرسختی و قدرت شما نیز تمام می شود.

قلمرو فکری : در مقابل ظلم و ستم شما صبر و بردباری می‌کنیم، تا دوران پر از سختی و ظلم و ستم شما نیز به پایان برسد.

۱۰- ای تو رمه سپرده به چوپانِ گرگ طبع این گرگی شبان شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی: رمه: گله / گرگ طبع: گرگ صفت، درنده خو / شبان: چوپان

قلمرو ادبی: رمه: استعاره از (مردم) / چوپان: استعاره از (کارگزاران ظالم درنده خو) / گرگی: استعاره از رفتار ظالمانه / شبان:

استعاره از (حاکمان ظالم) / گرگ، رمه، چوپان، شبان: مراعات نظیر

قلمرو فکری : ای کسی که مردم را به دست کارگزاران درنده خو سپرده‌ای، این درنده خویی کارگزاران شما نیز از بین خواهد رفت.

سیف فرغانی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- در شعری که خواندید، پنج واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

رونق - محنت - اجل - غرّش - طالع

۲- تفاوت معنایی فعل‌های مشخص شده را توضیح دهید:

□ گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت گفتا تو بندگی کن کاو بنده پرور آید (از بین برد)

□ بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بگشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد (خاموش کرد)

۳- برای هر واژه مشخص، یک مترادف از متن درس بیابید.

ناصر خسرو	هر که گیرد عنان مرکبش، آز	طالع
ابن یمن	باشد به قدر همت تو اعتبار تو	رونق

قلمرو ادبی:

۱- قافیه و ردیف را در بیت نخست این سروده مشخص کنید. قافیه: جهان، زمان ردیف: شما نیز بگذرد

۲- در بیت زیر، کنایه‌ها را بیابید و مفهوم آنها را بنویسید:

بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم تا سختی کمان شما نیز بگذرد
سپر کردن: دفاع کردن / سختی کمان شم نیز بگذرد: سرسختی و قدرت شما نیز تمام می‌شود
۳- به بیت زیر توجه کنید:

برکن ز بن این بنا که باید از ریشه بنای ظلم برگند محمد تقی بهار

در مصراع اول، مقصود شاعر از «بنا»، مفهوم «ظلم» است؛ یعنی، شاعر «ظلم» را به «بنا» تشبیه کرده است؛ سپس به سبب شباهت آن دو به هم، مشبّه (ظلم) را حذف کرده و فقط مشبّه به (بنا) را ذکر کرده است تا شباهت را تا مرحله یکی شدن نشان دهد؛ به این تصویر خیال انگیز، «استعاره» می‌گویند.

در استعاره، یک طرف تشبیه (مشبّه یا مشبّه به) ذکر نمی‌شود.

مثال برای حذف «مشبّه به»: خورشید شکفت.

«خورشید» به «گل» تشبیه شده است و «شکفتن» از ویژگی‌های گل است که به خورشید نسبت داده شده است.

در بیت پنجم، استعاره‌ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید. شیران: استعاره از مردان مبارز و شجاع / سگان: استعاره از مردان پست و فرومایه.

قلمرو فکری:

۱- با توجه به توضیح زیر، معنی و مفهوم بیت اول درس را به نثر روان بنویسید.

«سیف الدین محمد فرغانی، در سده هفتم هجری، هنگامی که شهرهای بزرگ و آبادان ایران، در آتش بیداد مغولان می‌سوخت، این شعر را سرود. سیف در این سروده، از رفتار ظالمانه فرمانروایان و تاخت و تاز سپاه مغول، با بیان کوبنده‌ای انتقاد می‌کند.

۲- در بیت زیر، مقصود شاعر از «رمه»، «چوپان گرگ طبع» و «گرگی شبان» چیست؟

ای تو رمه سپرده به چوپانِ گرگ طبع / این گرگی شبان شما نیز بگذرد

رمه: مردم / چوپانِ گرگ طبع: حاکم ظالم و درنده‌خو / گرگی شبان: ستم و درنده‌خویی حاکم

۳- از متن درس ، برای حدیث و آیه زیر، نمونه بیتی مرتبط بیابید و بنویسید:

«الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ» امام علی (ع)

ای مُفْتَخِرْ به طالعِ مسعود خویشتن / تأثیر اختران شما نیز بگذرد
«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» / سوره آل عمران، آیه ۱۸۵

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد / هم رونق زمان شما نیز بگذرد

بادی که در زمانه بسی شمع ها بگشت / هم بر چراغان شما نیز بگذرد

۴- سروده زیر، یادآور کدام بیت درس است؟ بیت چهارم

ما بارگه دادیم ، این رفت ستم بر ما / بر قصر ستمکاران ، گویی چه رسد خذلان؟
خاقانی

خذلان: بی یار و یآوری، مجازاً خواری و بدبختی

شعر خوانی

همای رحمت

۱- علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را که به ما سوافکندی همه سایه هما را
ای علی، ای همای سعادت ، تو چه نشانه ای از خداوند هستی، که سایه خوشبختی و رحمت خداوند را بر سر همه موجودات عالم افکندی.

۲- دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین / به علی شناختم من ، به خدا قسم خدا را

ای دل ، اگر می خواهی خدا را بشناسی به چهره ی علی نگاه کن ، به خدا سوگند که با وجود علی است که من خدا را شناخته ام.

۳- برو ای گدای مسکین در خانه علی زن / که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را
ای گدای بی چاره برو به خانه ی علی (ع) و از او چیزی بخواه چرا که علی (ع) به گدایان فراوان بخشش می کند.

۴- به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من / چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا؟

تنها علی (ع) است که به پسر خود سفارش می کند که با قاتل خود با نرمی و ملایمت رفتار کند .

۵- به جز از علی که آرد پسری ابوالعجایب / که علم کند به عالم شهدای کربلا را؟
تنها علی (ع) است که پسری دارد که می تواند شهدای کربلا را در عالم مشهور سازد.

۶- چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان چو علی که می تواند که به سر برد وفا را؟
تنها علی (ع) وقتی که با خداوند عهد می بندد تا لحظه ی آخر بر سر عهد و پیمان خود باقی می ماند و آن را به پایان می رساند.

۷- نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت / متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
نه می توانم او را خدا بخوانم و نه می توانم بشر بگویم، در حیرت هستم که پادشاه سرزمین جوانمردی را چه باید بنامم.

۸- چه زخم چو نای هر دم ، ز نوای شوق او دم؟ / که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را
چرا هر لحظه از شوق و اشتیاق به او همانند نی ناله سر دهم ؟ در حالی که حافظ بهتر توانسته است این شوق و اشتیاق را بیان کند...

۹- همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی / به پیام آشنایی بنوازد آشنا را

تمامی شب را به این امید می گذرانم که نسیم صبح از آشنایی برایم پیام محبت بیاورد ، تا مایه ی آرامش خاطر من شود.

۱۰- ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب غم دل / به دوست گفتن چه خوش است شهریارا
ای شهریار ، از ناله های مرغ شب یاد بگیر که راز و نیاز کردن با دوست در نیمه های چه قدر زیبا و خوش است

سید محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار)

درک و دریافت

۱- برای خوانش مناسب و تأثیر گذار این سروده به چه نکاتی باید توجه داشت؟

۲- در این سروده به کدام ویژگی های شخصیت والای حضرت علی (ع) اشاره شده است؟

گونه شناسی

ادبیات غنایی

درس ششم

مهر و وفا

۱- هر آن که جانب اهل وفا نگه دارد / خدش در هم ه حال از بلا نگه دارد

قلمرو زبانی: ش: مفعول (خدا او را)

قلمرو ادبی: جانب کسی را نگه داشتن: کنایه از یاری رساندن و حمایت از اوست. / تلمیح: (اشاره دارد به مفهوم آیه شریفه «و من یتوکل علی الله فهو حسبه»)

قلمرو فکری: هر کسی که از اهل وفا و محبت جانبداری (حمایت) کند؛ در هر حالی که هست، خدا او را از بلا محفوظ می دارد. (فعل «نگه دارد» را می توان مضارع التزامی و در معنی دعا نیز تصور کرد.)

۲- حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست / که آشنا سخن آشنا نگه دارد / قلمرو زبانی: حدیث: سخن / حضرت: پیشگاه

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: «حدیث»، «نگویم»، «سخن» - «دوست»، «آشنا» - تکرار «دوست»، «آشنا»

قلمرو فکری: سخن از عشق گفتن جز در پیشگاه یار سزاوار نیست، چرا که دوست راز دوست را فاش نمی کند.

۳- دلا، معاش چنان کن که گر بلغزد پای / فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد / قلمرو زبانی: دلا: ای دل / معاش: زندگی / بلغزد پای: دچار خطا و گناه شوی / فرشته ات: مفعول (تو را)

قلمرو ادبی: تشخیص: دلا (هر چیزی غیر از انسان مورد خطاب قرار گیرد؛ تشخیص است) / کنایه: بلغزد پای: «خطا و اشتباه کردن، منحرف شدن از راه»

قلمرو فکری: ای دل، چنان زندگی کن که اگر لغزش و خطایی از تو سر زد؛ فرشته آسمانی برای بخشوده شدن گناه تو، دست به دعا بلند کند و تو را از گزند گناهان و حوادث حفظ کند.

۴- گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان / نگاه دار سر رشته تا نگه دارد / قلمرو زبانی: هوا: میل / گرت: مضاف الیه ((جهش ضمیر «هواست»))

قلمرو ادبی: استعاره: سر رشته «محبت» / سر رشته را نگه داشتن کنایه از «پایبندی به عهد و پیمان، بی وفایی نکردن»

قلمرو فکری: اگر میل داری که معشوق عهد و پیمانی را که بسته قطع نکند؛ سر رشته وفاداری را نگه دار تا او نیز سر رشته محبت را نگه دارد. (محبت دو طرفه است)

۵- صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی / ز روی لطف بگویش که جا نگاه دارد / قلمرو زبانی: صبا: باد بهاری که از طرف شمال شرقی بوزد / ار: اگر / ز روی لطف: به نرمی و ملایمت / بگویش: ش: متمم (به او بگو)

قلمرو ادبی: تشخیص: صبا (باد صبا مورد خطاب قرار گرفته است). نماد پیک و پیام رسانی میان عاشق و معشوق

قلمرو فکری: ای نسیم بهاری، اگر دل مرا در خم گیسوی او دیدار کردی، به مهربانی پیغام مرا برسان و بگو که از جای خود دور نشود که پناهگاهی امن است. (جایگاه دل در پیچ و خم گیسوان یار است)

۶- چو گفتمش که دلم را نگاه دار. چه گفت: «ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد» / قلمرو زبانی: چو: وقتی؛ حرف ربط / ش: متمم (به او گفتم) / ز دست بنده چه خیزد؟ (استفهام انکاری): از من کاری بر نمی آید /

قلمرو فکری: وقتی به او گفتم: «که دل مرا نگاه دار» می دانی چه جواب داد؟ گفت «از دست بنده خدا چه ساخته است؟ خدا خودش نگاه می دارد»

۷- سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری / که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد

قلمرو زبانی: زر: مال و ثروت / فعل دعایی «باد» از پایان مصراع اول به قرینه معنایی حذف شده است / صحبت مهر و وفا: همنشینی مهر آمیز / قلمرو ادبی: کنایه: سر و زر و دل و جانم؛ مجازاً «تمام وجودم».

قلمرو فکری: تمام هستی و وجود ، فدای آن یار عزیزی باد که حق دوستی و وفاداری را رعایت می کند.

۸- غبار راهگذارت کجاست تا حافظ به یادگار نسیم صبا نگه دارد

قلمرو زبانی: راهگذار: گذرگاه / ت: مضاف الیه

قلمرو ادبی: تخلص: آوردن نام شاعر در شعر « حافظ » / تشخیص: باد صبا

قلمرو فکری: غبار راهی که بر آن قدم نهاده ای کجاست تا حافظ ؛ آن را به عنوان یادگاری از باد صبا نگه دارد.

این بیت ارتباط معنایی دارد با: « به دو چشم خونفشانم هله ای نسیم رحمت که ز کوی او غباری به من آر توتیا را »

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معنای واژه های مشخص شده را با کاربرد آنها در متن درس مقایسه کنید :

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم تمنا چه حاجت است. حافظ
« صاحب حاجت هستیم و روی بیان گدایی نداریم ؛ در حضور آدم کریم و بخشنده ، به خواهش و تمنا نیاز نیست. »
در هر دو شعر، به معنی « حضور و پیشگاه » است
تعلیم ز ارّه گیر در امر معاش نیمی سوی خود می کش و نیمی می پاش. ابوسعید ابوالخیر
معاش: به معنی « زندگی کردن » است .

۲- در جمله، ضمائر پیوسته (متصل) در سه نوع نقش دستوری ظاهر می شوند:
الف) مفعول:

ای صبح دم ، بین که کجا می فرستم نزدیک آفتاب وفا می فرستم خاقانی
می فرستم (تو را می فرست) ← ت (تو): مفعول
آن که عمری می دویدم در پی او سو به سو ناگهان یافتم با دل نشسته رو به رو شمس مغربی
ناگهان یافتم (او را یافتم) ← ش (او): مفعول
ب) متمم :

گوش کن پند ، ای پسر ، وز بهر دنیا غم مخور گفتمت چون در حدیثی گر توانی گوش داشت
گفتمت (به تو گفتم) ← ت (تو): متمم
ج) مضاف الیه :

حسن به اتفاق ملاحظت جهان گرفت آری به اتفاق جهان می توان گرفت حافظ
حسن (حسن تو) ← ت (تو): مضاف الیه
لاله دیدم ، روی زیبای توام آمد به یاد شعله دیدم، سرکشی های توام آمد به یاد
آمد به یاد (یاد من) ← م (من): مضاف الیه
در شعر « مهر و وفا » ، نمونه ای از کاربرد ضمائر متصل بیابید و نقش دستوری آن را مشخص کنید.. گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند
قلمرو ادبی:

۱- در متن درس ، دو نمونه « مجاز » بیابید و مفهوم آن ها را بنویسید.

سر: مجاز از وجود زر: مادیات

۲- در ادبیات فارسی ، شاعران یا نویسندگان ، واژه « صبا » را در کدام مفهوم نمادین به کار می برند؟

الف) پیام آور بین عاشق و معشوق.

ب) چون به آرامی می وزد ؛ صفت بیماری را به او داده اند.

ج) صفت امانت دار (مورد اعتماد) نبودن را به او نسبت داده اند چون پیام معشوق را به غنچه ها و گل ها گفته است.

۳- هرگاه، در عبارتی یا بیتی، یک کلمه ای به چند معنا به کار رود، آرایه «ایهام» پدید می آید. ایهام از ریشه «وهم» و به معنای «به تردید و گمان افکندن» است؛ همان طور که در مصراع «بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است» کلمه «مهر» در دو معنای مختلف «خورشید» و «محبت» به کار رفته است.

بیت زیر را از نظر کاربرد آرایه «ایهام» بررسی کنید.
«گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد
بو: الف) عطر و رایحه ب) امید و آرزو

قلمرو فکری:

۱- با توجه به متن درس، حافظ، شرط وفاداری معشوق را در چه می داند؟ نگه داشتن سر رشته وفا توسط عاشق (بی وفایی نکردن)
۲- بیت زیر، با کدام قسمت از سروده حافظ، ارتباط مفهومی دارد؟

«تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش» حافظ
بیت دوم

۳- از کدام بیت درس، می توان مفهوم آیه شریفه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» را دریافت؟ (بیت ششم) بیت اول
۴-

گنج حکمت: حَقُّه راز

روزی یکی نزدیک شیخ آمد و گفت: «ای شیخ آمده ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایی». شیخ گفت:

قلمرو زبانی: حَقُّه: جعبه، صندوق - زنهار: شبه جمله، مبادا - سودای آتش بگرفت: فکر و خیال آن او را مشغول کرد.

درس هفتم:

جمال و کمال

بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان؛ در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است. و مثل قرآن، مثل آب است روان؛ در آب، حیات تنها بود و در قرآن حیات دلها بود.

در قرآن، قصه ها بسیار است و لکن قصه یوسف (ع) نیکوترین قصه هاست. این قصه، از عجب ترین قصه هاست؛ زیرا که در میان دو ضد جمع بود: هم فرقت بود و هم وصلت؛ هم محنت بود، هم شادی؛ هم راحت بود، هم آفت؛ هم وفا بود، هم جفا؛ در بدایت بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود؛ پس چون در او این چندین اندوه و طرب بود، در نهاد خود شگفت و عجب بود.

قلمرو زبانی: بدان: آگاه باش / دو ضد: دو چیز متضاد هم / فرقت: دوری، جدایی / وصلت: پیوستگی / محنت: رنج (جمع محن) / آفت: رنج و سختی / بدایت: آغاز و اوّل هر چیز / گاه: تخت شاهی، مسند / طرب: شادی
قلمرو ادبی: تشبیه قرآن به بهشت (وجه شبه: جاودانگی) / تشبیه قرآن به آب (وجه شبه: روان) / سجع: نعمت. حکمت / تنها: دلها / فرقت. وصلت / راحت. آفت / وفا. جفا / چاه. گاه

گفته اند «نیکوترین»، از بهر آن بود که یوسف صدیق، وفادار بود و یعقوب خود را به صبر آموزگار بود، و زلیخا در عشق و درد او بی قرار بود، و اندوه و شادی در این قصه بسیار بود، و خبر دهنده از او ملّک جبار بود.

قلمرو زبانی: جبار: از نام های خداوند، مسلّط / صدیق: بسیار راستگو / قصه: حال یوسف را نیکو نه از حسن صورت او گفت، بلکه از حسن سیرت او گفت؛ زیرا که نیکو خو، بهتر هزار بار از نیکو رو. نبینی که یوسف را

از روی نیکو، بند و زندان آمد و از خوی نیکو، امر و فرمان آمد؟ از روی نیکوش حبس و چاه آمد، و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد.

قلمرو زبانی: قصه حال یوسف: داستان زندگی یوسف (ع)/ سیرت: خُلق و خو

پادشاه عالم خبر که داد در این قصه از حسن سیرت او داد، نه از حسن صورت او داد، تا اگر نتوانی که صورت خود را چون صورت او گردانی، باری بتوانی که سیرت خود را چون سیرت او گردانی. آنکه گفتیم سیرتش نیکوترین سیرت‌ها بود، از بهر آنکه در مقابله جفا، وفا کرد و در مقابله زشتی، آشتی کرد و در مقابله لثیمی، کریمی کرد. برادران یوسف، چون او را زیادت نعمت دیدند، و یعقوب را بدو میل و عنایت دیدند، آهنگ کید و مکر و عداوت کردند تا مگر او را هلاک کنند و عالم از آثار وجود او پاک کنند و تدبیر برادران برخلاف تقدیر رحمان آمد. ملک تعالی او را دولت بر دولت زیادت کرد و مملکت و نبوت، زیادت بر زیادت کرد، تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب دان برابر نیاید!

قلمرو زبانی: لثیمی: پستی، فرومایگی / کریمی: بخشندگی / عنایت: توجه کردن / آهنگ: قصد کردن / عداوت: دشمنی / تقدیر:

سرنوشت، خواست / رحمان: صفت مخصوص خداوند / کید: مکر، حيله / کایدان: حيله گران

قلمرو ادبی: سجع: نعمت و عنایت / عنایت و عداوت / هلاک و پاک: کنایه: عالم از آثار وجود تو پاک کنند؛ کنایه از «کشتن و نابودی»

تلمیح: جمله آخر تلمیح و اشاره دارد به آیه ۵۴ سورة عمران «و مکروا و مکرا الله و الله خیر الماکرین»

تفسیر سورة یوسف (ع)، احمد بن محمد بن زید طوسی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- با توجه به متن درس، معادل معنایی کلمه‌های زیر را بنویسید:

دولت (نیک‌بختی) کریمی (بخشندگی) لثیمی (فرومایگی، پستی)

۲- کدام قسمت جمله زیر، حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.

«نیکو خو بهتر، هزار بار از نیکو رو». □ فعل، از معنای عبارت (حذف به قرینه معنایی)

۳- در فارسی معیار امروز، برخی واژه‌ها به دو گونه تلفظ می‌شوند؛ مانند «مهربان، مهربان» در گفتار عادی، از هر دو گونه تلفظی می‌توان بهره گرفت، اما در شعر، با توجه به وزن و آهنگ، باید تلفظ مناسب را انتخاب کرد.

- در متن درس، واژه‌های دو تلفظی را بیابید. □ آموزگار، جاودان

قلمرو ادبی:

۱- در بند ششم متن درس، کدام نوع از روابط معنایی واژه‌ها، بر زیبایی سخن افزوده است؟ تضاد

۲- در جمله زیر، دو رکن اصلی تشبیه (مشبیه و مشبیه به) را مشخص کنید.

«قرآن مانند است به بهشت جاودان». قرآن: مشبیه مانند: ادات بهشت: مشبیه به جاودان: وجه شبه

۳- در عبارت زیر، کدام واژه‌ها «جناس» دارند؟

«از روی نیکوش، حبس و چاه آمد و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد».

چاه - گاه

۴- به واژه‌هایی که در پایان دو جمله بیایند و از نظر صامت و مصوت‌های پایانی، وزن یا هر دوی آنها هماهنگ باشند، واژه‌های «مسجع» و به آهنگ برخاسته از آنها «سجع» می‌گویند.

نمونه:

هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده . سعدی

ملک بی دین باطل است و دین بی ملک، ضایع . کلیله و دمنه

محبت را غایت نیست؛ از بهر آنکه محبوب را نهایت نیست. عطار

دو عبارت مسجع را از متن درس بیابید و ارکان سجع را مشخص نمایید.

در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است / زیرا که نیکو خو، بهتر هزار بار از نیکورو قلمرو فکری:

۱- به چه دلیلی نویسنده معتقد است که: «مَثَلُ قرآن، مَثَلُ آب روان است»؟ چون مثل آب پاک کننده است و جاودانگی دارد.

۲- کدام بخش از متن درس به مفهوم آیه شریفه «وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَاللَّهِ وَ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران، آیه ۵۴) اشاره دارد؟ تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب‌دان برابر نیاید!

۳- هر یک از بیت‌های زیر، با کدام عبارت درس، ارتباط معنایی دارد؟

- خدمت حق کن به هر مقام که باشی / خدمت مخلوق افتخار ندارد عطار
هر کس که روی از معاملت با خلق بتافت، دنیا و آخرت در راه معاملت با حق بیافت.

- صورت زیبای ظاهر هیچ نیست / ای برادر، سیرت زیبا بیار سعدی
که نیکو خو، بهتر هزار بار از نیکو رو

۴- درباره ارتباط مفهومی دو عبارت زیر، توضیح دهید:

- «الصَّبْرُ مُفْتَاَحُ الْفَرَجِ».

- یعقوب، خود او را به صبر آموزگار بود.

صبوری باعث می‌شود تمام کارها به سرانجام برسد. و هیچ کس از صبر کردن پشیمان و نادم نیست.

۵-

شعر خوانی

بوی گل و ریحان‌ها

۱- وقتی دل سودایی، می‌رفت به بستان‌ها / بی خویشتنم کردی، بوی گل و ریحان‌ها
هنگامی دل عاشق من به گلستان‌ها می‌رفت، عطر خوش گل‌ها و گیاهان خوشبو مرا سرخوش و از خود بی خود می‌کرد.

۲- گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل / با یاد تو افتادم از یاد برفت آن‌ها
گاه بلبل نغمه می‌خواند و گاه غنچه‌ای شکوفا می‌شد تا یاد تو در خاطر من جای گرفت، همه آن زیبایی‌ها را فراموش کردم.

۳- تا عهد تو در بستم عهد همه بشکستم / بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان‌ها
تا با تو پیمان مهر و دوستی بستم، با دیگران پیمانم را شکستم؛ با وجود تو (عهد و پیمان بستن با تو)، شایسته است که پیمان‌های دیگر شکسته شود.

۴- تا خار غم عشقت آویخته در دامن / کویه نظری باشد رفتن به گلستان‌ها
کسی که گرفتار غم عشق تو شد اگر اندیشه رفتن به باغ و بوستان را داشته باشد، نشانه نادانی و کوتاه‌فکری اوست.

۵- گر در طلبت رنجی، ما را برسد شاید / چون عشق حرم باشد، سهل است بیابان‌ها
اگر در خواستن تو رنجی به ما رسد، شایسته است؛ کسی که به کعبه علاقه‌مند باشد، تحمل دشواری بیابان‌ها آسان است.

۶- گویند مگو «سعدی» چندین سخن از عشقش / می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها
می‌گویند: ای سعدی این همه از عشق معشوق مگوی، می‌گویم؛ نه فقط من از عشق او سخن خواهم گفت بلکه بعد از من دیگران نیز در طول زمان از عشق او سخن خواهند گفت.

کلیات اشعار، غزلیات، سعدی

گونه شناسی

درس هشتم: سفر به بصره

ادبیات سفر و زندگی

چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر، باز نکرده بودیم و می‌خواستیم که در گرما به روم؛ باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جا مه نبود و من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سر ما. قلمرو زبانی: برهنگی: برهنه بودن، بد لباسی / عاجزی: ناتوانی / باز کردن موی: تراشیدن موی / باشد که: به امید آن که / لنگ:

پارچه‌ای که در حمام به کمر می‌بندند. / پلاس: جامه‌ای کم ارزش، گلیم درشت و کلفت

قلمرو ادبی: تشبیه: از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم: ما: مشبه مانده: ادات دیوانگان: مشبه به وجه شبه: برهنگی و عاجزی

قلمرو فکری: سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم: سه ماه بود که موی سر خود را نتراشیده بودیم

گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خورجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم، بفروختم و از بهای آن درمکی چند، سیاه، در کاغذی کردم که به گرمابه‌بان دهم تا باشد که ما را دمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم. چون آن درمک‌ها پیش او نهادم، در ما نگریست؛ پنداشت که ما دیوانه‌ایم. گفت: «بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند». و نگذاشت که ما به گرمابه دررویم. از آن جا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برفتیم. کودکان بر در گرمابه بازی می‌کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند.

قلمرو زبانی: خورجینکی: خورجین کوچک، جامه دان، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است. / درمک: درهم

کم. پول اندک / دررویم: وارد شویم

قلمرو فکری: شوخ: چرک / شوخ از خود باز کنیم: چرک و آلودگی بدن خود را بزداایم و پاک کنیم.

ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می‌نگریستیم و مکاری از ما سی دینار مغربی می‌خواست، و هیچ چاره ندانستیم؛ جز آن که وزیر ملک اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب هم کرمی تمام، به بصره آمده بود؛ پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر، صحبتی بودی و این مرد پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند.

قلمرو زبانی: ما به گوشه‌ای باز شدیم: به گوشه‌ای پنهان بردیم / مکاری: کرایه دهنده اسب و شتر / دینار مغربی: سکه طلای رایج و معیار

که در مراکش ضرب شده باشد. / اهل: شایسته / فضل: دانش / وسعت: سرمایه

قلمرو ادبی: دست تنگ بود: کنایه از «فقر بودن»

قلمرو فکری: صحبتی بودی: هم نشینی داشت. / این مرد پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند: این مرد

ایرانی فقیر بود و وضع مالی خوبی نداشت تا به حال من رسیدگی کند

احوال مرا نزد وزیر باز گفت. چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی بر نشین و نزدیک من آی». من از بدحالی و برهنگی شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم؛ رقعهای نوشتن و عذری خواستم و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم». و غرض من دو چیز بود: یکی بی‌نویی؛ دویم گفتم همانا او را تصوّر شود که مرا در فضل مرتبه‌ای است زیادت، تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلّیت چیست، تا چون به خدمت او حاضر شوم خجالت نبرم. در حال، سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید. از آن دو دست جامۀ نیکو ساختیم و روز سیوم به مجلس وزیر شدیم. مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. ما را به نزدیک خویش بازگرفت، و از اوّل شعبان تا نیمۀ رمضان آن جا بودیم، و آن چه آن اعرابی کرای شتر بر ما داشت، به سی دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند.

قلمرو زبانی: برنشین: سوار شو / بدحالی: فقیری، بیچارگی / رقعہ: نامہ / اہلیت: شایستگی، لیاقت کہ مرا اہلیت: «را» فک اضافہ ،
 «اہلیت من» / تن جامہ: لباس / ساختیم: تہیہ کردیم / متواضع: فروتن / بازگرفت: پذیرفت / کرای شتر: کرایہ شتر
 قلمرو فکری: مرا در فضل مرتبہ ای است زیادت: من (ناصر خسرو) در فضل و کمال، دارای درجہ والایی ہستم. (من شخص فاضل و کاملی
 ہستم)

چون بر رقعہ من اطلاع یابد، قیاس کند کہ مرا اہلیت چیست: وقتی نامہ مرا بخواند متوجہ شود کہ من چہ اندازہ لیاقت و شایستگی دارم.
 ما را بہ نزدیک خویش بازگرفت: ما را بہ نزد خویش نگاہ داشت

خدای، تبارک و تعالی، ہمہ بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دہاد، بہ حقّ الحقّ و اہلہ، چون
 بخواستیم رفت، ما را بہ انعام و اکرام بہ راہ دریا گسیل کرد، چنان کہ در کرامت و فراغ بہ پارس رسیدیم ،
 از برکات آن آزاد مرد ، کہ خدای، عزّ و جلّ ، از آزاد مردان خشنود باد.

قلمرو زبانی: فرج: گشایش، رہایی / دہاد: فعل دعایی، بدهد / بہ حقّ الحقّ و اہلہ: سوگند می دہم (تو را) بہ حقیقت و اہل حق / انعام:
 بخشش / اکرام: بزرگداشت / گسیل کرد: فرستاد / فراغ: آسایش، آسودگی

بعد از آن کہ حال دنیاوی ما نیک شدہ بود و ہر یک لباسی پوشیدیم ، روزی بہ در آن گرمابہ
 شدیم کہ ما را در آن جا نگذاشتند. چون از در دررفتیم، گرمابہ بان و ہر کہ در آن جا بودند ، ہمہ بر
 پای خاستند و بایستادند چندان کہ ما در حمام شدیم، و دلاک و قیّم در آمدند و خدمت کردند و
 بہ وقتی کہ بیرون آمدیم ہر کہ در مسلخ گرمابہ بود ، ہمہ بر پای خاستہ بودند و نمی نشستند، تا
 ما جامہ پوشیدیم و بیرون آمدیم . و در آن میانہ (شنیدم) حمامی بہ یاری از آن خود می گوید: «
 این جوانان آنان اند کہ فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم.» و گمان بردند کہ ما زبان
 ایشان ندانیم؛ من بہ زبان تازی گفتم کہ: «راست می گویی، ما آنانیم کہ پلاس پارہ ہا بر پشت بستہ
 بودیم.» آن مرد خجل شد و عذرہا خواست و این ہر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل
 بدان آوردم تا مردم بدانند کہ بہ شدتی کہ از روزگار پیش آید ، نباید نالید و از فضل و
 رحمت کردگار ، جلّ جلالہ و عمّ نوالہ ، نا امید نباید شد کہ او ، تعالی، رحیم است.

قلمرو زبانی: دنیاوی: مادی، دنیایی / نیک شدہ بود: خوب شدہ بود/ ما را در آن جا نگذاشتہ بودند: اجازہ ورود ندادہ بودند/ چون از در در
 رفتیم: وارد شدیم / دلاک: کیسہ کش حمام، مشّت و مال دہندہ / قیّم: سرپرست، کیسہ کش حمام / مسلخ: رخت کن حمام / تازی:
 عرب / خجل: شرمندہ / فضل: بخشش / جلّ جلالہ و عمّ نوالہ: بزرگ است شکوہ او و فراگیر است لطف او.
 سفر نامہ، ناصر خسرو

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معانی مختلف واژہ «فضل» را با توجّہ بہ متن درس بنویسید.

- دانش: «مردی اہل بود و فضل داشت.» - بخشش: «از فضل و رحمت کردگار ، نا امید نباید شد.»

۲- جدول زیر را کامل کنید:

واژہ	مترادف
کَرَم	بخشش، جوانمردی
انعام	نعمت بخشیدن، بخشش
فراغ	آسودگی / آسایش

۳- در زبان فارسی، کلمہ ای اہمّیت املائی بیشتری دارد کہ یک یا چند حرف از حروف شش گانہ زیر در آن باشد:

اکنون از متن درس، واژہ هایی کہ این نشانہ ہا در آن بہ کار رفته اند را بیابید و بنویسید.

ع ، ے	ت ، ط	ح ، ہ	ذ ، ز ، ض ، ظ	ث ، س ، ص	غ ، ق
-------	-------	-------	---------------	-----------	-------

عاجز	اطلاع	رحمت	فضل / نیکو منظر	صحبت	فراغ
اکرام	تازی	اهلیت	کاغذ / تازی	پلاس	قیم

۴- واژه‌ها در گذر زمان دچار تحوّل معنایی می‌شوند، برای پی بردن به این موضوع، معنای واژه‌های مشخص شده را، با کاربرد امروزی آن‌ها مقایسه کنید:

- ما را به نزدیک خویش باز گرفت. مهمان کرد (امروزه: پس گرفت)
 - به مجلس وزیر شدیم. رفتیم (امروزه: فعل اسنادی است)
 - شوخ از خود باز کنیم: بشوئیم، پاک کنیم (امروزه: جدا کنیم)
 - ۵- کاربرد معنایی پسوند «-ک» را در هر یک از واژه‌های زیر بنویسید.
 - خورجینک: تصغیر (خورجین کوچک) دمک: کم (زمان اندک) درمک: کم ارزش (درهم کم ارزش)
- قلمرو ادبی:

- ۱- در متن درس، نمونه‌ای از تشبیه بیابید و ارکان آن را مشخص کنید.
- «از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم.»
- ارکان تشبیه: یم (=ما) مشبه دیوانگان: مشبه‌به مانده: ادات تشبیه برهنگی و عاجزی: وجه شبه
- ۲- دو ویژگی نثر ناصرخسرو را بنویسید و برای هر یک از متن درس نمونه‌ای بیاورید.
- کوتاهی جمله‌ها / توصیف‌های دقیق / سادگی عبارت‌ها.
- قلمرو فکری:

- ۱- چرا ناصرخسرو دعوت وزیر را نپذیرفت؟
- ۱- بی‌نویی ۲- نشان دادن مقام خود به وزیر.
- ۲- معنا و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.
- دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمّتی کند.
- نیازمند بود و توان مالی نداشت تا وضعیّت مرا بهبود بخشد.
- چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست.
- با خواندن نامه کوتاه من، شایستگی مرا بسنجد و ارزش مرا دریابد.
- ۳- بیت زیر، با کدام قسمت درس، ارتباط دارد؟
- « دوران روزگار به ما بگذرد بسی گاهی شود بهار دگر گه خزان شود.» سعدی
- این هر دو حال در مدّت بیست روز بود.
- ۴- چگونه از پیام نهایی درس می‌توانیم برای زندگی بهتر، بهره بگیریم؟
- زندگی خوشی‌ها و سختی‌های زیادی دارد. نباید ناامید شد باید همیشه به رحمت و بخشش خداوند امیدوار بود و توکل کرد.

گنج حکمت

شبی در کاروان

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه‌ای، خفته، شوریده ای که در آن سفر همراه ما بود نعره‌ای برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس، آرام نیافت؛ چون روز شد گفتمش: «آن چه حالت بود؟» گفت: «بلبلان را دیدم که به نالش در آمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه؛ اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت، خفته.

قلمرو زبانی: کاروان: ون‌دی (کاروان + ی) / بیشه: جنگل کوچک / شوریده: انسان عارف / یک نفس: یک لحظه

گفتمش : گفتم به او (ش : متمم) / نالش : نالیدن / غوک : قورباغه / بهایم : چهار پایان / مروّت : جوانمردی

تسبیح : خدا را به پاکی یاد کردن ، سبحان الله گفتن

دوش مرغی به صبح می نالید / عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

قلمرو زبانی : دوش : دیشب / می نالید : ماضی استمراری

قلمرو ادبی : قالب شعر : قطعه / مرغ می نالید : تشخیص

یکی از دوستان مخلص را / مگر آواز من رسید به گوش

قلمرو زبانی : مخلص : بی ریا ، صمیمی / مگر : در این بیت از قضا ، اتفاقا

گفت باور نداشتم که تو را / بانگ مرغی چنین کند مدهوش

قلمرو زبانی : بانگ : ناله ، فریاد / مدهوش : بیهوش ، سرگشته

گفتم : « این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبیح گوی و من خاموش. »

قلمرو زبانی : گفتم : جواب دادم / آدمیت : انسان بودن / خاموش : ساکت ، بی صدا

گلستان سعدی

درس نهم:

کلاس نقّاشی

زنگ نقّاشی بود ، دلخواه و روان بود . خشکی نداشت . به جد گرفته نمی شد . خنده در آن روا بود .

معلم دور نبود . صورتک به رو نداشت . « صاد » معلم ما بود . آدمی افتاده و صاف . سالش به چهل نمی رسید

. کارش نگار نقشه قالی بود و در آن دستی نازک داشت و نقش بندی اش دلگشا بود و رنگ را

نگارین می ریخت . آدم در نقشه اش نبود و بهتر که نبود . در پیچ و تاب عرفانی اسلیمی ، آدم چه کاره بود؟

قلمرو زبانی : روا : جایز // نگار : نقشی که بر جایی می کشند. / / نقش بندی : تصویر کردن / نگارین : خوش آب و رنگ / اسلیمی :

اسلامی ، (ممال) طرح هایی مرکب از پیچ و خم های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند / آدم چه کاره بود؟ استفهام انکاری

قلمرو ادبی : ایهام : روان (۱. رونده ، پرتحرک . ۲. جان و روح ، زنده و جاندار) / کنایه : ۱. خشکی نداشت : « شاداب و پرنشاط بود »

۲- دور نبود : « مهربان و صمیمی بود » ۳. صورتک به رو نداشت : « دو رو و ریاکار نبود » ۴. دستی نازک داشت : « مهارت لطیف و هنرمندانه ای

داشت »

قلمرو فکری : صورتک به رو نداشت : ظاهر سازی نمی کرد ، با ما صمیمی بود / دستی نازک داشت : مهارت داشت .

معلم مرغان را گویا می کشید ؛ گوزن را رعنا رقم می زد ؛ خرگوش را چابک می بست . سگ را روان گرت

می ریخت ، اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود و مرا حدیثی از اسب پردازی معلم در یاد است .

قلمرو زبانی : رعنا : خوش قد و قامت / رقم می زد : رسم می کرد . / گرت : طراحی چیزی به کمک گرده یا پودر زغال ؛ نقّاشان در پارچه بسته ای

که با خود داشتند ، پودر زغال می ریختند و با پاشیدن این پودر بر روی کاغذی که طرح اولیه را بر آن رسم کرده بودند و خطوط آن را با سوزن

سوراخ کرده ، نقش مورد نظر خود را به کاغذ یا دیوار منتقل می کردند . گرت ریختن در این متن در معنی طراحی اولیه یا همان بیرنگ است .

/ بیرنگ : بدون رنگ ، طرح اولیه / حرفی به کارش بود : مشکل داشت .

قلمرو ادبی : حرفی به کارش بود : کنایه

سال دوم دبیرستان بودیم . اول وقت بود و زنگ نقّاشی ما بود . در کلاس نشسته بودیم و چشم به راه معلم .

« صاد » آمد . بر پا شدیم و نشستیم . لوله ای کاغذ زیر بغل داشت . لوله را روی میز نهاد . نقشه قالی بود و

لا بد ناتمام بود . معلم را عادت بود که نقشه نیم کاری با خود به کلاس آورد و کارش پیوسته

همان بود؛ به تخته سیاه با گچ طرح جانوری می‌ریخت؛ ما را به رونگاری آن می‌نشانید و خود به نقطه چینی نقشه خود می‌نشست.

قلمرو زبانی: لابد: بدون شک، ناچار / معلم را عادت بود: عادت معلم بود. می‌نشانید: موظف می‌کرد قلمرو ادبی: چشم به را بودن کنایه از «منتظر بودن»

معلم پای تخته رسید؛ گچ را گرفت؛ برگشت و گفت: «خرگوشی می‌کشم تا بکشید». شاگردی از در مخالفت صدا برداشت: «خرگوش نه!» و شیطنت دیگران را برانگیخت. صدای یکی شان برخاست: «خسته شدیم از خرگوش، دنیا پر حیوان است.» از ته کلاس شاگردی بانگ زد: «اسب!» و تنی چند با او هم صدا شدند: «اسب، اسب!» و معلم مشوش بود. از در ناسازی صدا برداشت: «چرا اسب؟ به درد شما نمی‌خورد، حیوان مشکلی است». پی بردیم راه دست خودش هم نیست. و این بار اتاق از جا کنده شد. همه با هم دم گرفتیم: «اسب، اسب!» که معلم فریاد کشید: «ساکت!» و ما ساکت شدیم. و معلم آهسته گفت: «باشد، اسب می‌کشم». و طراحی آغاز کرد. «صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید. خلف صدق نیاکان هنرور خود بود و نمایش نیم رخ زندگان رازی در برداشت و از سرنیازی بود. اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد.

قلمرو زبانی: از در مخالفت: از روی ناسازگاری / مشوش: آشفته / از پهلوی: نیم رخ

قلمرو ادبی: کنایه: پی بردیم راه دست خودش هم نیست: متوجه شدیم که خودش هم در طراحی اسب مهارت کافی ندارد. کنایه: و این بار اتاق از جا کنده شد: بسیار سرو صدا کردیم

قلمرو فکری: خلف صدق نیاکان هنرور خود بود: جانشین راستین اجداد هنرمند خود بود. / اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد: نیم‌رخ اسب، زیباترین و کامل‌ترین تصویر را از اسب ارائه می‌دهد.

دست معلم از عقب حیوان روان شد؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. فک زیرین را پیمود و در آخره ماند. پس بالا رفت، چشم را نشانید؛ دو گوش را بالا برد؛ از یال و غارب به زیر آمد؛ از پستی پشت گذشت؛ گرده را برآورد؛ دم را آویخت. پس به جای گردن باز آمد. به پایین رو نهاد؛ از خم کتف و سینه فرا رفت و دو دست را تا فراز کُله نمایان ساخت. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گرده زد. «صاد» از کار باز ماند. دستش را پایین برد و مردد مانده بود. صورت از او چیزی می‌طلبید؛ تمامت خود می‌خواست. کُله پاها مانده بود با سم‌ها و ما چشم به راه آخر کار و با خبر از مشکل «صاد». سراپاش از درماندگی‌اش خبر می‌داد اما معلم درنماند. گریزی رندانه زد که به سود اسب انجامید؛ شتابان خط‌هایی درهم کشید و علف‌زاری ساخت و حیوان را تا ساق پا به علف نشانید. شیطنت شاگردی گل کرد. صدا زد: «حیوان می‌چ پا ندارد، سم ندارد». و معلم که از مخمضه رسته بود، به خون‌سردی گفت: «در علف است، حیوان باید بچرد» معلم نقاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادار حقیرت هر جا به کار صورتگری درمی‌ماند، چاره درماندگی به شیوه معلم خود می‌کند.

قلمرو زبانی: عقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم / صورت داد: (در اینجا) کشید / آخره: چنبره گردن، قوس زیر گردن / یال: موی گردن اسب / غارب: میان دو کتف / گرده: پشت، بالای کمر / کُله: برآمدگی پشت پای اسب. / رندانه: زیرکانه / مخمضه: بدبختی و غم بزرگ، تنگنا، این واژه به معنی «گرفتاری» متداول شده است.

اتاق آبی، سهراب سپهری

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

- ۱- سپهری، برای کلمه «نقاشی کردن» از چه معادل‌های معنایی دیگری استفاده کرده است؟ نقش‌بندی، بستن، رقم زدن
- ۲- برای هر یک از موارد زیر، یک مترادف از درس بیابید.

۳- برآمدگی پشت پای اسب (کله) - چنبره گردن (آخره) - میان دو کتف (غارب)

۴- از متن درس، چهار واژه مهم املایی بیابید و بنویسید. غارب- وقب- رسته - شیطننت

۵- نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

«صاد» هرگز جانوری از پهلوی نکشید. صاد : نهاد هرگز: قید جانوری: مفعول پهلوی: متمم نکشید: فعل

۶- به کاربرد حرف «و» در جمله‌های زیر توجه کنید:

الف) زندگی و سفر مانند هم هستند.

ب) در طول زندگی، سفر می‌کنیم و در سفر هم زندگی می‌کنیم.

«و» در جمله «الف»، دو یا چند کلمه را به هم پیوند داده است؛ به این نوع «و»، «واو عطف» می‌گویند.

«و» در جمله «ب»، دو جمله را به هم ربط داده است. به این « و » که معمولاً پس از فعل می‌آید و دو جمله را به هم می‌پیوندد، «نشانه ربط یا پیوند» می‌گویند.

اکنون از متن درس، برای کاربرد هر یک از انواع «و» نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

- واو عطف: از یال و غارپ به زیر آمد.

- نشانه ربط یا پیوند: سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گرتته زد.

قلمرو ادبی:

۱- در کدام قسمت از این متن، می‌توان نشانه‌های شاعری نویسنده را یافت؟

معلم مرغان را گویا می کشید؛ گوزن را رعنا رقم می زد؛ خرگوش را چابک می بست. سگ را روان گرتته می ریخت، اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود.

۲- دو کنایه در متن درس پیدا کنید و مفهوم آن‌ها را بنویسید. «حرفی به کارش بود» کنایه از این که اشکال داشت و «راه دست خوش نیست» کنایه از این که خود او نیز مهارت کافی ندارد.

قلمرو فکری:

۱- از نظر نویسنده، کلاس درس نقاشی درمقایسه با کلاس درس‌های دیگر چه ویژگی‌هایی داشت؟ زنگ نقاشی دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی‌شد. خنده در آن روا بود.

۲- معنی و مفهوم هر یک از عبارت‌های زیر را بنویسید:

- خَلَف صدق نیاکان هنرور خود بود. □ جانشین راستی پدران هنرمند خود بود.

- اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می داد. □ اسب از پهلوی، کمال و زیبایی خودش را بهتر نشان می دهد.

۳-

روان خوانی پیرمرد چشم ما بود.

بار اول که پیرمرد را دیدم

قلمرو ادبی: علم کرده بود: برپا کرده بود / بُر خورده بودم: اتفاقی آنجا بودم

تا اواخر سال ۲۶ یکی دو بار به خانه اش رفتم. خانه‌اش

قلمرو زبانی: بیغوله: کنج، گوشه ای دور از مردم / خانه ها درست از سینه خاک در آمده بودند: خانه ها تازه ساخته شده بودند و زمین های اطراف آن ها خاکی بودند

گاهی هم سراغ همدیگر می رفتیم . تنها یا با اهل و عیال.....

قلمرو زبانی: شندرغاز: پول اندک / گرفتار: وندی (گرفت + ار)

عالیه خانم می دید که پیرمرد چه پناهگاهی

قلمرو زبانی: خیل: گروه، دسته / یوش: زادگاه نیما / بُشن: خوار و بار

قلمرو ادبی: کنایه: «درست همچون سفری به قندهار» کنایه از «سفر طولانی»

اما من می‌دیدم که خود پیرمرد در این سفرهای هر ساله....

قلمرو زبانی: تسلاً: آرامش یافتن / غربت: دوری، جدایی / تلاطم: برهم خوردگی، به هم خوردن. / حقارت: پستی، خواری / اُخت شد: اُنس گرفت /

قلمرو ادبی: کنایه: «خیالش تخت» کنایه از «آسودگی» / «هر چه بر او تنگ گرفتند» کنایه از «سخت گیری کردند». / «کمر بند خود را تنگ تر بست» کنایه از «آماده تر شد» / «همچون مرواریدی در دل صدف کج و کوله‌ای سال‌ها بسته ماند.» کنایه از «نیما در جامعه ناشناخته ماند» / «در چشم او که خود چشم زمانه ما بود» کنایه از «همیشه بیدار و هوشیار بود» و «مثل چشم بسیار ارزشمند بود» تشبیه: همچون مرواریدی در دل صدف کج و کوله‌ای سال‌ها بسته ماند. /

در این همه سال که با او بودیم، هیچ نشد که

قلمرو زبانی: میراب: نگهبان آب / شستم خبردار شد: فهمیدم / افتاده بود: مریض بود / کارش را ساخت: او را کشت

قلمرو ادبی: کنایه: شستم خبردار شد / کنایه: «افتاده بود» / کنایه: «کارش را ساخت»

قلمرو فکری: آن اتفاق: مرگ نیما

اما نه لاغر شده بود، نه رنگش برگشته بود؛

ارزیابی شتاب‌زده، جلال آل احمد

درک و دریافت

۱- استنباط خود را از عبارت زیر بنویسید:

«هر چه بر او تنگ گرفتند، کمر بند خود را تنگ‌تر بست تا دست آخر با حقارت زندگی‌ها مان اُخت شد».

فشارها و بی‌مهری‌ها نیما را در راه خود مصمم‌تر می‌کرد اما در نهایت، با خواری زندگی پست مادی که جامعه را در بر گرفته بود، خو کرد و آن را پذیرفت.

۲- در کدام بخش متن، دیدگاه آل احمد در باره جایگاه و ارزش نیما بیان شده است؟

به همین طریق بود که پیرمرد، دور از هر ادایی به سادگی در میان ما زیست و به ساده دلی روستایی خویش از هر چیز تعجب کرد و هر چه بر او تنگ گرفتند، کمر بند خود را تنگ‌تر بست تا دست آخر با حقارت زندگی‌ها مان اُخت شد. همچون مرواریدی در دل صدف کج و کوله‌ای سال‌ها بسته ماند. در چشم او که خود چشم زمانه ما بود، آرامشی بود که گمان می‌بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است اما در واقع طمأنینه‌ای بود که در چشم بی نور یک مجسمه دوره فراعنه هست.

گونه شناسی ادبیات انقلاب اسلامی

دریادلان صف‌شکن (عملیات والفجر ۸)

درس دهم

غروب روز بیستم بهمن ۱۳۶۴ حاشیه اروندرود

غروب نزدیک می‌شود و تو گویی تقدیر تاریخی زمین حاشیه اروندرود جاری می‌گردد و مگر به راستی جز این است؟ تاریخ، مشیت باری تعالی است که از طریق انسان‌ها به انجام می‌رسد و تاریخ فردای کره زمین به وسیله این جوانان تحقق می‌یابد؛ همین بچه‌هایی که اکنون در حاشیه اروندرود گرد آمده‌اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن بتازند.

قلمرو زبانی: تقدیر: قسمت و سرنوشت، قضا و فرمان الهی که خداوند برای بندگان تعیین می‌کند / مشیت: خواست و اراده خدا / مگر جز این است؟: استفهام انکاری

قلمرو ادبی: استعاره مکنیه: تقدیر جاری می‌گردد (تقدیر مانند سیل جاری گردد)

قلمرو فکری: تاریخ، مشیت باری تعالی است: تاریخ خواست خداوند است / تا به قلب دشمن بتازند: تا به مرکز فرماندهی دشمن حمله کنند

بچه ها ، آماده و مسلح ، با کوله پشتی و پتو و جلیقه های نجات ، در میان نخلستان های حاشیه اوند رود ، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می کنند . بعضی ها و ضو می گیرند و بعضی دیگر پیشانی بندهایی را که رویشان نوشته اند « زائران کربلا » بر پیشانی می بندند . بعضی دیگر از بچه ها گوشه خلوتی یافته اند و گذشته خویش را با وسواس یک قاضی می کاوند و سرپای زندگی خویش را محاسبه می کنند و وصیت نامه می نویسند : « حق الله را خدا می بخشد اما وای از حق الناس ... » و تو به ناگاه دلت می لرزد : آیا وصیت نامه ات را تنظیم کرده ای ؟

قلمرو زبانی : زائر زیارت کننده / وسواس : تردید و دو دلی / حق الناس : حق مردم می کاوند : بررسی می کنند / وای : شبه جمله افسوس و ندامت

قلمرو ادبی : دلت می لرزد : کنایه از « تشویش و اضطراب »

از یک طرف ، بچه های مهندسی جهاد آخرین کارهای مانده را راست و ریس می کنند و از طرف دیگر سکان دارها قایق هایشان را می شویند و با دقتی عجیب همه چیز را واری می کنند ... راستی تو طرز استفاده از ماسک را بلدی ؟ وسایل سنگین راه سازی را بار شناورها کرده اند تا به محض شکستن خطوط مقدم دشمن ، آنها را به آن سوی رودخانه اوند حمل کنند و بچه ها نیز همان بچه های صمیمی و بی تکلف و متواضع و ساده ای هستند که همیشه در مسجد و نماز جمعه و محل کارت و اینجا و آنجا می بینی ... اما در اینجا و در این ساعات ، همه چیزهای معمولی حقیقتی دیگر می یابند . تو گویی اشیا گنجینه هایی از رازهای شگفت خلقت هستند اما تو تا به حال در نمی یافته ای .

قلمرو زبانی : راست و ریس کردن : آماده و مهیا کردن / سکان : وسیله هدایت شناور ها / شکستن خطوط : فرو ریختن خط مقدم ، از بین رفت خط مقدم . / بی تکلف : بی ریا ، صمیمی

قلمرو ادبی : تشبیه : اشیا مشبه ، گنجینه ها : مشبه به

در اینجا و در این لحظات ، دل ها آن چنان صفایی می یابند که وصف آن ممکن نیست . آن روستایی جوانی که گندم و برنج و خربزه می کاشته است ، امشب سربازی است در خدمت ولی امر . به راستی آیا می خواهی سرباز رسول الله (ص) را بشناسی ؟ بیا و بین آن رزمنده ، کشاورز است و این یک طلبه است و آن دیگری در یک مغازه گمنام ، در یکی از خیابان های دور افتاده مشهد لابیات فروشی دارد و به راستی آن چیست که همه ما را در اینجا ، در این نخلستان ها گرد آورده است ؟ تو خود جواب را می دانی : عشق .

اینجا سوله ای است که گردان عبدالله آخرین لحظات قبل از شروع عملیات را در آن می گذرانند . اینجا که یکدیگر را در آغوش گرفته اند و اشک می ریزند ، دریا دلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رعب و وحشت می لرزانند و در برابر قوه الهی آنان هیچ قدرتی یارای ایستایی ندارد .

ساعتی بیش به شروع حمله نمانده است و این جا آیین تجلی همه تاریخ است . چه می جویی ؟ عشق ؟ همین جاست . چه می جویی ؟ انسان ؟ اینجا جاست . همه تاریخ اینجا حاضر است ؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا جاست .

قلمرو زبانی : طلبه : دانشجوی علوم دینی ، روحانی / سوله : ساختمان سقف دار فلزی / دریادل : شجاع و دلآور / رعب : ترس ، دلهره ،

هراس / قوه : قدرت ، توانایی / تجلی : آشکار شدن ، جلوه کردن / بدر (نخستین جنگ پیامبر) ، حنین : نام یکی از جنگ های صدر اسلام

قلمرو ادبی : کنایه : - دریادل : کنایه از شجاع و دلآور / - دل را می لرزانند : کنایه از ترساندن / تشبیه : « اینجا » مشبه ، « آیین تجلی همه تاریخ »

مشبه به

قلمرو فکری : ویژگی های مشترک بدر ، حنین ، عاشورا و جبهه : نبرد حق علیه باطل ، عشق به فداکاری ، آزادی و عدالت است .

صبح روز بیست و یکم بهمن ماه - کناره اوند

هنوز فضا از نم باران آکنده است اما آفتاب فتح در آسمان سینه مؤمنین درخششی عجیب دارد . دیشب در همان ساعات اولیه عملیات ، خطوط دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت . پیش از همه غواص ها در

سکوت شب ، بعد از خواندن دعای فرج و توسل به حضرت زهراى مرضیه (س) ، به آب زدند و خط را گشودند و آنگاه خیل قایق ها و شناورها به آن سوی اروند روان شدند. صف طویل رزمندگان تازه نفس ، با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است ، وسعت جبهه فتح را به سوی فتوحات آینده طی می کنند و خود را به خط مقدم می رسانند. گاه به گاه گروهی از خط شکن ها را می بینی که فاتحانه ، اما با همان تواضع و سادگی همیشگی ، بی غرور ، بعد از شبی پرحادثه باز می گردند، و به راستی چه قدر شگفت آور است که انسان در متن عظیم ترین تحولات تاریخ جهان و در میان سردمداران این تحول زندگی کند و از نسیان و غفلت ، هرگز دریابد که در کجا و در چه زمانی زیست می کند.

قلمرو زبانی: یکسره فرو ریخت: کاملاً از بین رفت / خیل: گروه / سردمدار: رئیس ، سردهسته / نسیان: فراموشی

قلمرو ادبی: اشتقاق: فتح، فتوحات، فاتحانه / تشبیه: آفتاب فتح (اضافه تشبیهی) فتح: مشبه، آفتاب: مشبه به / آسمان سینه مؤمنین (اضافه تشبیهی) سینه مؤمنین: مشبه ، آسمان: مشبه به / خطوط دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت « شکست خوردن دشمن»

کنایه: به آب زدند « وارد آب شدند» / تازه نفس « آماده، بدون خستگی» / تلمیح: «... با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است.» تلمیح به آیه ۲۸ سوره رعد «ألا بذكر الله تطمئن القلوب»

قلمرو فکری: آفتاب فتح در آسمان سینه مؤمنین درخششی عجیب دارد: رزمندگان مؤمن اعتقاد شگرفی به پیروزی دارند. به آب زدند: وارد آب شدند

آنها با اشتیاق از بین گِل و لای که حاصل جزر و مدّ آب «خور» است ، خود را به قایق ها می رسانند و ساحل را به سوی جبهه های فتح ترک می کنند. طلبه جوانی با یک بلندگوی دستی ، هم چون وجدان جمع ، فضای نفوس را با یاد خدا معطر می کند و دایم از بچه ها صلوات می گیرد و دشمن در برابر ایمان جنود خدا متکی به ماشین پیچیده جنگ است. از همان نخستین ساعات فتح ، هواپیماهای دشمن در پی تلافی شکست بر می آیند، حال آنکه در معرکه قلوب مجاهدان خدا ، آرامشی که حاصل ایمان است ، حکومت دارد. دشمن حیرت زده است که چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟ کجا از مرگ می هراسد آن کس که به جاودانگی روح خویش در جوار رحمت حق آگاه است؟ و این چنین اگر یک دست تو نیز هدیه راه خدا شود ، باز هم با آن دست دیگری که باقی است ، به جبهه ها می شتابی . وقتی « اسوه » تو آن «تمثیل وفاداری» عباس بن علی (ع) باشد، چه باک اگر هر دو دست تو نیز هدیه راه خدا شود؟ اینها که نوشته ام وصف حال رزمنده ای است که با یک دست و یک آستین خالی ، در کنار «خور» ایستاده است . تفنگ دوربین دارش نشان می دهد که تک تیرانداز است و آن آستین خالی اش ، که با باد این سوی و آن سوی می شود ، نشانه مردانگی است و این که او به عهدی که با ابوالفضل (ع) بسته ، وفادار است. چیست آن عهد؟: «مبادا امام را تنها بگذاری».

قلمرو زبانی: جزر: پایین آمدن / خور: زمین پست ، شاخه ای از دریا / نفوس: انسان ها، جمع نفس / جنود: لشکریان ، سپاهیان، مفرد «جُند» / معرکه: میدان جنگ / قلوب: جمع قلب / اسوه: الگو / استفهام تأکیدی: چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟! حتماً می هراسد / استفهام انکاری: کجا از مرگ می هراسد: هرگز از مرگ نمی هراسد.

قلمرو ادبی: تشبیه: معرکه قلوب مجاهدان (اضافه تشبیهی): قلوب مجاهدان: مشبه ، معرکه: مشبه به

مجاز: ۱. نفوس: مجاز از انسان ها ۲. هواپیماهای دشمن: مجاز از خلبانان و سرنشینان هواپیما

کنایه: ۱. «آرامش حکومت دارد»: کنایه از «خونسرد بودن و آرامش داشتن»

۲. «یک دست هدیه راه خدا شود»: کنایه از «قطع شدن دست»

در خط، درگیری با دشمن ادامه دارد. دشمن برده ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده ای. در زیر آن آتش شدید ، بولدورچی جهاد خاک ریز می زند. بر کوهی از آتش نشسته است و کوهی

از خاک را جا به جا می کند و معنای خاک ریز هم آنگاه تفهیم می شود که در میان یک دشت باز گرفتار آتش دشمن باشی. یک رزمنده روستایی فریمانی در میان خاک نشسته است و با یک بیل دستی برای خود سنگری می سازد. آنها چه انسی با خاک گرفته اند و خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است. معنای آنکه در نماز پیشانی بر خاک می گذاری، همین است و تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتب قرب نداری. برو به آنها سلام کن؛ دستشان را بفشار و برشان پهنشان بوسه بزن. آنها مجاهدان راه خدا و علم داران آن تحول عظیمی هستند که انسان امروز را از بنیان تغییر می دهد. آنها تاریخ آینده بشریت را می سازند و آینده بشریت، آینده الهی است.

مرتضی آوینی / به نقل از مجله ادبیات داستانی

قلمرو زبانی: خاکریز: سنگر / غنا: بی نیازی / مظهر: محل ظهور، تجلی گاه / قرب: نزدیکی / علم: پرچم /

قلمرو ادبی: کوهی از آتش: تشبیه و اغراق. آتش: مشبه، کوه: مشبه به / آتش: مجاز از بمب و تیراندازی «گرفتار آتش دشمن بشوی» /

«با خاک انس گرفتن» کنایه از «تواضع و فروتنی»

قلمرو فکری: دشمن برده ماشین است: دشمن به ماشین و ادات جنگی متکی است / بر کوهی از آتش نشسته است: در معرض انواع بمب و

ابزار جنگی قرار گرفته است. / کوهی از خاک را جا به جا می کند: مشغول ساختن خاکریز و سنگر است / تا با خاک انس نگیری، راهی به

مراتب قرب نداری: تا فروتن و متواضع نباشی، هرگز نمی توانی به خدا نزدیک شوی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- پنج گروه کلمه مهم املائی از متن درس بیابید و بنویسید. وسواس، خطوط، جلیقه نجات، علم داران، تلافی

۲ مترادف واژه های زیر را از متن درس بیابید.

فراموشی (نسیان)

بی ریا و صمیمی (ساده و بی تکلف)

۳- به جمله های زیر توجه کنید:

الف) خطوط دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت.

ب) آنها تاریخ آینده بشریت را می سازند و آینده بشریت، آینده الهی است.

ج) اینها دریادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رعب و وحشت می لرزانند.

به جمله «الف» که یک فعل دارد، «ساده» می گویند.

و به جمله های دوم که بیش از یک فعل دارند، «مرکب» می گویند.

در نمونه دوم، دو جمله به کمک حرف پیوند «و» در کنار هم قرار گرفته اند؛ «و» مهم ترین و پرکاربردترین پیوند هم پایه ساز در زبان

فارسی است؛ بدین معنا که اگر میان دو جمله بیاید، آنها را در یک ویژگی، «هم پایه» می سازد؛ مثل کارکرد آن در نمونه «ب»؛ همان طور که

می بینید «و» دو جمله ساده را به هم پیوند داده و آنها را از نظر مستقل بودن، هم پایه قرار داده است.

پیوندهای هم پایه ساز عبارت اند از «و، اما، ولی، یا، ...».

جمله «ج»، شامل دو جمله است که از نظر معنایی به یکدیگر وابسته اند؛ به طوری که یکی از جمله ها بدون دیگری، ناقص است؛ به همین

دلیل جمله «ج» را جمله «مرکب» می نامیم. حرف «که» پیوند وابسته ساز است و جمله دوم را به جمله اول وابسته تبدیل کرده است.

جمله مرکب، معمولاً از یک جمله پایه (هسته) و یک یا چند جمله پیرو (وابسته) تشکیل می شود؛ بخشی که پیوند وابسته ساز ندارد، «

پایه» است.

پیوندهای وابسته ساز عبارت اند از: «که، تا، چون، اگر، زیرا، برای، اینکه، به طوری که، هنگامی که و ...»

جمله «ج» را از این دید بررسی می کنیم:

جمله پایه یا هسته: اینها دریادلان صف شکنی هستند.

جمله پیرو با وابسته: («که» حرف ربط وابسته ساز) دل شیطان را از رعب و وحشت می لرزانند.

حال از متن درس برای هر یک از انواع جمله ، نمونه ای بیابید و بنویسید.

قلمرو ادبی:

۱- هر قسمت مشخص شده ، در بردارنده کدام آرایه ادبی است؟

حسرت نبرم به خواب آن مرداب / کارام درون دشت شب خفته است / تشخیص ، تشبیه

۲- در عبارت زیر ، ارکان تشبیه را مشخص کنید:

« آفتاب فتح در آسمان سینه مؤمنین درخششی عجیب دارد.»

آفتاب فتح : فتح : مشبه / آفتاب : مشبه به / آسمان سینه مؤمنین : سینه مؤمنین : مشبه / آسمان : مشبه به

قلمرو فکری :

۱- نویسنده در کدام جمله ، از مفهوم آیه « الا بذکر الله تطمئن القلوب » (سوره رعد آیه ۲۸) بهره گرفته است؟

حال آنکه در معرکه قلوب مجاهدان خدا ، آرامشی که حاصل ایمان است ، حکومت دارد.

۲- در باره ارتباط محتوایی متن « دریادلان صف شکن » و سروده شفيعی کدکنی توضیح دهید.

حسرت نبرم به خواب آن مرداب / کارام درون دشت شب خفته است

دریایم و نیست باکم از طوفان / دریا همه عمر خوابش آشفته است

در شعر دکتر شفيعی کدکنی و متن دریادلان صف شکن بر ظلم ستیزی و پایداری و پرهیز از سکون و رکود و بی تفاوتی تأکید شده است .

برتری دادن « حرکت و جنبش و مبارزه » بر « سکون و بی تحرکی »

۳- چرا نویسنده معتقد است که « همه تاریخ اینجا (جبهه) حاضر است ، بدر و حنین و عاشورا اینجاست؟ دفاع مقدس ایران، استمرار آرمان

های مقدس امامان معصوم در ظلم ستیزی و دفاع از حق است. زیرا از نظر نویسنده تاریخ تکرار شده است و رزمندگان چون مجاهدان

صدر اسلام در بدر و حنین و عاشورا در دفاع از دین و ولایت و حکومت اسلامی با دشمنان دین می جنگند و عشق به اسلام، آنها را به

جبهه ها کشانده است.

گنج حکمت / یک گام، فراتر

شیخ یک بار به طوس رسید. مردمان از شیخ ، استدعای مجلس کردند. اجابت کرد . بامداد در خانقاه ، تخت بنهادند.

قلمرو زبانی: شیخ : شیخ ابو سعید ابوالخیر / استدعا: درخواست کردن ، فراخواندن، خواهش کردن

خانقاه : محلی که درویشان و مرشدان در آن سکونت می کنند / مُقریان : قرآن خوانان جمع مَقْری / معرف : معرفی کننده

بیمارزاد: فعل دعایی / دست به روی فرو آورد : دست به صورت خود کشید

درس یازدهم:

خاک آزادگان

قالب شعر: غزل

۱- به خون گر کشی خاک من ، دشمن من / بجوشد گل اندر گل از گلشن من

قلمرو زبانی: به خون کشیدن : کشتن

قلمرو ادبی: کنایه : « به خون کشیدن » کنایه از « نابود کردن، کشتن » / خاک: مجاز از سرزمین / گل : استعاره از رزمندگان / کنایه :

مصراع دوم : مرگ پایان ما نیست / گلشن: استعاره از « کشور »

قلمرو فکری : ای دشمن سرزمین من ، اگر سرزمین مرا غرق در خون کنی ، بدان که مرگ پایان زندگی ما نیست .

۲- تنم گر بسوزی ، به تیرم بدوزی / جدا سازی ای خصم ، سر از تن من

قلمرو زبانی: « م » در « تنم » : مضاف الیه (تن من) / « م » در « به تیرم » : مفعول (به تیر مرا) / خصم : دشمن / بسوزی: بسوزانی

قلمرو ادبی: به تیر دوختن : کنایه از تیرباران کردن، کشتن / سر از تن جدا کردن: کنایه از کشتن / بسوزی، بدوزی: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: ای دشمن سرزمین من ، اگر تنم را بسوزانی و با تیر بدنم را سوراخ سوراخ کنی و سر از تنم جدا کنی ...

۳- کجا می توانی ، ز قلبم ر بایی
تو عشق میان من و میهن من ؟

قلمرو فکری : هرگز نمی توانی عشق میان من و میهنم را از قلبم جدا سازی.

۴- من ایرانی ام ، آرمانم شهادت
تجلی هستی است ، جان کندن من

قلمرو زبانی: آرمان: آرزو ، عقیده / تجلی: آشکار شدن

قلمرو فکری : من ایرانی هستم و تمام آرزویم هم شهادت است ، بدان ای دشمن که جان دادن من ، آشکار ساختن هستی است

۵- مپندار این شعله ، افسرده گردد
که بعد از من افروزد از مدفن من

قلمرو زبانی: افسرده گردد: خاموش شود / مدفن: قبر

قلمرو ادبی: شعله : مجاز از گرمی /

قلمرو فکری : ای دشمن ، تصور نکن که گرمی علاقه من به میهنم از بین می رود که بعد از مرگم هم این گرمای علاقه از قبرم شعله می کشد

۶- نه تسلیم و سازش ، نه تکریم و خواهش
بتازد به نیرنگ تو ، توسن من

قلمرو زبانی: تکریم: بزرگ داشت / تو: دشمن / توسن: اسب رام نشده و سرکش.

قلمرو ادبی: توسن : استعاره از خشم و قدرت

قلمرو فکری : ای دشمن ، در برابر تو هرگز نه تسلیم خواهم شد و نه سازش خواهم کرد و در برابر نیرنگ تو خواهم تاخت

۷- کنون رود خلق است ، دریای جوشان همه خوشه خشم شد خرمن من

قلمرو زبانی: جوشان: وندی (جوش + ان) / خرمن من : تمام هستی من

قلمرو ادبی: *رود خلق: اضافه تشبیهی (خلق مانند رود است) / رود خلق: مشبه ، دریا: مشبه به ، جوشان : وجه شبه / خوشه خشم: اضافه تشبیهی / خرمن من: مشبه ، خوشه خشم : مشبه به

قلمرو فکری : اکنون مردم همانند دریایی جوشان هستند که تسلیم تو نمی شوند و خشم و خروش آن ها نشانه این است که در برابر تو ایستادگی خواهند کرد.

۸- من آزاده از خاکِ آزادگانم
گلِ صبر، می پرورد دامن من

قلمرو ادبی: تشبیه : گل صبر (صبر مانند گل است) / کنایه : « در دامن پروردن» کنایه از « تربیت و رشد دادن » / خاک : مجاز از سرزمین

قلمرو فکری : من از سرزمین آزادگان هستم که بسیار صبور هستم

۹- جز از جامِ توحید ، هرگز نوشم
زنی گر به تیغ ستم گردن من

قلمرو زبانی: توحید: خدا را یکی دانستن

قلمرو ادبی: تشبیه : جام توحید (توحید مانند جام است) / تشبیه : تیغ ستم (ستم مانند تیغ است)

مصراع اول: کنایه از یکتاپرستی / مصراع دوم: کنایه از کشتن

قلمرو فکری : اگر سرم را از تنم جدا کنی هرگز از راه یگانگی خدا منحرف نخواهم شد.

سپیده کاشانی (سرور اعظم باکوچی)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- برای واژه « افسرده » دو معادل معنایی بنویسید. منجمد - خاموش - پژمرده

۲- بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی مرتب کنید ؛ سپس اجزای هر جمله بیت را در جدول قرار دهید.

«من ایرانیم، آرمانم شهادت تجلی هستی است، جان کندن من»

نهاد	گزاره
من	ایرانیم
آرمانم	شهادت
جان کندن من	تجلی هستی است

۳- در بیت زیر، ضمیر «م» به ترتیب، در نقش دستوری مضاف‌الیه و مفعول قرار گرفته است.

«تم گر بسوزی، به تیرم بدوزی

جداسازی ای خصم، سر از تن من»

قلمرو ادبی:

۱- این سروده را از نظر قالب و مضمون با شعر «مهر و وفا» مقایسه کنید.

هر دو غزل هستند- هر دو ردیف دارند- مهر و وفا، عاشقانه است- خاک آزادگان اجتماعی که شور حماسی در آن دیده می شود.

۲- در شعری که خواندید، واژه های «خاک» و «شعله» در کدام مفهوم مجازی به کار رفته اند؟ وطن - عشق

۳- در سال های پیش با اجزای جمله (نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل) و جایگاه هر یک از آنها در جمله آشنا شدیم. گاهی اجزای کلام، برای تأثیر بیشتر سخن در زبان ادبی، بنابر تشخیص شاعر یا نویسنده جا به جا می شود، مانند مصراع «گل صبر، می پرورد دامن من» که مفعول و فعل بر نهاد، مقدم شده است تا شیوایی و رسایی کلام بیشتر شود؛ به این گونه بیان «شیوه بلاغی» می گویند. این شیوه در مقابل شیوه عادی قرار می گیرد. در شیوه عادی، اصل بر این است که نهاد همه جمله ها در ابتدا و فعل در پایان قرار گیرد و سایر اجزای جمله، مانند متمم، مفعول و مسند در جایگاه معمول خود طبق زبان معیار واقع شوند.

- نمونه ای از کاربرد شیوه بلاغی را در متن درس بیابید و آن را توضیح دهید. بتازد به نیرنگ تو توسن من

قلمرو فکری:

۱- در کدام بیت، بر مفهوم «یگانه پرستی» شده است؟ بیت آخر

۲- مضمون بیت های دوم و سوم را با سروده زیر مقایسه کنید.

«تا زبر خاکی، ای درخت تنومند / مگسل ازین آب و خاک، ریشه پیوند» ادیب الممالک فراهانی

عشق به وطن همیشه در دلم وجود دارد - خاک آزادگان خطاب به دشمن است و این بیت خطاب به مردم جامعه

۳- شاعر در کدام بیت، به مفهوم آیه شریفه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» (آیه ۱۶۹، سوره آل

عمران) اشاره کرده است؟ بیت چهارم

شیرزنان ایرانی

روان خوانی:

درک و دریافت:

(۱) به اعتقاد شما چگونه می توان از ایثارگری آزادگان، جانبازان و شهیدان تجلیل کرد؟

با تکریم و بزرگداشت آنان

(۲) ثبت خاطرات دوره جنگ، چه نقشی در حفظ ارزش های انقلاب اسلامی داشته است؟ این میراث گرانبها را برای آیندگان به یاد گار خواهد

گذاشت تا گرد و غبار فراموشی بر روی آن ها ننشیند و از یاد ها نرود

رستم و اشکبوس

درس دوازدهم

سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین های دیگر به ایران می تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران، به میدان می آید و مبارز می جوید. یکی دو تن، از سپاه ایران پای به میدان می نهند اما سرانجام رستم، پیاده به میدان می رود. نبرد رستم با اشکبوس یکی از عالی ترین صحنه های نبرد تن به تن است که در آن طنز گویی و چالاکی و دلاوری و زبان آوری با هم آمیخته است.

۱- خروش سواران و اسپان زدشت / ز بهرام و کیوان، همی برگذشت

قلمرو زبانی: اسب: اسب / بهرام: سیاره مریخ / کیوان: سیاره زحل / خروش: بانگ و فریاد،

قلمرو ادبی: تناسب (مراعات نظیر): بهرام، کیوان / مجاز: بهرام و کیوان مجاز از «آسمان» / کنایه: «خروش از بهرام و کیوان گذشتن» کنایه

از «فریاد بلند» / اغراق

قلمرو فکری: بانگ و فریاد بلند اسبان در میدان نبرد به اوج آسمان رفت.

۲- همه تیغ و ساعد ز خون بود ، لعل خروشان دل خاک ، در زیر نعل

قلمرو زبانی: تیغ : شمشیر / ساعد : آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد. / لعل : سنگی گران بها به رنگ سرخ /

قلمرو ادبی: تشبیه : (تیغ و ساعد: مشبه ؛ لعل: مشبه به ؛ سرخ خونین بودن: وجه شبه / دل خاک : اضافه استعاری / نعل : مجازاً اسب / جناس: لعل ، نعل

قلمرو فکری: شمشیر و ساعد سواران مثل لعل ، سرخ و خونین شده بود. خاک در زیر پای سواران به ناله و فریاد در آمده بود.

۳- نماند ایچ با روی خورشید، رنگ به جوش آمده خاک ، بر کوه و سنگ

قلمرو زبانی: ایچ : هیچ /

قلمرو ادبی: کنایه : « با روی خورشید نماند رنگ» کنایه از « ترسیدن، خورشید تاریک شد» / « به جوش آمده خاک» کنایه از « مضطرب و آشفتہ،

گرد و خاک بلند شده » / اغراق : به جوش آمدن خاک / تشخیص: خورشید روی داشته باشد / جناس: رنگ ، سنگ

قلمرو فکری : گرد و خاک از میان کوه و سنگ بلند شده و جلوی نور خورشید را گرفته و تاریک شده بود.

۴- به لشکر، چنین گفت کامو س گرد که گر آسمان را ببايد سپرد

قلمرو زبانی: کاموس یکی از فرماندهان سپاه افراسیاب / گرد: پهلوان / سپردن : طی کردن / اغراق : آسمان را طی کردن

قلمرو فکری: کاموس دلیر به لشکر چنین گفت که اگر می خواهید آسمان را طی کنید (کار خارق العاده ای بکنید) ...

۵- همه تیغ و گرز و کمند آورد به ایرانیان ، تنگ و بند آورد

قلمرو زبانی: گرز: نوعی اسلحه قدیمی دارای دسته ای که سر آن گرد و بزرگ بود و برای ضربه زدن به کار می رفت /

کمند: دام و طنابی که در جنگ برگردن دشمن انداخته به جانب خود کشند. / تنگ: رنج و اندوه ، ضد فراخ

قلمرو فکری : تیغ و گرز بیاورید و عرصه را به ایرانیان تنگ کنید و با کمند آن ها را به بند بکشید.

۶- دلیری کجا نام او اشکبوس همی بر خروشید بر سان کوس

قلمرو زبانی: کجا: که (ویژگی سبک قدیم) / همی بر خروشید : بر می خروشید (ماضی استمراری) / کوس: طبل بزرگ ، دهل

قلمرو ادبی: تشبیه: اشکبوس همانند طبل جنگی خروشید) / تشخیص: طبل بخروشد

قلمرو فکری: پهلوانی که نام او اشکبوس بود همانند طبل جنگی فریاد کشید

۷- بیامد که جوید ز ایران ، نبرد سر هم نبرد اندر آرد به گرد

قلمرو زبانی: هم نبرد : حریف

قلمرو ادبی: ایران : مجاز از سپاه ایران / کنایه : « سر به گرد آوردن» کنایه از « نابود کردن» / واج آرای حرف ن ر «

قلمرو فکری : به میدان جنگ آمد تا از ایرانیان مبارز بطلبد و آن مبارز را شکست دهد.

۸- بشد تیز رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

قلمرو زبانی: بشد : رفت / تیز: به سرعت / خود: کلاه جنگی / گبر : نوعی جامه جنگی ، خفتان /

قلمرو ادبی: ابر: مجاز از آسمان / اغراق: گرد و خاک به ابر برسد / جناس: گبر ، ابر

قلمرو فکری: رهام به سرعت با کلاه جنگی و زره به میدان جنگ رفت به گونه ای که گرد و غبارش به آسمان برخاست.

۹- بر آویخت رهام با اشکبوس بر آمد ز هر دو سپه ، بوق و کوس

قلمرو زبانی: برآویخت : جنگید / بوق : شیپور جنگی / کوس: طبل جنگی

قلمرو ادبی: تناسب : بوق، کوس / سپه: مجاز از افراد سپاه بوق / کوس: مجاز از صدای بوق و کوس

قلمرو فکری : رهام با اشکبوس گلاویز شد و از هر دو سپاه صدای بوق و شیپور برخاست.

۱۰- به گرز گران دست برد اشکبوس زمین آهین شد ، سپهر آبنوس

قلمرو زبانی: گرز: وسیله جنگی / گران : سنگین / آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه ، سخت و سنگین و گرانبه است /

قلمرو ادبی: تشبیه: (زمین مانند آهن شد) سپهر آبنوس شد (تشبیه) / اغراق (آسمان تیره و تار شود از گرد و غبار) / مجاز: زمین و سپهر مجاز

از همه جا

قلمرو فکری : وقتی اشکبوس گرز سنگین خود را به دست گرفت زمین مثل آهن خود را محکم کرد و آسمان تیره و تار شد.

۱۱- بر آهیخت رهام ، گرز گران غمی شد ز پیکار دست سران

قلمرو زبانی: بر آهیخت: بر کشید / گران: سنگین / غمی شد: خسته و ناتوان شد / سران: پهلوانان (رهام و اشکبوس)
قلمرو فکری: رهام گرز سنگینش را بیرون کشید، دست آن ها از نبرد با گرز های سنگین خسته شد.

۱۲- چو رهام گشت از کشانی ستوه
قلمرو زبانی: ستوه: خسته و درمانده / شد: رفت، فرار کرد

قلمرو ادبی: کنایه: روی پیچیدن: روی برگرداندن، فرار کردن / روی و سوی: جناس ناقص اختلافی
قلمرو فکری: وقتی رهام از جنگ با اشکبوس درمانده شد، از او روی برگرداند و به سوی کوه فرار کرد.

۱۳- ز قلب سپاه اندر آشفست طوس بزد اسب، کاید بر اشکبوس

قلمرو زبانی: قلب سپاه: مرکز سپاه / کاید: که بیاید / بزد اسب: اسب را به حرکت درآورد/ بزد اسب: اسب را به حرکت در آورد.
قلمرو فکری: توس فرماندهی سپاه ناراحت شد، سوار بر اسب گشت تا برای مبارزه با اشکبوس به میدان جنگ بیاید.

۱۴- تهمتن بر آشفست و با طوس گفت که رهام را جام باده است جفت
قلمرو زبانی: تهمتن: پهلوان، لقب رستم / مصراع دوم: رهام جفت جام باده است را: بدل از کسره، فک اضافه/ باده: شراب/
جفت: همدم، یار/

قلمرو ادبی: جفت جام باده بودن: کنایه از توانایی جنگ نداشتن. اهل عیش و نوش بودن/ تشخیص: (این که جام باده یار کسی باشد) کنایه
: مصراع دوم کنایه از « رهام مرد جنگ نیست » / جناس: گفت و جفت

قلمرو فکری: رستم خشمگین شد و به توس گفت، که رهام مرد جنگ و مبارزه نیست او مرد عیش و نوش است...

۱۵- تو قلب سپه را به آیین بدار من اکنون، پیاده، کنم کارزار
قلمرو زبانی: قلب سپه: مرکز سپاه / به آیین: با نظم / کارزار: جنگ

قلمرو فکری: تو از مرکز سپاه خوب محافظت کن من اکنون پیاده با او می جنگم.

۱۶- کمان به زه را به بازو فگند به بند کمر بر، بزد تیر چند
قلمرو زبانی: کمان به زه: کمان آماده / به بند کمر بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم (نشانهٔ سبک قدیم)

قلمرو ادبی: کمان به زه: کنایه از « کمان آماده برای تیراندازی » / مراعات نظیر: کمان، زه، تیر

قلمرو فکری: رستم کمان آماده را به بازوی خود افکند و چند تیر به بند کمر خود زد (قرار داد)

۱۷- خروشید: کای مرد رزم آزمای هماوردت آمد، مشو باز جای

قلمرو زبانی: خروشید: فریاد زد/ مرد رزم آزمای: مرد جنگجو (صفت فاعلی مرکب مرخم) / هماورد: حریف / مشو باز جای: فرار نکن،
بایست

قلمرو ادبی: مشو باز جای: کنایه از « فرار نکن »

قلمرو فکری: رستم فریاد زد که ای مرد جنگ طلب، حریف تو آمد فرار نکن.

۱۸- کشانی بخندید و خیره بماند عنان را گران کرد و او را بخواند

قلمرو زبانی: خیره بماند: تعجب کرد / عنان: دهنه، افسار

قلمرو ادبی: عنان گران کردن: کنایه از « ایستادن »

قلمرو فکری: اشکبوس خندید و تعجب کرد، افسار اسب را کشید و ایستاد و رستم را صدا زد.

۱۹- بدو گفت خندان: که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست؟

قلمرو ادبی: مصراع دوم: کنایه از « کشته شدن رستم » / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری: اشکبوس با خنده گفت نام تو چیست؟ چه کسی بر تن بی سر تو گریه خواهد کرد؟ (حتماً تو را خواهم کشت)

۲۰- تهمتن چنین داد پاسخ که نام چه پرسى کزین پس نبینی تو کام

قلمرو زبانی: کام: مجازاً به معنی « مراد، آرزو » است.

قلمرو ادبی: جناس: نام، کام

قلمرو فکری: رستم چنین جواب داد که چرا نام مرا می‌پرسی؟ بدون شک بعد از این زنده نخواهی ماند تا به آرزویت برسی.

۲۱- مرا مادرم نام، مرگ تو کرد / زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

قلمرو زبانی: را: در مصراع اول، بدل از کسره است (فک اضافه) (مادرم نام من...) / پتک: ابزاری مانند چکش بزرگ فولادین / ترگ: کلاه خود /

قلمرو ادبی: واج آرای صامت های (م.ر.گ) / تشخیص: (زمانه مانند انسانی است که با پتک مرا بر سرت خواهد کوبید) / ترگ: مجاز از سر / تشبیه: من مانند پتکی هستم / جناس: مرگ، ترگ / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری: مادرم نام مرا «مرگ تو» گذاشت و روزگار مرا وسیله ای برای مرگ تو قرار داد (در هر صورت من باعث مرگ تو هستم)

۲۲- کشانی بدو گفت: بی بارگی / به کشتن دهی سر به یکبارگی

قلمرو زبانی: باره: اسب / بی بارگی: بدون اسب /

قلمرو ادبی: سر: مجاز از «وجود رستم»

قلمرو فکری: اشکبوس به رستم گفت بدون اسب خودت را به کشتن خواهی داد.

۲۳- تهمتن چنین داد پاسخ بدوی: / که ای بیهده مرد پرخاش جوی

قلمرو زبانی: تهمتن: لقب رستم / پرخاش جو: جنگجو

قلمرو فکری: رستم به اشکبوس گفت: ای مرد جنگ طلب بیهوده... (این بیت با بیت بعد موقوف المعانی)

۲۴- پیاده ندیدی که جنگ آورد / سرِ سرکشان زیر سنگ آورد؟

قلمرو زبانی: استفهام انکاری: سؤالی که نیاز به پاسخ ندارد و برای تأکید می‌آید.

قلمرو ادبی: کنایه: «سر زیر سنگ آوردن» کنایه از «نابود کردن» / جناس: جنگ، سنگ

قلمرو فکری: آیا تاکنون ندیدی که جنگجویان واقعی پیاده به جنگ می‌روند و جنگ طلبان را نابود می‌کنند.

۲۵- هم اکنون تو را ای نبرده سوار / پیاده بیاموزم کارزار

قلمرو زبانی: نبرده: کارآموده، ماهر / ت: متمم (به تو) / کارزار: جنگ

قلمرو ادبی: تضاد: سوار، پیاده (در بیت طنز وجود دارد. شاید امروزه معادل «نبرده سوار» بشود گفت «پهلوان پنبه»)

قلمرو فکری: ای جنگ جوی سواره اکنون پیاده جنگ کردن را به تو یاد می‌دهم.

۲۶- پیاده مرا زان فرستاد توس / که تا اسپ بستانم از اشکبوس

قلمرو زبانی: زان: به آن دلیل / بستانم: بگیرم

قلمرو فکری: به این دلیل توس مرا پیاده فرستاد تا اسبت را از تو بگیرم و سوار آن شوم... مفهوم: تحقیر اشکبوس

۲۷- کشانی بدو گفت: «با تو سلیح / نینم همی جز فسوس و مزیح»

قلمرو زبانی: کشانی: اشکبوس / سلیح: سلاح (سلیح مُمال سلاح) / فسوس: مسخره کردن، ریشخند / مزیح: مزاح، سخنان

غیر جدی، شوخی (مزیح مُمال مزاح)

قلمرو فکری: اشکبوس به رستم گفت: «تو سلاحی جز مسخره کردن و شوخی کردن نداری. (اهل جنگ نیستی)

۲۸- بدو گفت رستم: که تیر و کمان / بین تا هم اکنون، سر آری زمان

قلمرو ادبی: کنایه: «سر آری زمان» کنایه از «مرگت فرا رسیده است» / جناس: کمان، زمان / مراعات نظیر: تیر، کمان

قلمرو فکری: رستم گفت: این تیر و کمانم را ببین که همین الآن مرگت فرا می‌رسد.

۲۹- چو نازش به اسپ گرانمایه دید / کمان را به زه کرد و اندر کشید

قلمرو زبانی: نازش: نازیدن او / گرانمایه: قیمتی، ارزشمند

قلمرو فکری: وقتی رستم نازیدن او را به اسپ خود دید کمان آماده خود را کشید.

۳۰- یکی تیر زد بر بر اسپ اوی / که اسپ اندر آمد ز بالا به روی

قلمرو زبانی: بر اول: حرف اضافه / بر دوم: سینه / جناس: بر، بر

قلمرو فکری: آن چنان تیری بر سینه ی اسپ او زد که اسپ از بالا بر زمین افتاد.

۳۱- بخندید رستم ، به آواز گفت: که بنشین به پیش گرانمایه جفت

قلمرو زبانی: جفت : همدم / گرانمایه جفت : اسب عزیز / جناس : گفت ، جفت / بیت دارای طنز است
قلمرو فکری : رستم خندید و با صدای بلند گفت اکنون پیش اسب عزیزت بنشین.

۳۲- سزد گر بداری ، سرش در کنار زمانی بر آسایی از کارزار

قلمرو زبانی: سزد : شایسته است / ش: مضاف الیه (سر او) / کنارک آغوش / برآسایی : استراحت بکنی، آرام بگیری / بیت دارای طنز است
قلمرو فکری : شایسته است اکنون سر اسب عزیزت را در آغوش بگیری و لحظه ای از جنگ کردن دست بکشی.

۳۳- کمان را به زه کرد زود اشکبوس تنی لرز لرزان و رخ ، سندروس

قلمرو زبانی: سندروس : نوعی صمغ درختی زرد رنگ (در اینجا زرد بودن رنگ مورد نظر است) /
قلمرو ادبی: تشبیه : رخ سندروس (چهره اش مانند سندروس زرد شد) / کنایه: « رخ سندروس شدن » کنایه از « ترسیدن » / کمان به زه: کنایه از کمان آماده تیراندازی / تن لرزان: کنایه از « ترس و وحشت » / واج آرایی: « ز ، ر »

قلمرو فکری : اشکبوس به سرعت کمانش را آماده کرد در حالی که ترسیده بود و بدنش می لرزید.

۳۴- به رستم بر آنکه بیارید تیر تهمن بدو گفت : بر خیره خیر

قلمرو زبانی : خیره خیر : بیهوده / به رستم بر : آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبکی)

قلمرو ادبی: استعاره مکنیه: بیارید تیر (تیر مانند باران بارید) / اغراق : باریدن تیر

قلمرو فکری: اشکبوس به سوی رستم تیرهای زیادی را پرتاب کرد . رستم به او گفت بیهوده ...

۳۵- همی رنجه داری تن خویش را دو بازوی و جان بد اندیش را

قلمرو فکری : بدن و بازوی خود را به رنج می اندازی و روح پلید خود را دچار عذاب می کنی.

۳۶- تهمن به بند کمر ، برد چنگ گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ

قلمرو زبانی : گزین کرد : انتخاب کرد / خدنگ: چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می سازند / چوبه : واحد شمارش « تیر »

قلمرو فکری: رستم دست برد به بند کمرش و یک تیر از چوب خدنگ را انتخاب کرد.

۳۷- یکی تیر الماس پیکان ، چو آب نهاده براو چار پرّ عقاب

قلمرو زبانی : الماس پیکان : دارنده پیکان پولادین ، پیکان تیز

قلمرو ادبی: تشبیه : نوک تیر مانند آب تیز (درخشان) بود /

قلمرو فکری : تیری برنده چون الماس که نوک آن را جلا داده و بر آن چهار پر عقاب بسته بودند (را انتخاب کرد)

۳۸- کمان را بمالید رستم به چنگ به شست اندر آورده ، تیر خدنگ

قلمرو زبانی : شست : انگشتی مانند از جنس استخوان بود که در انگشت شست می کردند و در وقت کمان داری ، زه کمان را با آن می گرفتند /

قلمرو ادبی : مجاز: « چنگ » مجاز از « دست »

قلمرو فکری : رستم کمان را در چنگ گرفت و با شست تیر خدنگ را آماده ی پرتاب کرد.

۳۹- بزد بر بر و ، سینه اشکبوس سپهر آن زمان ، دست او داد بوس

قلمرو ادبی : تشخیص: آسمان مانند کسی است دست را می بوسد / اغراق: آسمان بیاید دست کسی را ببوسد / دست بوسیدن : کنایه از تشکر کردن / جناس: بر ، بر / واج آرایی : « ب ، س » /

قلمرو فکری : رستم آنچنان تیر را بر سینه ی اشکبوس زد که آسمان از او تشکر کرد.

۴۰- کشانی هم اندر زمان ، جان بداد چنان شد که گفتی ز مادر نژاد

قلمرو ادبی : کنایه: « جان دادن » کنایه از « مردن » / اغراق : در جان دادن اشکبوس به طوری که هرگز زاده نشد / واج آرایی : صامت « ن »

قلمرو فکری : اشکبوس آن چنان به سرعت مُرد که انگار اصلاً از مادر زاده نشده است.

شاهنامه،

فردوسی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- بیت زیر را پس از مرتب سازی اجزای کلام ، به نثر ساده برگردانید.

« بشد تیز ، رهام با خود و گبر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر »

رهام به سرعت با کلاه جنگی و زره به میدان جنگ رفت به گونه ای که گرد و غبارش به آسمان برخاست.

۲- وقتی می گوئیم « بهار » به یاد چه چیزهایی می افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه ، شکفتن و ... از چیزهایی هستند که به ذهن می رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می آیند؛ به این شبکه ها یا مجموعه ها « شبکه معنایی » می گویند.

اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس ، برای هر واژه ، شبکه معنایی بسازید.

معنا : نوعی اسلحه قدیمی دارای دسته ای که سر آن گرد و بزرگ بود و برای ضربه زدن به کار می رفت

شبکه معنایی: تیغ ، گرز ، کمند

معنا: سیاره زحل

شبکه معنایی: کیوان ، بهرام

۳- در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متمم» همراه با دو حرف اضافه به کار می رفت؛ مانند:

به جمشید بر ، تیره گون گشت روز / همی کاست زو ، فر / گیتی فروز / فردوسی

در این درس ، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متمم پیدا کنید. به بند کمر بر - به رستم بر

۴- گاهی در برخی واژگان مصوت « ا » به مصوت « ی » تبدیل می شود؛ مانند:

- رکاب / رکیب

- حجاب / حجیب

به این شکل های تغییر یافته ، کلمات « مُمال » گفته می شود؛

چند کلمه ممال در متن درس بیابید و بنویسید. سلاح (سلیح) / مزاح (مزیح)

قلمرو ادبی:

۱- مفهوم کنایی هر یک از عبارت های زیر را بنویسید:

- عنان گران کردن: ایستادن

- سر هم نبرد به گرد آوردن: شکست دادن

۲- یکی از آداب حماسه ، رجز خوانی پهلوانان دو سپاه است . کدام ابیات درس می توانند نمونه هایی از این رجزخوانی باشند؟ ۲۱ و ۲۴ الی

۲۶ - ۳۱ ، ۳۲

۳- هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاد روی و بزرگ نمایی شود ، در زبان ادبی به این کار « اغراق » می گویند. این آرایه در متن های حماسی کاربرد فراوانی دارد؛ مانند:

شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب / فردوسی

از متن درس ، دو نمونه از کاربرد « اغراق » را بیابید و آن را توضیح دهید

بیت ۱ : خروش سواران و اسپان زدشت / ز بهرام و کیوان ، همی بر گذشت / بیت ۷: بشد تیز رهام با خود و گبر / همی گرد رزم اندر آمد / به ابر /

بیت ۱۰: به گرز گران دست برد اشکبوس / زمین آهین شد سپهر آبنوس

۴- در کدام ابیات ، لحن بیان شاعر ، طنزآمیز است؟ ۱۹ - ۲۱ - ۳۱ - ۳۵

قلمرو فکری:

۱- چرا رستم از رهام بر آشفت؟ چون از میدان جنگ فرار کرده بود

۲- به نظر شما ، چرا رستم پیاده به نبرد ، روی آورد ؟ برای نشان دادن قدرت خود و تحقیر اشکبوس

۳- بر پایه این درس ، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید. اعتماد به نفس - بی باک - وطن پرستی - غیرت و تعصب

۴- از دید روحی - روانی چه ویژگی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می بالیم ؟ میهن دوستی و ملی گرایی - شجاعت - پهلوانی - حماسه.

عامل و رعیت

کنج حکمت

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت : « شنیده ام فلان عامل را که فرستاده ای به فلان ولایت ، بر رعیت دراز دستی می کند و ظلم روا می دارد. » گفت : « روزی سزای او بدهم. » گفت : « بلی ، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام ستده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی ، درویش و رعیت را چه سود دارد ؟ » پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال.

قلمرو زبانی: پادشاهی را (به پادشاهی) را حرف اضافه

ستده باشد: گرفته باشد / مصادره: جریمه کردن / خزینه : ممال خزانه / مضرت: زیان

قلمرو ادبی: درازدستی کردن: کنایه از « تجاوز و ستم»

سر گرگ باید هم اوّل برید نه چون گوسفندان مردم درید

قلمرو ادبی: سر : مجاز از «گردن» سر بریدن: کنایه از «کشتن» بیت دارای مثل است

قلمرو فکری: ارتباط معنایی دارد با:

بند باید کرد سیلی را ز سر (یعنی جلوی سیل را باید از سرچشمه گرفت) / ای سلیم آب ز سرچشمه ببند / که چو پر شد نتوان بستن جوی. گلستان ، سعدی

گُرد آفرید

درس سیزدهم:

گُردآفرید، پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران، دختر گُردآفرید دلاور با این که در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی در جست و جوی پدرش، رستم است، با او آشنا می شویم. در مرز توران و ایران، دژی به نام «سپید دژ» است. گُردآفرید که یک ایرانی سالخورده است ، بر آن دژ فرمان می راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه ای می ورزد و با این کار ، دل همه ایرانیان را به آن دژ امیدوار می سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هُجیر، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می شود. سهراب ، نخست می خواهد او را بکشد ، اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می کند. آگاهی از این رویداد ، دژ نشینان را سراسیمه می سازد ، اما گُردآفرید این واقعه را مایه ننگ می داند و بر می آشوبد و خود به نبرد او می رود. سهراب برای رویارویی با آن شیرزن به رزمگاه درمی آید و نبرد میان آن دو در می گیرد:

۱- چو آگاه شد دختر گُردآفرید که سالار آن انجمن ، گشت کم

قلمرو زبانی : گُردآفرید : نام یکی از پهلوانان ایرانی / سالار : فرمانده ، منظور هُجیر است. / انجمن : سپاه

قلمرو فکری : وقتی گرد آفرید آگاه شد که فرمانده آن سپاه کم شد.

۲- زنی بود بر سان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون ، نامدار

قلمرو زبانی: برسان : مانند / گرد : پهلوان / به جنگ اندرون: در جنگ (دو حرف اضافه برای یک متمم) / نامدار: واژه مرکب .

قلمرو فکری : زنی که مانند پهلوان سوار و در میدان جنگ همیشه مشهور و سرافراز بود.

۳- کجا نام او بود « گردآفرید » زمانه ز مادر ، چنین نآورید

قلمرو زبانی: کجا: که / نآورید: فعل ماضی از « آوریدن » = آوردن

قلمرو فکری : که نام او گردآفرید بود و روزگار چنین دختری را از مادر به دنیا نیاورده بود

۴- چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر

قلمرو زبانی: لاله رنگش: به رنگ لاله، سرخ رنگ / به کردار: مانند

قلمرو ادبی: تشبیه: صورتش مانند قیر سیاه شد

قلمرو فکری: از شکست هجیر و تسلیم شدن او چنان شرمنده شد که رخسار زیبایش مانند قیر سیاه و عصبانی شد

۵- بپوشید درع سواران جنگ نبود اندر آن کار، جای درنگ
قلمرو زبانی: درع: زره

قلمرو فکری: زره سواران جنگی را پوشید چرا که در آن جنگ تأخیر جایز نبود.

۶- فرود آمد از دژ به کردار شیر
قلمرو زبانی: دژ: قلعه / بادپا: اسب تند رو

قلمرو ادبی: کمر بر میان بستن: کنایه از آماده شدن. / تشبیه: او مانند شیر آمد / استعاره: بادپا: اسب مانند باد تیز رو بود /

قلمرو فکری: مانند شیر از بالای دژ پایین آمد در حالی که آماده بود و سوار بر اسب تیز پایی شده بود.

۷- به پیش سپاه اندر آمد چو گرد
قلمرو زبانی: گرد: غبار / رعد: غرش ابر، تندر / ویله: آواز بلند

قلمرو ادبی: تشبیه: مصراع اول مانند گرد سریع آمد / مصراع دوم مانند رعد خروشان بود.

قلمرو فکری: مانند دلاوری به پیش سپاه سهراب آمد و مانند رعد فریاد بلندی کشید و گفت:

۸- که گردان کدام اند و جنگ آوران
قلمرو زبانی: سران: پهلوانان

قلمرو فکری: که پهلوانان و جنگجویان و دلاوران و بزرگان دنیا دیده کجا هستند؟

۹- چو سهراب شیر اوژن، او را بدید
قلمرو زبانی: شیر اوژن: دلیر، شیر افکن / لب به دندان گزیدن: از تعجب یا تحسین لب خود را گاز گرفتن

قلمرو فکری: وقتی سهراب شیر افکن او را دید خندید و از تعجب لبش را گاز گرفت.

۱۰- بیامد دمان پیش گرد آفرید
قلمرو زبانی: دمان: خشمگین، غرنده از روی خشم / دخت: دختر / کمند: طنابی که برای اسیر کردن انسان یا حیوان به کار می برند.

قلمرو فکری: کمند افکن: کمند افکنده

قلمرو فکری: خشمگین به پیش گرد آفرید آمد و وقتی آن دختر جنگجو او را دید ...

۱۱- کمان را به زه کرد و بگشاد بر
قلمرو زبانی: بر: سینه / بُد: نبود /

قلمرو ادبی: کمان را به زه کرد: کنایه از آماده کردن. / کنایه: مصراع دوم کنایه از «ماهر بودن»

قلمرو فکری: کمان را آماده کرد و سینه اش را جلو آورد و بازوانش را گشود که هیچ پرنده ای نمی توانست از جلوی تیر او رهایی یابد

۱۲- به سهراب بر، تیر باران گرفت
قلمرو زبانی: به سهراب بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک مضم.

قلمرو ادبی: تضاد: چپ، راست / مجاز: از هر سمت

قلمرو فکری: پشت سر هم به سهراب تیر می انداخت و به شیوه سواران وارد جنگ شدند.

۱۳- نگه کرد سهراب و آمدش ننگ
قلمرو زبانی: تیز: به سرعت

قلمرو فکری: سهراب نگاه کرد و ننگش آمد و خشمگین شد و به سرعت به جنگ او آمد

۱۴- چو سهراب را دید گردآفرید
قلمرو زبانی: چو: وقتی (حرف ربط) / برسان: مانند

قلمرو فکری: وقتی گردآفرید سهراب را دید که مانند آتش می خروشد ...

۱۵- سر نیزه را سوی سهراب کرد

عنان و سنان را پر از تاب کرد

قلمرو زبانی: عنان: دهنه، افسار / سنان: نیزه

قلمرو فکری: سر نیزه را به طرف سهراب گرفت و عنان (افسار) اسب را پیچ و تاب می داد (برای حمله بر حریف آماده می شد) و نیزه را بالای سرش می چرخاند

۱۶- بر آشفت سهراب و شد چون پلنگ

چو بدخواه او چاره گر بد به جنگ

قلمرو زبانی: بدخواه: واژه مرکب / چاره گر: وندیقلمرو فکری: سهراب عصبانی شد و مانند پلنگ خشمگین شد زیرا دشمن او در جنگ کردن مهارت داشت و مدبر بود

۱۷- بزد بر کمر بند گرد آفرید

زره بر برش، یک به یک، بردرید

قلمرو فکری: محکم به کمر بند گرد آفرید زد و نیزه سهراب حلقه های زره را که بر تنش (گرد آفرید) بود، یک یک بُرید.

۱۸- چو بر زین پیچید گرد آفرید

یکی تیغ تیز از میان بر کشید

قلمرو زبانی: میان: کمر، پهلویقلمرو فکری: هنگامی که نیزه سهراب بر گرد آفرید خورد و او روی زین پیچید (گویی می افتد) تیغ تیز را از پهلویش بیرون کشید

۱۹- بزد نیزه او به دو نیم کرد

نشست از بر اسب و برخاست گرد

قلمرو زبانی: او: سهراب / به دو نیم کرد: شکست / اسب: اسبقلمرو فکری: و با آن (تیغ تیز) زد و نیزه سهراب را شکست و سوار بر اسب شد و به سرعت حرکت کرد

۲۰- به آورد با او بسنده نبود

پیچید از و روی و برگاشت زود

قلمرو زبانی: آورد: جنگ / برگاشت: برگرداندقلمرو فکری: چون توان مقابله با سهراب را نداشت روی برگرداند و به سرعت برگشت.

۲۱- سپید، عنان، اژدها را سپرد

به خشم از جهان، روشنایی ببرد

قلمرو زبانی: سپید: سهراب / اژدها: اسب / عنان اژدها را سپرد: افسار را رها کردقلمرو ادبی: استعاره: اژدها کنایه: عنان اژدها را سپرد کنایه: «از جهان روشنایی ببر»، «همه جا را تاریک کرد» / اغراققلمرو فکری: سهراب افسار اسب را رها کرد و بر گردن اسب انداخت و چنان خشمگین شد که جهان را از خشم خود تیره و تاریک کرد.

۲۲- چو آمد خروشان به تنگ اندرش

بجنبید و برداشت خود از سرش

قلمرو زبانی: به تنگ اندرش: نزدیک او. / خود: کلاه جنگیقلمرو فکری: وقتی سهراب فریاد کنان به نزدیک گرد آفرید رسید کلاه خود او را از سرش برداشت.

(بعضی گفته اند که خود گرد آفرید سر و موی خویش را برهنه کرده است تا سهراب بداند که او مرد نیست. اما بسیار بعید به نظر می رسد.

گویا مرسوم بوده است که برای تحقیر طرف مغلوب، کلاه او از سرش بر می داشته اند.)

۲۳- رها شد ز بند زره، موی اوی

درفشان چو خورشید شد، روی اوی

قلمرو زبانی: درفشان: درخشانقلمرو ادبی: تشبیه: روی او مانند خورشید درخشان شد.قلمرو فکری: موهای گرد آفرید از بند زره رها شد و صورت زیبای چون خورشیدش آشکار شد.

۲۴- بدانست سهراب، کاو دخترست

سر و روی او از در افسر است

قلمرو زبانی: از در: شایسته، لایق / افسر: تاج، کلاه پادشاهیقلمرو فکری: سهراب فهمید که او دختر است و شایسته آن است که تاج بر سر بگذارد. (از خاندانی بزرگ است)

۲۵- شگفت آمدش؛ گفت: از ایران سپاه

چنین دختر آید به آوردگاه؟!

قلمرو زبانی: آوردگاه: میدان جنگقلمرو فکری: تعجب کرد و گفت که از سپاه ایران این چنین دختری به جنگ می آید؟!

۲۶- ز فتراک بگشود پیچان کمند

بینداخت و آمد میانش به بند

قلمرو زبانی: فتراک : ترک بند ، تسمه ای که از عقب زین اسب می آویزند و با آن چیزی را به ترک می بندند / کمند : طناب / میان : کمر
قلمرو فکری: از فتراک کمندش را گشود و بسوی گُرد آفرید انداخت و او را گرفت.

۲۷- بدو گفت کز من ، رهایی معجوی چرا جنگ جویی ، تو ای ماه روی؟

قلمرو فکری: به او گفت که نمی توانی از دست من فرار کنی، ای زیبا روی چرا با من می جنگی ؟

۲۸- نیامد به دامن به سانِ تو گور ز چنگم رهایی نیابی ، مشور

قلمرو زبانی: به سان : مانند / گور : گور خر / چنگ : انگشتان دست مشور: بیهوده تقلّا و تلاش مکن.

قلمرو ادبی: تشبیه : تو مانند گور هستی و از آن بهتر / مجاز : چنگ (منظور « دست » است)

قلمرو فکری: شکاری مثل تو تا کنون به دست من نیفتاده است نمی توانی از دست من نجات یابی ، بیهوده تلاش نکن

۲۹- بدانست کاویخت گرد آفرید مر آن را جز از چاره ، درمان ندید

قلمرو زبانی: آویخت: گرفتار شد ، دچار شد. / گردآفرید: نهاد جمله است

قلمرو فکری : گرد آفرید فهمید که گرفتار شده است برای رهایی از دست او به فکر راه چاره شد.

۳۰- بدو روی بنمود و گفت : « ای دلیر میان دلیران به کردار شیر،

قلمرو زبانی: به کردار : مانند

قلمرو فکری : گرد آفرید رو به سهراب کرد و او را مخاطب قرار داد و گفت ای دلاوری که در میان پهلوانان مانند شیر هستی

۳۱- دو لشکر، نظاره برین جنگ ما برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

قلمرو زبانی: آهنگ : قصد ، عزم جنگ

قلمرو فکری : سپاهیان دو طرف، تماشاگر جنگ ما هستند و گرز و شمشیر و قصد جنگ ما را زیر نظر دارند

۳۲- کنون من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

قلمرو ادبی: جناس : روی ، موی

قلمرو فکری : اکنون من صورت و موهایم را باز می کنم سپاهیان تو برایت حرف در می آورند. و می گویند :

۳۳- که بادختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد

قلمرو زبانی: به ابر اندر آورد گرد : جنگ کرد

قلمرو ادبی: اغراق / مجاز: ابر (در معنی آسمان)

قلمرو فکری : که او به خاطر دختری جنگ بزرگی را راه انداخته است. (جنگش به خاطر دختری بوده است).

۳۴- کنون لشکر و دژ به فرمان تست نباید بر این آشتی ، جنگ جست»

قلمرو ادبی: تضاد: جنگ ، آشتی

قلمرو فکری : اکنون سپاه و قلعه را به تو تسلیم میکنم با وجود این گونه صلح ، نباید جنگید

۳۵- عنان را بیچید گردآفرید سمند سرافراز بر دژ کشید

قلمرو زبانی: سمند : اسب مایل به زرد رنگ / دژ : قلعه

قلمرو فکری : گردآفرید افسار اسب را برگرداند و اسب سربلندش را به طرف دژ برد

۳۶- همی رفت و سهراب با او به هم بیامد به درگاه دژ ، گزدهم

قلمرو زبانی: همی رفت : ماضی استمراری / گزدهم : نام پهلوان ایرانی

قلمرو فکری : گردآفرید می رفت و سهراب همراه او بود ، تا این که گزدهم به دروازه قلعه آمد

۳۷- در باره بگشاد ، گرد آفرید تن خسته و بسته ، بر دژ کشید

قلمرو زبانی: باره : قلعه بسته : کوفته ، عرق کرده

قلمرو فکری : گرد آفرید در دروازه را باز کرد و تن خسته و کوفته اش را داخل دژ انداخت.

۳۸- در دژ بیستند و غمگین شدند پر از غم دل و دیده خونین شدند

قلمرو فکری : در دژ را بستند و ناراحت شدند(اهل دژ) و به شدت غمگین بودند و چشمانشان گریان بود

۳۹- ز آزار گرد آفرید و هجیر

قلمرو زبانی: آزار: صدمه، آسیب بُرنا: جوان

قلمرو فکری: از رنج و عذاب گرد آفرید و هجیر تمام مردم غمگین و ناراحت بودند

۴۰- بگفتند: «کای نیکدل، شیرزن

قلمرو فکری: گفتند: ای زن پاک و دلاور، دل تمام مردم به خاطر تو غمگین بود

۴۱- که هم رزم جستی، هم افسون و رنگ نیاید ز کار تو بر دوده ننگ

قلمرو زبانی: افسون: حيله، مکر / رنگ: نیرنگ / دوده: دودمان، خانواده، طایفه

قلمرو فکری: که هم جنگیدی و هم حيله و نیرنگ به کار بردی و عمل تو باعث شد که دودمان ما شرمندۀ نباشد.

۴۲- بخندید بسیار، گرد آفرید به باره برآمد، سپه بنگرید

قلمرو فکری: گرد آفرید بسیار خندید و بالای قلعه آمد و سپاه را نگاه کرد.

۴۳- چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت: «کای شاه ترکان چین

قلمرو فکری: وقتی دید که سهراب سوار بر اسب است، به او چنین گفت که ای شاه ترکان چین

۴۴- چرا رنجه گشتی، کنون باز گرد هم از آمدن، هم ز دشت نبرد

قلمرو زبانی: چرا رنجه گشتی: آمدی، قدم رنجی کردی / بازگرد هم از آمدن: از آمدن به دژ چشم بپوش

قلمرو فکری: چرا زحمت کشیدی (بیهوده) اکنون هم از درگاه دژ، هم از میدان نبرد برگرد

۴۵- تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور، سوی توران کنی

قلمرو فکری: بهتر است که اطاعت کنی (حرفم را گوش کنی) و روی برگردانی و به طرف توران بروی

۴۶- نباشی بس ا یمن به بازوی خویش «خورد گاو نادان، ز پهلوی خویش»

قلمرو زبانی: نباشی: نباید باشی (ماضی التزامی منفی)

قلمرو ادبی: مصراع دوم: مثل است. در نصیحت الملوک آمده: «مثل تو چون ستوری بود که سبزه بیند و بسیار بخورد تا فربه شود، و فربهی

او سبب هلاک او باشد، که بدان سبب او را بکشند و بخورند».

قلمرو فکری: به خاطر زور بازوی خود نمی توانی در امان باشی و خود را مانند گاو نادان به هلاکت مینداز.

شاهنامه، فردوسی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- به کمک فرهنگ لغت، معانی «بر کشید» را بنویسید:

برکشیدن: بالا کشیدن / استخراج کردن / بیرون کشیدن / برآوردن / خارج ساختن.

۲- دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه «فتراک» تناسب داشته باشد.

زین (بیت ۱۸) - کمند (بیت ۲۶)

۳- در گذر زمان، شکل نوشتاری برخی کلمات تغییر می کند، مانند: «سپید سفید»:

از متن درس، نمونه ای از تحول شکل نوشتاری کلمات بیابید و بنویسید. اسب = اسپ

۴- در بیت های یکم و بیست و سوم، «چو» را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

در بیت یکم: «چو» به معنی «وقتی که» است و حرف ربط وابسته ساز است.

در بیت بیست و سوم: «چو» به معنی «مثل و مانند» است و حرف اضافه است.

۵- در کدام بیت ها «متمم» با دو حرف اضافه آمده است؟

زنی بود بر سان گرد سوار / همیشه به جنگ اندرون نامدار

به سهراب بر، تیر باران گرفت / چپ و راست جنگ سواران گرفت

قلمرو ادبی:

۱- واژگان قافیه در کدام بیت ها، دربردارنده آرایه جناس هستند؟ ۶، ۱۳، ۲۳، ۴۱، ۴۳

۲- مفهوم عبارت های کنایی زیر را بنویسید:

- سپهد، عنان اژدها را سپرد (سهراب افساراسب را ره اگرد تا سر یع تر برود)

- رخ نامور، سوی توران کنی (بهتر است به سوی سرزمین توران بروی)

۳- یک مثل از متن درس بیابید و در باره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو مثل، معادل آن بنویسید.

خورد گاو نادان ز پهلوی خویش؛ (خوردن برای زیستن و ذکر کردن است / تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است)

قلمرو فکری:

۱- دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنان دژ، چه بود؟ شکست گرد آفرید از سهراب

۲- معنا و مفهوم بیت زیر را به نشر روان بنویسید.

به آورد، با او بسنده نبود بیچید زو روی و برگاشت زود

چون توان مقابله با سهراب را نداشت روی برگرداند و به سرعت برگشت.

۳- فردوسی در این داستان، گرد آفرید را با چه ویژگی هایی وصف کرده است؟ شجاع، حيله گر، زیبا، ملی گرا، چاره جو

۴- «حماسه در لغت به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگی های زیر:

- داستانی: هر حماسه ای در بستری از حوادث شکل می گیرد.

- قهرمانی: شاعر حماسه سرا با بهره گیری از واژگان و زبان حماسی می کوشد انسانی را به تصویر کشد که از نظر توانایی های

جسمی و روحی از دیگران متمایز باشد.

- قومی و ملی: شاعر حماسه سرا بر آن است که اخلاق فردی و اجتماعی و عقاید فکری و مذهبی یک ملت را در قالب حوادث قهرمانی و

در زمینه ای از واقعیات به نمایش بگذارد.

- حوادثی خارق العاده: طرح حوادث، انسان ها و موجوداتی که با منطق عینی و تجربه علمی هم سازی ندارند؛ نظیر وجود سیمرغ در

شاهنامه فردوسی.

بر پایه این توضیح، این درس را با متن روان خوانی «شیر زنان» مقایسه کنید.

هر دو حماسه هستند، هر دو در دفاع از میهن را بیان می کنند، در هر دو قهرمانان، زن هستند، متن «شیر زنان» حوادث خارق العاده ندارد.

شعر خوانی:

دلیران و مردان ایران زمین

۱- چو هنگامه آزمون تازه شد دگر باره ایران، پر آوازه شد

قلمرو زبانی: تازه شدن: رونق گرفتن، پدید آمدن. / پر آوازه شد: مشهور شد

۲- از این خطه نغز پدرام پاک و زین خاک جان پرور تابناک

قلمرو زبانی: خطبه: سرزمین / نغز: خوب و مطبوع / پدرام: خرم و آراسته. / خاک: مجاز از سرزمین

۳- از این مرز فرخنده مرد خیز کُنام پلنگان دشمن ستیز

قلمرو زبانی: کُنام: جایگاه و آشیانه حیوانات. استعاره از وطن

قلمرو ادبی: پلنگان: استعاره از دلاوران

۴- دگر ره، چنان شد هنر آشکار

کز آن خیره شد دیده روزگار

قلمرو زبانی: خیره شدن، متحیر شدن، کنایه از دقیق شدن و توجه به چیزی.

۵- دلیران و مردان ایران زمین / هزیران جنگ آور روز کین

قلمرو زبانی: هزیر: پسندیده، خوب / جنگ آور: شجاع / روز کین: روز انتقام، هنگام جنگ.

۶- خروشان و جوشان به کردار موج / فراز آمدند از کران، فوج فوج

قلمرو زبانی: فراز آمدن: جمع شدن / کران: طرف / مصراع اول تشبیه دارد

۷- به مردی به میدان نهادند روی / جهان شد از ایشان پر از گفت و گوی

قلمرو زبانی: روی نهادن: پرداختن / جهان: مجاز از مردم جهان

۸- که اینان ز آب و گل دیگرند / نگهبان دین، حافظ کشورند

قلمرو فکری: اینان سرشتی دیگر دارند

۹- بد اندیش را آتش خرمن اند / خدنگی گران بر دل دشمن اند

قلمرو زبانی: را: فک اضافه (بدل از کسره: آتش خرمن بداندیش هستند) / خدنگ: درختی است با چوبی بسیار سخت و محکم که از

آن نیزه و تیر و زین اسب درست می کنند / گران: بزرگ، سنگین

۱۰- ز کس جز خداوند شان بیم نیست / به فرهنگشان حرف تسلیم نیست

قلمرو زبانی: شان: جابه جایی ضمیر: «ز کس جز خداوند بیم شان نیست»

قلمرو ادبی: فرهنگ: ایهام (= الف) فرهنگ لغت ب) سنت (به نوعی ایهام تناسب)

۱۱- فلک در شگفتی ز عزم شماست / ملک، آفرین گوی رزم شماست

قلمرو ادبی: تشخیص

۱۲- شما را چو باور به یزدان بود / هم او مر شما را نگهبان بود

قلمرو زبانی: را: فک اضافه (باور شما)

محمود شاهرخی (جذبه)

درک و دریافت

۱- کدام ویژگی های شعر حماسی را در این سروده می توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید.

زمینه ملی: خصوصیات و ویژگی های اخلاقی یک ملت را بیان می دارد

۲- یک بار دیگر شعر را با لحن حماسی بخوانید.

گونه شناسی ادبیات داستانی

درس چهاردهم

طوطی و بقال

۱- بود بقالی و وی را طوطی ای / خوش نوایی، سبز، گویا طوطی ای

قلمرو زبانی: وی را طوطی ای: وی طوطی ای داشت. / نوا: صدا، آهنگ. / گویا: سخن گو (صفت فاعلی، بن مضارع «گو» + ا) /

طوطی ای: ردیف / را، گویا: قافیه

قلمرو فکری: مرد بقالی طوطی سبز رنگ و خوش آواز و زیبایی داشت.

۲- در دکان بودی نگهبان دکان / نکته گفتی با همه سوداگران

قلمرو زبانی: بودی: می بود / نکته گفتی: شوخی می کرد. / سوداگران: مشتریان / دکان، سوداگران: قافیه

قلمرو ادبی: نکته گفتی: کنایه

قلمرو فکری: طوطی نگهبان دکان بود و با همه ی مشتریان شوخی می کرد.

۳- در خطاب آدمی، ناطق بدی / در نوای طوطیان حاذق بدی

قلمرو زبانی: خطاب: سخن / ناطق: سخن گو / حاذق: ماهر.

قلمرو فکری: هنگام سخن گفتن با انسان ها بسیار خوش سخن بود ، و در آواز خواندن بسیار مهارت داشت. (بهتر از همه می خواند)

۴- جست از صدر دکان سویی گریخت / شیشه های روغن گل را بر یخت

قلمرو زبانی: جست: پرید. (بُن مضارع: جَه) صدر: بالا

قلمرو فکری: طوطی از بالای دکان پرواز کرد و در این هنگام شیشه های روغن گل را شکست و روغن ها را ریخت.

۵- از سوی خانه بیامد خواجه اش / بر دکان بنشست فارغ ، خواجه وش

قلمرو زبانی: خواجه اش: صاحب طوطی. / خواجه وش: کدخدا منش (وش: پسوند شباهت است مانند « مهوش » یعنی مانند ماه.

قلمرو فکری: صاحب طوطی (مرد بقال) از خانه آمد به دکان آمد و در دکان بزرگانه ، با خیال آسوده (بی خبر) نشست

۶- دید پر روغن دکان و جامه چرب / بر سرش زد، گشت طوطی کل ز ضرب

قلمرو زبانی: جامه: لباس / کل: بی مو، کچل. / ضرب: ضربه

قلمرو ادبی: جناس: چرب، ضرب

قلمرو فکری: ناگهان دید که دکان پر از روغن است و لباسش چرب شده است، از شدت عصبانیت بر سر طوطی زد و طوطی تمام مو های سرش ریخت.

۷- روزکی چندی سخن کوتاه کرد / مرد بَقال از ندامت آه کرد

قلمرو ادبی: سخن کوتاه کرد: کنایه از « سکوت کردن، حرف نزدن»

قلمرو فکری: طوطی چند روز حرفی نزد / مرد بقال بسیار پشیمان بود و آه می کشید (که چرا طوطی حرف نمی زند).

۸- ریش بر می کند و می گفت: « ای دریغ / کآفتاب نعمتم شد زیر میغ

قلمرو زبانی: ریش برکندن: بسیار ناراحت بودن / دریغ: افسوس (شبه جمله) میغ: ابر

قلمرو ادبی: آفتاب نعمت: تشبیه (نعمت مانند آفتاب گرما بخش و زیباست) / آفتاب نعمت: باهم و یکجا استعاره از طوطی.

آفتاب زیر میغ ماندن: کنایه از پوشیده ماندن حقیقتی ارزشمند. / ریش برکندن: کنایه / ریش: مجاز از موی

قلمرو فکری: مرد بقال بسیار ناراحت بود و پیوسته می گفت: صد دریغ و افسوس که طوطیم از دست من رفت

۹- دست من بشکسته بودی آن زمان / چون زدم من بر سر آن خوش زبان»

قلمرو ادبی: دستم شکسته بود: کنایه از ناتوان شدن در انجام کاری / خوش زبان: مجاز از طوطی

قلمرو فکری: ای کاش آن لحظه ای که بر سر طوطی می زدم دستم شکسته می شد و این کار را نمی کردم.

۱۰- هدیه ها می داد هر درویش را / تا بیابد نطق مرغ خویش را

قلمرو زبانی: درویش: فقیر و بیچاره / درویش را: را حرف اضافه / مرغ خویش را: را مفعولی / نطق: سخن / مرغ: طوطی

قلمرو ادبی: مجاز: مرغ مجاز از طوطی

قلمرو فکری: به هر درویش و بیچاره ای صدقه می داد تا شاید طوطی دوباره سخن بگوید.

۱۱- بعد سه روز و سه شب ، حیران و زار / بر دکان بنشسته بد ، نومیدوار،

قلمرو فکری: بعد از سه روز که متعجب نالان و ناامیدانه در دکان نشسته بود ...

۱۲- می نمود آن مرغ را هر گون شگفت ، / تا که باشد کاندرا آید او به گفت

قلمرو زبانی: شگفت: شگفتی: شگفتی در می آورد، کارهای خارق العاده

قلمرو فکری: برای طوطی کارهای شگفت آمیز نشان می داد تا شاید طوطی سخن بگوید.

۱۳- جولقی ای سر برهنه می گذشت / با سر بی مو چو پشت طاس و طشت

قلمرو زبانی: جولقی: ژنده پوش ، درویش

قلمرو ادبی: تشبیه: سر بی مو مشبه، چو ادات ، پشت طاس و طشت: مشبه به / ایهام تناسب (طاس: الف: نوعی ظرف ب: بی مو « که در

معنی دوم با کلمه « سر م تناسب دارد و مورد نظر شاعر نیست)

قلمرو فکری: درویشی با لباس های کهنه و خشن از آن جا عبور می کرد در حالی که سرش از اصلا مو نداشت.

۱۴- طوطی اندر گفت آمد در زمان / بانگ بر درویش زد که: « هی ، فلان!

قلمرو زبانی: اندر گفت: به سخن / در زمان: فوراً / بانگ: فریاد / هی: شبه جمله / فلان: فلانی

قلمرو ادبی: گفت: مجاز از سخن

قلمرو فکری: طوطی فوراً شروع کرد به سخن گفتن و فریاد زد: ای فلانی با تو هستم ...

۱۵- از چه ای کل، با کلان آمیختی؟ تو مگر از شیشه روغن ریختی؟

قلمرو ادبی: با کلان آمیختی: کنایه از کچل شدن

قلمرو فکری: ای آدم بی مو تو چرا کچل شده ای؟ مگر تو هم شیشه های روغن را ریخته ای؟

۱۶- از قیاسش خنده آمد خلق را / کاو چو خود پنداشت صاحب دلق را

قلمرو زبانی: قیاس: نتیجه گیری / خلق: مردم / دلق: لباس کهنه / صاحب دلق: درویش

قلمرو ادبی: جناس: دلق، خلق

قلمرو فکری: مردم از مقایسه طوطی خندیدند چرا که طوطی تصور می کرد آن مرد درویش هم مثل خودش است.

۱۷- کار پاکان را قیاس از خود مگیر / گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر

قلمرو زبانی: قیاس: مقایسه / نبشتن: نوشتن

قلمرو ادبی: جناس: شیر و شیر

قلمرو فکری: کار انسان های پاک را با خودت مقایسه نکن؛ اگر چه این سنجش همانند نوشتن کلمه شیر (درنده) و شیر (شیر نوشیدنی) باشد. (به ظاهر این دو کلمه شبیه هم هستند اما معنایشان متفاوت است)

۱۸- جمله عالم زین سبب گمراه شد / کم کسی ز ابدال حق، آگاه شد

قلمرو زبانی: جمله: همه / زین سبب: به این دلیل

قلمرو ادبی: عالم: مجاز از مردم / ابدال: مردان کامل (ابدال جمع مکسر سه کلمه است: بدَل، بدل، بدیل)

قلمرو فکری: همه مردم روی زمین به همین دلیل گمراه شدند و تعداد کمی از انسانها از احوال مردان خدا آگاهی یافتند.

۱۹- هر دو گون زنبور خوردند از محل / لیک شد ز آن نیش و زین دیگر عسل

قلمرو زبانی: زنبور عسل: انسان خوب و آگاه / زنبور وحشی: انسان جاهل و ناآگاه

قلمرو فکری: هر دو گونه زنبور (زنبور عسل، زنبور وحشی) از یک محل تغذیه کردند ولی نتیجه ای متفاوت در پی داشت، گونه ای عسل و گونه دیگر وسیله زهر به وجود آمد.

۲۰- هر دو گون آهو گیا خوردند و آب / زین یکی سرگین شد و، زان، مشک ناب

قلمرو زبانی: سرگین: فضله ی چهار پایان / مُشک: ماده خوش بو که از ناف آهو به دست می آید.

قلمرو فکری: دو گونه آهو از یک نوع گیاه و آب تغذیه کردند اما از یکی فضله و از دیگری ماده بسیار خوشبو حاصل شد.

۲۱- هر دو نی خوردند از یک آبخور / این یکی خالی و، آن پر از شکر

قلمرو فکری: هر دو نی، از یک جا آب خوردند ولی یکی خالی از شکر و دیگری پر از شکر است

۲۲- صد هزاران این چنین اشباه بین / فرقاشان هفتاد ساله راه بین

قلمرو زبانی: اشباه: شبهه مانندها، (اشباح: شبح، سایه ها)

قلمرو ادبی: اغراق / مصراع دوم: کنایه از تفاوت بسیار داشتن

قلمرو فکری: هزاران گونه مثال این چنینی وجود دارد که در ظاهر یکی بوده و میان آن ها فرق بسیار وجود دارد.

۲۳- چون بسی ابلیس آدم روی هست / پس به هر دستی نشاید داد دست.

قلمرو ادبی: جناس: دست، هست

قلمرو فکری: به دلیل آن که شیاطینی با چهره آدمی وجود دارند؛ بنابراین نباید با هر کسی دوستی کرد.

ابلیس آدم روی: کسی که باطن پاکی ندارد اما در ظاهر خود را آدم خوبی نشان می دهد.

مشنوی معنوی، دفتر اول، مولوی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱- معادل معنایی واژگان زیر را از متن درس بیابید:

ابر (میغ) آسوده (فارغ) چیره دست (حاذق) مردان کامل (ابدال)

۲- در باره کاربرد کلمه « را » در بیت زیر ، توضیح دهید:

هدیه ها می داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را

مصراع اول: به (حرف اضافه) مصراع دوم (نشانه مفعول)

۳- در باره تحول معنایی کلمه « سوداگران » توضیح دهید.

سوداگران در قدیم به معنی مشتریان و خریدار و فروشنده بوده است و در زمانی تاجران با چهره مثبت ؛ اما امروزه بیشتر جنبه منفی به خود پیدا کرده است.

۴- پسوند « وش » در کلمه « خواجه وش » به چه معناست ؟ دو واژه دیگر که این پسوند را دارا باشند ، بنویسید.

مثل و مانند / مهوش ، پریش

قلمرو ادبی:

۱- کنایه ها را در بیت هشتم (ریش برمی کند...) بیابید و مفهوم آن ها را بنویسید.

ریش کندن : ناراحت شدن / آفتاب زیر میغ ماندن: پوشیده ماندن حقیقتی ارزشمند.

۲- مؤثرترین شیوه ای که مولوی در « مثنوی معنوی » از آن بهره می گیرد « تمثیل » است. تمثیل به معنای « تشبیه کردن » و « مثل آوردن » است و

در اصطلاح ادبی ، آن است که شاعر یا نویسنده برای تأیید و تأکید بر سخن خویش ، حکایت ، داستان یا نمونه و مثالی را بیان کند تا مفاهیم ذهنی خود را آسانتر به خواننده انتقال دهد.

اکنون ارتباط محتوای این درس را با تمثیل به کار گرفته شده ، توضیح دهید.

۳- در بیت ششم درس ، کلمات « چرب » و « ضرب » در یک حرف اختلاف دارند و آرایه « جناس ناهمسان » (ناقص) را در بر دارند.

کلماتی نظیر « روان » (روح) و روان (جاری) که جز معنی، هیچ گونه تفاوتی از دید آوایی و نوشتاری با هم ندارند، « جناس همسان » (تام) را پدید می آورند؛ مثال:

« گلاب است گویی به جویش روان / همی شاد گردد به بویش روان » فردوسی

روان/ روان : جناس همسان / جو/ بو : جناس ناهمسان

از متن درس ، نمونه ای برای انواع جناس بیابید. خلق، دلق / دست، هست / زبان، زمان / شیر ، شیر.

قلمرو فکری :

۱- بیت زیر ، بر چه مفهومی تأکید دارد؟

- هر دو نی خوردند از یک آبخور / این یکی خالی و آن پُر از شکر

- دست کان لرزان بُود از ارتعاش وآنکه دستی تو بلرزان ز جاش

- هردو جنبش آفریده حق، شناس لیک، نتوان کرد این، با آن قیاس

انسان ها ظاهری یکسان دارند اما یکی مرد خدایی است و دیگری نیست. از ظاهر نباید قضاوت کرد

۲- با توجه به بیت « جمله عالم زین سبب گمراه شد / کم کسی ز ابدال حق آگاه شد » :

الف) مقصود از « ابدال » چه کسانی است؟ مردان خدا

ب) از نظر شاعر، علت گمراهی جمله عالم چیست؟ چون مردان حق را نمی شناسند.

۳- مولوی در بیت زیر، آدمی را از چه چیزی بر حذر می دارد؟

« چون بسی ابلیسِ آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست » به ظاهر انسان ها نباید فریفته شد

گنج حکمت

ای رفیق

روزی حضرت عیسی روح الله می گذشت . ابلهی با وی دچار شد و

قلمرو زبانی:

بر سبیل تلطف: با نرمی و مهربانی / دچار شد: روبه رو شد / سفاهت: بی خردی

زبون: خوار، ناتوان / قهر: خشم / جور و جفا: ستم(ترادف)/

كُلَّ اَناءٍ يَتَرَشَّحُ بِما فيه : از هر ظرفی، آنچه که در درون اوست، ترشح می کند

قلمرو فکری:

آن شخص مسلم نداشت: آن شخص باور نکرد

آغاز عربده و سفاهت نهاد: بانگ و فریاد و بی خردی آغاز کرد

چرا زبون این ناکس شده ای و هر چند او قهر می کند، تو لطف می فرمایی: چرا در برابر این مرد نالایق و پست که درشتی و ستم می کند ،

ناتوان گشته ای و ملایمت نشان می دهی ؟

از کوزه همان برون تراود که در اوست:

و آن کس که بدم گفت بدی سیرت اوست و آن کس که نکو گفت مرا خود نیکوست

از کوزه همان برون تراود که در اوست حال متکلم از کلامش پیداست

شیخ بهایی

درس آزاد (ادبیات بومی ۲)

درس پانزدهم:

خسرو

درس شانزدهم

از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم. در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز

کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره هایش بیست بود. وقتی معلم

برای خواندن انشا خسرو را پای تخته صدا می کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی

نیمکت نشسته بودیم، بر می داشت و صفحه سفیدی را باز می کرد و ارتجالاً انشایی می ساخت و با صدای گرم و

رسا به اصطلاح امروزی ها « اجرا می کرد » و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسن تحویل می گرفت و مثل شاخ

شمشاد می آمد و سر جای خودش می نشست !

قلمرو زبانی : ارتجالاً: بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن، بی درنگ

قلمرو ادبی: کنایه: «مثل شاخ شمشاد» کنایه از «شاد و خوشحال». / تشبیه: مثل شاخ شمشاد / صدای گرم: حس آمیزی و اما سبک «نگارش» که نمی‌توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی‌نوشت؛ باید بگویم سبک «تقریر» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان ما گلستان سعدی را از بر می‌کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و «نصاب الصبیان» را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می‌دادند. خسرو تمام درس‌ها را سر کلاس یاد می‌گرفت و حفظ می‌کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

قلمرو زبانی: تقریر: بیان کردن، بیان از بر کردن: حفظ کردن
یک روز میرزا مسیح خان، معلم انشا، که موضوع «عبرت» را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفترانشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشارت‌های چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک‌بین بود و حتی با عینک دور بیضی و دسته مفتولی و شیشه‌های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی‌دید و ملتفت نمی‌شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می‌خواند.

قلمرو زبانی: دسته مفتولی: دسته سیمی. / زنگاری: منسوب به زنگار، سبز رنگ / ملتفت: متوجه
باری، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:

«دی که از دبستان به سرای می‌شدم، در کنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پر افراشته در هم آمیخته و گرد برانگیخته اند...»

قلمرو زبانی: دی: دیروز / سرا: خانه / می‌شدم: می‌رفتم / برزن: محله / بال و پر افراشته در هم آمیخته و گرد
قلمرو ادبی: کنایه: «برانگیخته اند» کنایه از «جنگ و دعوا می‌کردند»

در آن زمان، کلمات «دبستان» و «برزن» مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در صحبت و محاوره عادی و روزمره خود نیز آنها را به کار می‌برد و این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ او بود.
قلمرو زبانی: محاوره: گفت و گو / متداول: رایج

قلمرو ادبی: کنایه: «چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ» نمونه‌ای کوچک از شیرین‌کاری‌های گوناگون.
حس آمیزی: «چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ» نمونه‌ای کوچک از شیرین‌کاری‌های گوناگون. حس آمیزی (خوشمزگی: چشیدنی، رنگارنگ: دیدنی)

انشای ارتجالی خسرو را عرض می‌کردم. دنباله‌اش این بود:
«یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را کوفت که «پولاد کوبند آهنگران».

قلمرو زبانی: لاجرم: ناگزیر / مخدول: خوار شده / غالب: چیره / استرحام: طلب رحم
قلمرو ادبی: سپر بینداخت: کنایه از «تسلیم شد» / «جهان تیره شد پیش آن نامدار» و «که پولاد کوبند آهنگران»: تضمین شعر فردوسی

دیگر طاقت دیدنم ننماید. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروس مغلوب را با دشنه‌ای که در جیب داشتم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه‌اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرت همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم بس چرب و نرم.

قلمرو زبانی: جستم: پریدم / دشنه: خنجر / بسمل کردم: سرش را از تن جدا کردم / هلیم: نوعی غذا، مُمال هلام.
قلمرو ادبی: چون برق: تشبیه و کنایه از «سریع» / تشخیص: خروس سنگدل / سنگدل: کنایه از «بی رحم» حلالش کردم: کنایه از «سر بریدن»

«مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یا بدت زان خورش، پرورش»

قلمرو ادبی: کنایه: «به دل راحت نشستم» کنایه از «با آسودگی»

قلمرو فکری: فقط غذایی شاهانه بخور تا جانت از آن غذا پرورده شود.

به دلِ راحت نشستم و شکمی سیرِ نوشِ جان کردم:

«دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال»

قلمرو زبانی: بدسگال: بد اندیش

قلمرو ادبی: کنایه: «دمی آب خوردن» کنایه از «لحظه ای راحت بودن» / مصراع دوم: کنایه از «عمر طولانی»

قلمرو فکری: لحظه ای با آرامش زندگی کردن بعد از دشمن بد اندیش بهتر است از عمری طولانی همراه با نگرانی.

میرزا مسیح خان با چهره گشاده و خشنود، قلم آهنین فرسوده را در دواتِ چرک گرفته شیشه ای، فرو برد و از پشتِ عینکِ زنگاری، نوکِ قلم را ورنانداز کرد و با دو انگشتِ بلند و استخوانی خود کُرک و پشمِ سرِ قلم را با وقار و طمأنینه تمام پاک کرد. و پس از یک ربع ساعت، نمره بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابداً هم ایرادی نگرفت که بچه جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر این که، خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس عبرتِ چه کسانی بشود؟ و از همه این ها گذشته اصلاً به چه حقّ خروس های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قول امروزی ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

قلمرو زبانی: دوات: مرکب / کُرک: پشم. / وقار: سنگینی / طمأنینه: آرامش

عرض کردم: حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگردِ ممتازی بود و از همه درس های حفظی بیست می گرفت. مگر در ریاضی که «گُمیش لنگ بود ...» و همین باعث شد که نتواند تصدیق نامه دوره ابتدایی را بگیرد.

قلمرو زبانی: تصدیق نامه: گواهی نامه / گُمیت: اسب سرخ مایل به سیاه

قلمرو ادبی: کنایه: «گُمیش لنگ بود» کنایه از «مشکل داشت».

من خانواده خسرو را می شناختم. آن ها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی مادر شد. پدرش آقا رضا خان توجهی به تربیت او نداشت. فقط مادر بزرگ او بود که نوه پسری اش را از جان و دل دوست می داشت. دل خوشی و دل گرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی با خدا، نماز خوان، مقدّس. با قربان و صدقه خسرو را هر روز می نشانند و وادار می کرد قرآن برایش بخواند. دیگر از استعداد های خداداد خسرو، آوازش بود. معلّم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می گفت؛ زیاد هم می گفت اما به قول نظامی «خشت می زد». زنگ قرآن که می شد، تا پایش به کلاس می رسید، به خسرو می گفت: «بچه! بخوان». خسرو هم می خواند.

قلمرو ادبی: جان و دل: مجاز از «کل وجود» / دل خوشی و دل گرمی: کنایه از «امیدواری و خشنودی» / «خشت زدن» کنایه از «پُرحرف بودن».

خسرو موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود. یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوان دراز از بر کلاس ها رد می شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آواز خوانی است!». میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش شش دانگ خواند:

قلمرو زبانی: شهناز: یکی از آهنگ های موسیقی، گوشه ای از دستگاه شور. / عتاب: سرزنش کردن/ دانگ: بخش، یک ششم چیزی.

شش دانگ: تمام و کمال

«اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب گر ذوق نیست تو را، کژ طبع جانوری»

قلمرو زبانی: اشتر: شتر / طرب: شادمانی، خوشدلی

قلمرو فکری: شتر با شعر خوانی عرب، به وجد و شور می آید (شاداب می شود). اگر تو (با شنیدن این شعرها) نشاط و شادابی نداشته باشی جانور بی ذوقی هستی.

مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم برنیاورد. خسرو هم چنان می خواند و مدیر از پشت در گوش می داد و لذت می برد که خود مردی ادیب و صاحب دل بود.

قلمرو زبانی: ادیب: ادب دان / صاحب دل: عارف، آگاه

قلمرو ادبی: دم برنیاورد: کنایه از حرف نزد

یک روز خسرو بر خلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بته نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است!

قلمرو زبانی: مألوف: آشنا، مأنوس

قلمرو ادبی: کنایه: «آفتاب از کدام سمت برآمده» کنایه از «چه اتفاقی افتاده»

زنگ اول، نقاشی داشتیم. معلم نقاشی ما یکی از سرتیپ‌های دوران ناصرالدین شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می‌گفتیم. خسرو با آن که کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب سرتیپ، این را من از روی «طبیعت» کشیده‌ام؛ چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی، دستت خیلی قوت داره!»

قلمرو زبانی: ضمایم و تعلیقات (ضمایم: ج ضمیمه / تعلیقات: ج تعلیقه): وابسته‌ها و پیوسته‌ها و در این متن مقصود نشان‌های ارتشی است.

/ از روی طبیعت کشیده‌ام: از روی ذوق و استعداد طبیعی کشیده‌ام. / دستت خیلی قوت داره: مهارت داری.

خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم دیدم محتوای آن کوزه‌های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مرئاجات». معلوم شد مادر بزرگش مرثا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه‌ها را آورده بود. خسرو بزرگ‌ترین کوزه را که مرثا به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهاوردی باب دندان نصیص شده بود، با خوش‌رویی و در عین حجب و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مرثا از کوزه بیرون نمی‌آمد، با سرانگشت تدبیر آن را خارج می‌کرد و با لذت تمام فرو می‌داد و به صدای بلند می‌گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر» که شکر نعمت نعمت افزون کند.

قلمرو زبانی: رهاورد: هدیه / باب دندان: مطابق میل / بالا کشید: خورد

گفتم خسرو آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فرا گرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملی برود ... خسرو بی میل نبود که دنبال موسیقی برود ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حلال نکند که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیله من عالمان دین بودند». خسرو هم با آن که خودرؤ و خودسر بود، اندرز مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پی موسیقی نرفت.

قلمرو زبانی: فیاض: بخشنده، فیض دهنده / اوان: وقت، هنگام، دوران / مطربی: نوازندگی و خوانندگی / خودرو: خود رأی، خود

سر

خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس‌های هشتم و نهم (مدرسه ما نه کلاس بیشتر نداشت) کشتی می‌گرفت و همه را زمین می‌زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آن که نمره‌های دیگرش همه عالی و معدل نمره هایش ۱۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد. پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت.

من دیگر او را ندیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکی و حسابگری به قول خودش «فرو کوفت» و در چشم به هم زدنی پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می‌شناختند و می‌ستودند و تکریمش می‌کردند. ولی چه سود که «حسودان تنگ‌نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند (این عین گفته خود اوست، در روزگار شکست و خفت) به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی سر و صدا به گوشه‌ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود». این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاّب فساد کشید. «فی‌الجملة نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد.» تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

قلمرو زبانی: فرو کوفت: شکست داد. / عنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه / مرد میدان نبود: ناتوان بود / منجلاّب: محل جمع شدن

آب‌های کثیف و بدبو / معاصی: ج معصیت / منکر: زشت، ناپسند / مُسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد مثل شراب.

قلمرو ادبی: تشبیه: منجلاّب فساد (فساد مانند منجلاّب است)

روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سویش دویدم. آن خسرو مهربان و خون‌گرم با سردی و بی‌مهری بسیار نگاهم کرد. از چهرهٔ تکیده‌اش بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید. چشم‌های درشت و پُر فروغش چون چشمه‌های خشک‌شده، سرد و بی‌حالت شده بود. شیرهٔ تریاک، آن شیر بی‌باک را چون اسکلتي وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟! قلمرو زبانی: تکیده: لاغر و باریک اندام.

قلمرو ادبی: سیه‌روزی: تناقض (پارادوکس) / شیره، شیر: جناس

از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می‌آمد، با زهرخندی گفت: «داد زن؛ من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول». فهمیدم گر هم شده‌است. با آن که همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمهٔ ذوق و قریحه و استعداد ادبی او خشک نشده بود و می‌تراوید. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم. آهی کشید و گفت: «مادر بزرگم دو سال است که مرده‌است. بابام راستش نمی‌دانم کجاست». گفتم: «خانه‌ات کجاست؟»

قلمرو زبانی: - گویی از ته چاه در می‌آمد: به سختی شنیده می‌شد. / - من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول: من گوش شنوا ندارم به چه کسی می‌گویی. / - می‌تراوید: می‌چکید (مثل چکیدن آب)

قلمرو ادبی: زهر خند: حسن آمیزی

آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

«کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام»

و بدون خداحافظی، راه خود را گرفت و رفت. از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه‌ای، زیر پلاسی مندرس، بی‌سر و صدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد. قلمرو زبانی: پلاس: جامه ای کم‌ارزش، گلیم درشت و کلفت.

عبدالاحسین وجدانی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- برای هر یک از واژه‌های زیر یک «معادل معنایی» و یک «هم آوا» بنویسید:

قضا: معادل معنایی: تقدیر هم آوا: غزا (جنگ)، غذا

مغلوب: معادل معنایی: تسلیم هم آوا: مقلوب

۲- از متن درس، هفت واژه مهم املايي بیابید و بنویسید.

مخذول، استرحام، بدسگال، وقار، طمأنینه، الزام، غالب

۳- از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه‌های مناسب بیابید.

ساده: از همهٔ درس‌های حفظی بیست می‌گرفت. مرکب: همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو

کیف همراه آورده است.

۴- نقش دستوری ضمیرهای پیوسته را در جمله‌های زیر مشخص کنید:

الف) دیگر طاقت دیدنم نماند. مضاف الیه (دیگر طاقت دیدن من نماند).

ب) (که) جان یابدت زان خورش پرورش مضاف الیه (که جان تو از آن خورش پرورش یابد)

قلمرو ادبی:

۱- مفهوم هر یک از کنایه‌های زیر را بنویسید:

الف) باب دندان بودن: مطابق میل بودن ب) سپر انداختن: تسلیم شدن

ب) مرد میدان بودن: توانایی کاری داشتن ج) لنگ بودن گمیت: ناتوان بودن

۲- یکی از شیوه‌های طنزنویسی، نقیضه پردازی یا تقلید از آثار ادبی است؛ نمونه‌هایی از کاربرد این شیوه را در متن درس بیابید.

۳- آوردن بخشی از آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در میان کلام «تضمین» می‌گویند. نمونه‌ای از آرایهٔ تضمین را در متن درس بیابید.

سعدی

وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ

زینهار از قرین بد ، زنهار

همان طور که می بینید سعدی در سروده خود، آیه ای از قرآن کریم (سوره بقره، آیه ۲۰۱) را عیناً آورده است.

قلمرو فکری:

۱- در باره ارتباط مفهومی سروده زیر با متن درس توضیح دهید:

با بدان کم نشین که صحبت بد

آفتابی بدین بزرگی را

هم نشینی با انسان های بد ، آدمی را به انحراف می کشاند و باعث سقوط و نابودی او می شود.

۲- به سروده های زیر از سعدی توجه کنید. هر یک با کدام قسمت از متن درس ، ارتباط معنایی دارند؟

هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید

چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او

سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد

از چهره تکیده اش بدبختی و سیه روزی می بارید. چشم های درشت و پُر فروغش چون چشمه های خشک شده ، سرد و بی حالت شده بود.

شیره تریاک، آن شیر بی باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟! از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار

بلندتر حرف زدم ؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می آمد، با زهرخندی گفت: «داد زن؛ من گوش استماع ندارم، لَمَنْ تَقُول».

فهمیدم گر هم شده است

۳- اگر شما به جای نویسنده بودید ، این داستان را چگونه به پایان می رساندید؟

روان خوانی:طرازان

چنین گویند که مردی به بغداد آمد و بر دراز گوش نشسته بود و بزی را رشته در گردن کرده و جلاجل در گردن او محکم

بسته ، از پس وی می دوید.....

قلمرو زبانی:

جلاجل: زنگ ، زنگوله / طراز: دزد / موضع خالی یافت: مکان را خالی از مردم دید / کوچه تنگ: کوچه کم عرض / دُنب: دم

طرفه: عجیب ، شگفت آور / در این کوچه فروشد: در این کوچه به سمت پایین می رفت / بر خود منت دارم: احسان شما را بر خود می

پذیرم / تو را چه رسیده است؟: برای تو چه اتفاقی افتاده است؟ / در این چاه نمی توانم شد: نمی توانم داخل این چاه شوم /

دستار: عمامه ، سربند / ملال گرفت: مرد به ستوه آمد / پاس خود می دارم: از خود مراقبت می کنم.

درک و دریافت:

۱- به نظر شما ، چرا شخصیت اصلی قصه ، به چنین سرنوشتی دچار شد؟ به علت سادگی و زود باوری بیش از حد.

۲- درباره لحن و بیان داستان توضیح دهید.

ادبیات جهان

گونه شناسی

سپیده دمدرس هفدهم

تو را « جنوب » نامیدم

قلمرو ادبی: جنوب: نماد « مقاومت و قیام»قلمرو فکری: ای سرزمین جنوب لبنان ، تو را به این دلیل « جنوب» گفتم

ای که ردای حسین را بر دوش

قلمرو زبانی: ردا: بالا پوش ، جُبهقلمرو ادبی: تلمیح به حماسه عاشوراقلمرو فکری: که ادامه دهنده آرمان های امام حسین (ع) هستی

و خورشید کربلا را در برداری

قلمرو ادبی: استعاره : « خورشید کربلا » استعاره از امام حسین (ع)

قلمرو فکری: و امام حسین (ع) روشنی بخش اهداف تو است

ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی

قلمرو ادبی: استعاره : « سرخ گل » استعاره از « امام موسی صدر »

قلمرو فکری: ای امام موسی صدر ، که در راه رسیدن به اهداف بلند ، فداکاری کرده ای

ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین/ پیوند خورده ای

قلمرو زبانی: برین: اعلی ، بالایی

قلمرو فکری: ای امام موسی صدر ، که توانستی انقلاب زمینی (مبارزه با اشغالگران) رنگ بوی آسمانی (خدایی) ببخشی.

ای سرزمینی کز خاکت/ خوشه های گندم می روید

قلمرو ادبی: خوشه های گندم: نماد فراوانی نعمت و برکت

قلمرو فکری: ای سرزمینی که خاکت سرشار از برکت و سرسبزی است

و پیامبران بر می خیزند

قلمرو فکری: و این نشانه مقدس بودن سرزمین تو است که پیامبران از آن جا برخاسته اند.

تو را جنوب نامیدم

قلمرو فکری: تو را به این دلیل جنوب نامیدم که

ای کشتی های صیادی که مقاومت پیشه کرده اید

قلمرو ادبی: تشخیص: کشتی های صیادی مقاومت بکنند / مجاز: تمام لبنان حتی کشتی ها مقاومت می کنند

قلمرو فکری: ای کشتی هایی که در کمین دشمن هستید و مقاومت، پیشه شماست

ای ماهی دریا که مقاومت پیشه کرده ای

قلمرو ادبی: تشخیص: ماهی مقاومت کند

قلمرو فکری: ای ماهی هایی که با مقاومت همگام هستید.

ای دفتر های شعری که مقاومت پیشه کرده اید

قلمرو ادبی: تشخیص: دفتر های شعر مقاومت کنند

قلمرو فکری: ای دفتر های شعری که رسم مقاومت را می دانید و پایداری می سرائید

ای روز های عاشورا

قلمرو فکری: ای روز های عاشورایی (سرزمینی که همیشه شهدای زیادی را تقدیم می کنی).

تو را جنوب نامیدم

قلمرو فکری: تو را به این دلیل جنوب صدا زدم که

تو را آب ها و خوشه ها

قلمرو ادبی: آب: نماد « پاکی و حیات » / خوشه: نماد « فراوانی نعمت و سرسبزی »

قلمرو فکری: تو مظهر حیات و باروری و برکت هستی

و ستاره غروب نامیدم

قلمرو فکری: تو مثل ستاره غروب ، راهنمای مبارزه با اشغالگران هستی

تو را سپیده دمی در انتظار زاده شدن

قلمرو زبانی: سپیده دم: وندی-مرکب

قلمرو ادبی: سپیده دم: نماد امیدواری

قلمرو فکری: تو سپیده دم پیروزی بر اشغالگران هستی

و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم

قلمرو فکری: و تمام لبنان آماده فدا کردن جان خود هستند

تورا انقلاب و شگفتی و تغییر نامیدم

قلمرو فکری: تو انقلابی به پا کردی بر خلاف باورهای غلطی که نباید با اشغالگران مبارزه کرد، و شگفتی ساز شدی و باورها را تغییر دادی

تورا پاک و پاکیزه و ارجمند و توانا نامیدم

قلمرو فکری: تو ای سرزمین مقدس، پاک و توانا هستی

تورا جنوب نامیدم

قلمرو فکری: تو را به این دلیل جنوب نامیدم که

ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران

قلمرو زبانی: سبزه: وندی (سبز+ه) روزگاران: وندی (روز+گار+ان)

قلمرو ادبی: دفتر روزگاران: اضافه تشبیهی / ای چون سبزه برآمده: تشبیه

قلمرو فکری: تو در برابر سختی ها و مشکلات، مانند سبزه زیبا و با طراوت هستی

ای مسافر دیرین بر روی خار و درد

قلمرو زبانی: دیرین: قدیمی، کهن

قلمرو ادبی: مسافر دیرین: استعاره از لبنان / استعاره: خار (رنج و سختی)

قلمرو فکری: مقاومت و ظلم ستیزی تو سابقه ای طولانی دارد.

ای چون ستاره، فروزان

قلمرو ادبی: چون ستاره: تشبیه. فروزان: وجه شبه

قلمرو فکری: ای سرزمینی که در مبارزه با اشغالگران همانند ستاره ای می درخشی و راهنمای مبارزان هستی

ای چون شمشیر، درخشان

قلمرو ادبی: تشبیه. درخشان: وجه شبه

قلمرو فکری: ای سرزمینی که چون شمشیر همیشه درخشان بر آن هستی

بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست

قلمرو ادبی: کنایه: «بوسه بر دست زدن» کنایه از «تشکر کردن»

قلمرو فکری: تو قابل ستایش و تمجید هستی

بگذار گرد و خاک قدم هایت را برگیریم

قلمرو ادبی: گرد و خاک قدم هایت را برگیریم: کنایه از «احترام گذاشتن»

قلمرو فکری: من با احترام گذاشتن به تو، تمام خستگی ها را از تنت بیرون می کنم

ای سرور باران ها و فصل ها،

قلمرو ادبی: باران: نماد طراوت و رویش / فصل: نماد تغییر و دگرگونی / مصراع استعاره از امام موسی صدر

قلمرو فکری: تو برای ما رویش و طراوت می آوری و تو مرد تمام فصل ها (تغییرات) هستی

تورا عطری نامیدم که در غنچه ها خانه دارد

قلمرو ادبی: تشبیه (تو مشبه. عطر مشبه به)

قلمرو فکری: تو عطری در میان غنچه ها هستی که فعلا ناشناخته ماندی

تو را پرستو نامیدم

قلمرو ادبی: تشبیه: تو مشبه . پرستو مشبه به / پرستو: نماد آزادی

قلمرو فکری: تو همانند پرستوی مهاجری هستی که برای ما آزادی را بشارت می آورد

ای سرور سروران!

قلمرو فکری: ای کسی که بزرگ همه هستی

ای برترین حماسه!

قلمرو فکری: ای کسی که برترین حماسه را خلق کردی (مقاومت در برابر اشغالگران)

دریا متنی نیلگون است/ که علی آن را می نویسد

قلمرو ادبی: تشبیه : دریا متنی نیلگون است

قلمرو فکری: دریای حقیقت (آزادی) مثل متن آبی نیلوفری است که علی (ع) نویسنده آن است

و مریم هر شب ، روی شن ها / به انتظار مهدی می نشیند

قلمرو فکری: و حضرت مریم هر شب ، روی شن های ساحل به انتظار حضرت مهدی می نشیند (زنان لبنان در انتظار عدالت هستند)

و گل هایی را می چیند / که از انگشتان شهیدان می رویند

قلمرو ادبی: استعاره مکنیه (انگشتان به خاک یا گلستانی تشبیه شده که از آن گل می روید)

قلمرو فکری: و در انتظار گل هایی است که شهدا زمینه ساز ظهور آن هستند (زنان لبنان از ثمره خون شهیدان بهره مند می شوند.)

تاریخ روزی ، روستای کوچکی را/ از روستاهای جنوب به یاد خواهد آورد

قلمرو ادبی: تشخیص: تاریخ چیزی را به یاد بیاورد

قلمرو فکری: تاریخ همیشه نام روستای کوچکی را به یاد خواهد داشت

که « معرکه » خوانده می شود.

قلمرو ادبی: ایهام: معرکه : الف) میدان جنگ ب) نام روستا (روستای « معرکه » در جنوب لبنان ، زادگاه اجداد امام موسی صدر است)

قلمرو فکری: که نام آن معرکه است.

روستایی که با « صدر » ش ؛ با سینه اش/ از شرافت خاک و کرامت انسان بودن دفاع کرد

قلمرو ادبی: ایهام : صدر : الف) امام موسی صدر ب) سینه

قلمرو فکری: روستایی که با امام موسی صدر ، برای دفاع از شرافت سرزمین و انسانیت قیام کرد

سرورم ! ای سرور آزادگان!

قلمرو فکری: آقایم ، ای سرور آزادگان

در زمانه سقوط و ویرانی/ جز تو ، کسی نمانده است.

قلمرو فکری: در زمانه ای که همه در برابر اشغالگران تسلیم شده اند و به فکر خود هستند ، تنها تو هستی که پرچم مبارزه را برافراشته ای و

نجات بخش ما هستی.

که در زندگی ما نخل و عنب و تاکستان بکارد

قلمرو ادبی: نخل و عنب و تاکستان: نماد سرسبزی و برکت و نعمت

قلمرو فکری: این تو هستی که به ما زندگی می بخشی و امیدوارمان می سازی

جز تو کسی نمانده است./ مگر تو! / مگر تو!

پس درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای!

قلمرو ادبی: استعاره: امید و روشنایی مانند خانه ای است که در دارد (می توان تشبیه هم در نظر گرفت « امید و روشنایی مانند دری هستند)

قلمرو فکری: پس همچنان به ما امید ببخش

« سمفونی پنجم جنوب » نزار قُبّانی (۱۹۸۸-۱۹۲۳م)

(با کاهش و اندکی تغییر)

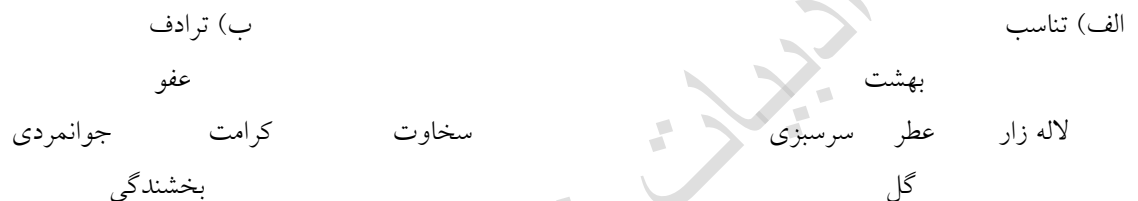
کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- به نمونه های زیر ، توجه کنید:



اکنون بر پایه نمونه های داده شده ، نمودارهای زیر را کامل کنید:



۲- از میان موارد زیر ترکیب های وصفی و اضافی را جدا کنید ؛ سپس هسته هر یک را مشخص نمایید.

ستاره غروب (ترکیب اضافی ، هسته : ستاره) ، سرور آزادگان (ترکیب اضافی ، هسته : سرور) ، مسافر دیرین (ترکیب وصفی ، هسته :

مسافر) ، ماهی دریا (ترکیب اضافی ، هسته : ماهی) ، برترین حماسه (ترکیب وصفی ، هسته : حماسه)

۳- در مصراع زیر ، نقش دستوری اجزای مشخص شده را بنویسید.

« پس ، درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای »

پس (قید) درهای امید و روشنایی (گروه مفعولی ، در : هسته - امید : مضاف الیه - روشنایی : معطوف به مضاف الیه) روی (متمم) ما (مضاف

الیه) بگشای (فعل)

قلمرو ادبی:

۱) مصراع های زیر را با توجه به آرایه های « تشخیص ، کنایه و تشبیه » بررسی کنید.

- ای چون سبزه بر آمده از دفتر روزگاران (تشبیه : تو چون سبزه برآمده ای / روزگاران چون دفتر است)

- ای کشتی های صیادی که مقاومت پیشه کرده اید! (تشخیص)

- بگذار بوسه زнім بر شمشیری که در دستان توست. (کنایه : بوسه زدن : قابل ستایش بودن)

۲) کدام واژه مشخص شده ، «استعاره» به شمار می آید ؟ مفهوم آن را بنویسید.

« ای مسافر دیرین بر روی خار و درد / ای چون ستاره ، فروزان » خار: استعاره از درد و رنج و سختی

۳) شاعر ، « باران ها » و « فصل ها » را در کدام مفاهیم نمادین به کار برده است؟

باران : نماد طراوت و سرزندگی فصل ها : نماد تغییر و دگرگونی

۴) کاربرد مناسب شبکه معنایی ، در شعر و نثر ، ضمن آن که به تداعی معانی کمک می کند ، سبب زیبایی و دلنشینی سخن می شود و آرایه «

مراعات نظیر » را پدید می آورد؛ مثال :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری (سعدی)

از متن درس ، دو نمونه مراعات نظیر بیابید. باران ، عطر ، غنچه ، کشتی ، ماهی ، دریا ، صیادی

قلمرو فکری :

۱) دریافت خود را از سروده زیر بنویسید:

« تو را جنوب نامیدم / / ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین / پیوند خورده ای ».

به انقلاب مردم لبنان علیه اشغالگران رنگ و بویی خدایی بخشیدی

(۲) در سروده زیر :

« ای سرزمینی کز خاکت / خوشه های گندم می روید / و پیامبران بر می خیزند ».

(الف) کدام سرزمین مورد خطاب است؟ لبنان

(ب) مقصود شاعر از مصراع های دوم و سوم چیست؟ اشاره به طبیعت و سرشتی است که این سرزمین ها دارند همان گونه که گندم از زمین

سر بر می آورد پیامبران نیز از این سرزمین برانگیخته شده اند.

(۳) از متن درس ، مصراعی را معادل معنایی قسمت مشخص شده بیابید:

« تو را سپیده دمی در انتظار زاده شدن / و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم ».

ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی

(۴) قَبَانی در این بخش از شعرش بر چه نکته ای تأکید دارد؟

« ای که ردای حسین بر دوش داری / و خورشید کربلا را در برداری ... ».

اهداف حسینی داری و امام حسین (ع) راهنمای تو است

گنج حکمت

مزار شاعر

تیمور لنگ ، گاه سوار بر اسبی که لگامی زرین داشت.....

قلمرو زبانی: لگام: دهنه ، افسار / زرین : طلایی / نیا: جد ، پدر بزرگ / زائر: زیارت کننده /

قلمرو ادبی: کنایه : سر فرود آوردن: احترام گذاشتن / دست برداشتن : ترک کردن، منصرف شدن / غرق چیزی بودن : سرشار از چیزی بودن

/ بر خود لرزیدن : ترس و اضطراب /

مفهوم : اعمال و رفتار انسان ها بازتاب دارند و به خودشان برمی گردند.

عظمت نگاه

درس هجدهم:

ناتانائیل آنگاه که کتابم را خواندی ، دلم می خواهد که این کتاب ، شوق پرواز را در تو برانگیزد. کاش کتابم به تو بیاموزد که بیشتر از این کتاب، به خود پردازی.

قلمرو زبانی: ناتانائیل (منادا): یک مخاطب و شخصیت خیالی / کاش: شبه جمله

قلمرو فکری: مفهوم این بند: بهره گیری از کتاب برای خود شناسی

ناتانائیل ، آرزو مکن که خدا را جز در همه جا ، در جایی دیگر بیابی. هر آفریده ای نشانه خداوند است، اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او

نیست. همین که آفریده ای نگاهمان را به خویش معطوف کند، ما را از راه آفریدگار بازمی گرداند. خدا در همه جا هست ؛ در هر جا که به

تصوّر درآید ، و « نایافتنی » است ، و تو ناتانائیل ، به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می رود که خود به دست

دارد. هر جا بروی ، جز خدا نخواهی دید. ناتانائیل ، هم چنان که می گذری ، به همه چیز نگاه کن ، و در هیچ جا درنگ مکن . به خود بگو

که تنها خداست که گذرا نیست . ای کاش « عظمت » در نگاه تو باشد ، و نه در آن چیزی که بدان نگاه می کنی .

قلمرو فکری:

- عدم توانایی شناخت خدا / خداوند در همه جا هست / جاودانه بودن خداوند / فانی بودن همه غیر از خدا

- ای کاش « عظمت » در نگاه تو باشد: آرزو می کنم که اندیشه ات شکوهمند باشد.

ناتانائیل ، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت . اعمال ما وابسته به ماست، هم چنان که روشنایی فسفر به فسفر. راست است که ما را می سوزاند ، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد. و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت تر از برخی جان های دیگر سوخته است.

قلمرو ادبی: تشبیه: «اعمال ما وابسته به ماست، هم چنان که روشنایی فسفر به فسفر» (نسبت اعمال ما به ما (مشبه). نسبت روشنایی فسفر به فسفر (مشبه به) وابسته بودن: وجه شبه) / «سوخته است»: کنایه از «رنج و سختی کشیدن»
قلمرو فکری: ارتباط معنایی دارد با: «این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا»
«هرکه در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند»

مفهوم این بند: رسیدن به تعالی به خود ما بستگی دارد / اعمال ما را می سوزاند: اعمال ما وابسته به ماست؛ راست است که ما را میسوزاند اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد و اگر جان ما ارزش داشته باشد برای این است که سخت تر از جان های دیگر سوخته است

نیکوترین اندرز من این است: «تا آنجا که ممکن است بارش را به دوش گرفتن». آه! چه می شد اگر می توانستم به چشمانم بینشی تازه ببخشم و کاری کنم که هر چه بیشتر به آسمان نیلگونی مانند شوند که بدان می نگرند؛ آسمانی که پس از بارش باران، صاف و روشن است. (مفهوم بند: کمک به دیگران / طرز فکر و نگرش جدید)

ناتانائیل ، با تو از انتظار سخن خواهم گفت . من دشت را به هنگام تابستان دیده ام که انتظار می کشید ، انتظار اندکی باران . گرد و غبار جاده ها زیاده سبک شده بود و به کمترین نسیمی به هوا بر می خاست. زمین از خشکی ترک برمی داشت ، گویی می خواست پذیرای آبی بیشتر شود. (تشنگی و خشکی زمین . انتظار باران و طراوت دوباره)
آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم می لرزید . ستاره ها یک یک ، رنگ می باختند . چمنزارها غرق در شبنم بودند. (توصیف پایان شب و رسیدن صبح) / اغراق: غرق در شبنم بودن.

ناتانائیل، کاش هیچ انتظاری در وجودت حتی رنگ هوس به خود نگیرد ، بلکه تنها آمادگی برای پذیرش باشد. منتظر هر آنچه به سویت می آید باش و جز آنچه به سویت می آید ، آرزو مکن . بدان که در لحظه لحظه روز می توانی خدا را به تمامی در تملک خویش داشته باشی. کاش آرزویت از سر عشق باشد و تصاحب عاشقانه ؛ زیرا آرزویی ناکار آمد به چه کار می آید؟ (تسلیم در برابر خدا و تقدیر او . بی ارزش بودن هوا و هوس)
قلمرو ادبی:

کنایه: بار بر دوش گرفتن «خدمت کردن» / می لرزید «اشتیاق فراوان داشتن» / رنگ باختن «محو شدن» / رنگ هوس نگرفتن «از روی هوس نبودن چیزی» / تشبیه: (چشمان: مشبه . آسمان نیلگون: مشبه به . صاف و روشن بودن: وجه شبه. مانند: ادات) / تشخیص: انتظار کشیدن دشت / زمین پذیرای آب شود / در انتظار بودن آسمان / مراعات نظیر: آسمان و ستاره ها/ چمنزارها و شبنم / هوا و زمین /
قلمرو فکری: مفهوم این قسمت: همه پدیده ها در انتظار هستند

شگفتا! ناتانائیل، تو خدا را در تملک داری و خود از آن بی خبر بوده ای! ناتانائیل، تنها خداست که نمی توان در انتظارش بود . در انتظار خدا بودن ، ناتانائیل ، یعنی در نیافتن این که او را هم اکنون در وجود خود داری . تمایزی میان خدا و خوشبختی قائل مشو و همه خوشبختی خود را در همین دم ، قرار ده. به شامگاه ، چنان بنگر که گویی روز بایستی در آن فرو میرد؛ و به بامداد پگاه چنان که گویی همه چیز در آن زاده می شود. نگرش تو باید در هر لحظه نو شود . خردمند کسی است که از هر چیزی به شگفت در آید . سرچشمه همه دردسرها تو ، ای ناتانائیل ، گوناگونی چیزهایی است که داری؛ حتی نمی دانی که از آن میان کدامین را دوست تر داری و این را نمی یابی که یگانه دارایی آدمی ، زندگی است.

قلمرو فکری: مفهوم : یکی بودن خوشبختی و خدا - توصیه به داشتن جهان بینی تازه - شگفت زده شدن نسبت به پدیده ها - زندگی، تنها دارایی انسان

برای من « خواندن » این که شن های ساحل نرم است، بس نیست؛ می خواهم که پاهای برهنه ام آن را حس کنند ... به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد ، بیهوده است.

هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواست به باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم. ای زیبای عاشقانه زمین ، شکوفایی گسترده تو دل انگیز است.

قلمرو زبانی: مرجع ضمیر «آن»: شن های ساحل / مبتنی: بنا شده، ساخته / نثار: پیشکش کردن، افشاندن / گستره: عرصه، میدان

قلمرو ادبی: تناسب: شن و ساحل / مجاز: چشم : مجاز از « نگاه، نظر، عقیده » / حس آمیزی: زیبایی لطیف / کنایه : مهرم را نثار کنم « عاشق شدن »

قلمرو فکری: مفهوم : تأکید بر تجربه های شخصی و دانش عملی * زیبا و دلنشین بودن تمامی پدیده های جهان

مائده های زمینی و مائده های تازه ، آندره ژید

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- کدام واژه ها ، در متن درس ، برای شما جدید و غیر تکراری است ؛ معنای هر یک را بنویسید.

۲- در زبان فارسی ، نشانه هایی هست که با آنها کسی یا چیزی را صدا می زنیم ؛ مانند « آی ، ای ، یا ، ا » به این واژه ها « نشانه ندا » می گوئیم ؛ اسمی که همراه آنها می آید ، « منادا » نام دارد؛ مانند : « ای خدا »
گاهی منادا بدون نشانه به کار می رود ؛ در این گونه موارد ، به آهنگ خواندن جمله باید توجه کنیم.
توجه کنیم؛ نمونه : « نا تانائیل، هر آفریده ای نشانه خداوند است » .

گاه نیز نشانه ندا می آید اما منادا محذوف است؛ نمونه:

ای عقل مرا کفایت از تو جستن ز من و هدایت از تو نظامی
ای کسی که عقل مرا ...

یک بند بنویسید و در آن ، سه نشانه ندا به کار ببرید.

۳- در جمله زیر نقش دستوری واژه های مشخص شده را بنویسید:

- « ناتانائیل ، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت ».

منادا نهاد متمم مفعول

قلمرو ادبی:

۱- عبارت زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید:

« آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم می لرزید. ستاره ها یک یک ، رنگ می باختند. چمنزار ها غرق در شبنم بودند ».

تشخیص (آسمان در انتظار باشد) / « می لرزید » : کنایه از اشتیاق فراوان / تناسب (آسمان و ستاره / چمنزار و شبنم) / کنایه (رنگ باختن : محو شدن) اغراق (چمنزار ها غرق در شبنم بودن)

۲- در بند چهارم از متن درس، یک « کنایه » بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

« سوختن » : کنایه از « رنج و عذاب و سختی کشیدن »

قلمرو فکری :

۱- نیکو ترین اندرز نویسنده چیست ؟ در باره آن توضیح دهید. بار بشر را بر دوش گرفتن

- ۲- نویسنده در باره « انتظار » چه دیدگاهی دارد؟ همه پدیده ها در انتظار هستند
- ۳- هر یک از موارد زیر ، با کدام بخش از متن درس ، تناسب معنایی دارد؟ عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست سعدی
- به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواست به باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم. ای زیبای عاشقانه زمین ، شکوفایی گسترده تو دل انگیز است.
- بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی آتش ، کسی را بوی عود آمد مولوی
- اعمال ما وابسته به ماست، هم چنان که روشنایی فسفر به فسفر. راست است که ما را می سوزاند ، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد. و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت تر از برخی جان های دیگر سوخته است.
- غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را فروغی بسطامی
- آرزو مکن که خدا را جز در همه جا ، در جایی دیگر بیابی. هر آفریده ای نشانه خداوند است، اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست
- ۴- کدام عبارت درس ، به مفهوم آیه شریفه « لا تُدْرِكُ الْبَصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ » (انعام ، آیه ۱۰۳) ارتباط معنایی دارد؟
« هر آفریده ای نشانه خداوند است، اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست » و « خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصور درآید، و نیافتنی است »
- ۵- جمله « ای کاش ، عظمت در نگاه تو باشد »، را با سروده زیر از سهراب سپهری مقایسه کنید.
« چشم ها را باید شست ، جور دیگر باید دید ».
- در هر دو متن می گوید باید نوع نگاه را عوض کرد، در هر دو عدم تقلید را مورد تأکید قرار می دهد . تغییر را باید از خود شروع کرد. پدیده ها ذاتاً زیبا هستند.
- ۶- در عبارت زیر، نویسنده بر چه چیزی تأکید دارد؟ توضیح دهید.
برای من « خواندن » این که شن ساحل ها نرم است ، کافی نیست ؛ می خواهم پای برهنه ام این نرمی را حس کند. معرفتی که قبل از آن احساسی نباشد ، برای من بیهوده است. تجربه شخصی
- ۷-

روان خوانی سه پرسش

یک روز این فکر به سر تزار افتاد که اگر همیشه بدانند چه وقت باید کارها را شروع کنند.....

قلمرو زبانی: تزار: پادشاهان روسیه در گذشته / چاووش در داد: جار زد، بانگ زد / چاووش: کسی که پیشاپیش قافله حرکت می کند و آواز

می خواند. / رایزن: مشاور / اندیشه ور: اندیشمند / پیشامد: رخداد، حادثه

قلمرو ادبی: مو به مو اجرا کردن: کنایه از « بسیار دقیق انجام دادن کاری »

پاسخ فرزندان به پرسش دوم تزار نیز به همین اندازه گونه گون بود. گروه اول گفتند که

قلمرو زبانی: کشیش: پیشوای مذهبی، روحانی مسیحی / راهب: عابد مسیحی / ژنده: کهنه، فرسوده / باغچه می بست: باغچه درست می کرد / کرت: قطعه کوچک زمین که در آن چیزی کاشته باشند.

قلمرو ادبی: باریک میان: کنایه از « لاغر »

تزار نزد او آمد و گفت: « ای راهب فرزانه ، نزد تو آمده ام که.....

قلمرو زبانی: فرزانه مرد: ترکیب وصفی مقلوب (مرد فرزانه) / چنبر: دایره، حلقه / جویا: جستجوگر، ورنانداز کردن: اندازه چیزی را با نگاه تعیین کردن

قلمرو ادبی: تشبیه: مثل مار چنبر زد

درک و دریافت:

۱- کدام شخصیت داستان بیشتر مورد توجه شما قرار گرفت؟ چرا؟

۲- پاسخ شما به پرسش سوم تزار چیست؟

نیایش الهی

الهی، به حرمت آن نام که تو خوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می توانی.

الهی، عاجزم و سرگردانم؛ نه آنچه دارم، دانم و نه آنچه دانم، دارم.

الهی، در دل های ما جز تخم محبت مکار و بر جان های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و بر کشت های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف، ما را دست گیر و به گرم، پای دار.

الهی، حجاب ها را از راه بردار و ما را به ما مگذار.

خواجه عبدالله انصاری